

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

الحمد لله الذي جعل

العلم نوراً يضيء
القلوب ويهدي السبل

الحمد لله الذي جعل

العلم نوراً يضيء

القلوب ويهدي السبل

الحمد لله الذي جعل



بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْوَالِدِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ - ❖ ❖ ❖
 اما بعد فقیر چون بار دیگر سکه ۱۲۳۳ هجری سنبردهم ماه رجب روز دوشنبه بشریف ملازمت مزیدة الغیرین
 خلاصتہ الحقیقتیں جامع علوم ظاہری واقف فنون باطنی سیتا و مرشد ناوہا دنیا حضرت مولانا
 مولوی شاہ عبدالغنی صاحب دہلوی قدس اسرار ہم مشرف گشت و بعد چار روز تجارت
 کتابت بعضے از نواید تو لے و نعلے آنحضرت کہ احصائے جمیع آن دشوار است کرد یافت و از روز
 جمعہ شروع نمود و با تقدیر التوفیق روز و شب بعد عصر در آستانے پیشی کہ معمول حضرت است شرف
 قدمیوس حاصل کرد بعد استفسار خیر و عافیت جہانی و روحانی و مالی از کسب شغال و غنیمہ
 پرسیدند عرض داشتیم کہ انشاء اللہ الغیری عرض خواہم داشت و روز علی الاکثر پیغام و سلام علما و
 مشایخ و اشتیاق قدسوس و محبت احباء خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خالص صاحب غیرہ و محبت
 و جان نثاری اکثر عقیدت مندان صوبجات اسببت بکثرت و مریدان خصوصاً ششی یغیم الدین خان
 صاحب محبتی و عزیز شیخ لطف علی و شیخ مبارک مد و غیرہ انجہ بیاد می آمد مجملًا و مفصلاً گذارش نخست

و در تجويز مكان سكونت و آوردن اسباب صاف نمودن گذشت ارشاد شده باعتبار سوره آخر سوره
 از اجا که آنرا سوره بقره و فتح میگویند است خبر میغام جل آنحضرت معنای وجهت آنکه چون انواع نصرت
 بحضرت رسید و آنچه مطلب از آنست بود و بجهت آنجا رسید حالا بیا ارشاد شده که آنحضرت مصداق خبر
 خلافت حضرت آدم و تمام آن از چهار نوع بود هر یک در حدیثی آمده است که سوره تفسیر ظاهر از آیات احادیث
 و اقوال بزرگان نکات و لطایف که ارشاد میشود و بزرگان تلمذ فرموده اند مقصود گوینده بهم
 بوده باشد یا از قبیل فهمید عشاق از اقوال و احوال مختلفه شعر اشل خسرو و سعدی و حافظ حالت قنای و قفا
 و راز دنیا خود است ارشاد شده مطلب قرآن که علم الهی است حادی جمیع معلومات ازلی و ابدی است و
 او تعالی بے شبه میداند که فلان این مطلب خواهد فهمید آنچه همه می فهمند خواهد بود باقی بخیر درین
 ضمن ذکر سعدی و فصاحتش و کثر سادگی و کیش با کیفیت دور و در شعر عاشقانه اش و نوع بیان و
 بعضی مضامین خویش با بسیار شعر سعدی و قدر علم آن بزرگ ملاقات خسرو در پیرایش در وقت
 شباب و کرامات سلطان المشایخ با سعدی و خسرو در مقدمه طعام در دلی و باز طلبیدن سلطان خلجی
 سعدی را از شیراز و نیامدنش جوابش که مقصود طلب من بود از خسرو حاصل است دباره ذکر حال حافظ
 که اکثر فوائد سلوک و در شعر میگوید و عالم دمشق و مرید شاه بیرنگ نامی بود و شراب منی خورد و چون امیر
 تیمور بعد فتح شیراز و گشتن شاه شجاع نام آردان شهر را بطوریکه به بخارا بر و حضرت نقشبند حیات بود
 ملاقات حافظ ثابت و معروف اما استفادش مجهول ارشاد شده که یاد دارم و بروی والد صاحب شخصه
 حال خود بیان کرد که در شیراز بطور سیاحت رفتم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ بیر و نسبت اکثر زندان
 و نه خواران در آنجا جمع میشوند و جائے خوب است حافظ خود گفت که که زیارت که زندان جهان خواهد بود
 مردمان شهر مراجعت نمودند مرا هوا خوش آمد مانندم و گفتم ای حافظ امر و جهان تو ام و خراج راه ندانم
 و گریه هم هستم قریب پیر شب باز یاه گذشته بود که دیدم یک مشعل روشن مع یکخوان بر سر آدم یک
 کس می آید اقل خطرناک شدم آخرش چون قریب که آواز داد که جهان حافظ کجاست چون همین من
 بودم در باز کردم و حقیقت پرسیدم گفت همین که خسیسم دیدم حافظ میفرماید شخصی جهان من شده گریه

سکونت در منزل ناچار است

سلطان در باب نکات قرآن و حدیث و غیره

که بعضی میگویند که
بسیار از زندان

فصل پنجم در بیان احوال

و پنج ندارد چیرت برده بعد بیداری هر چند طعام لقمیم شده بود بتلاش آنچه بهر سینه است
 پنج اشرفی هم داده باز گشت در جواب سالی ارشاد شد چنانچه بجای دفری از قسم فلوس خود
 مضروب در زمان سابق راج بود و تنگ از قسم شدات چنانچه حالا هم راج بخداست فرمود
پسند داشت که محبت خسرو باشی و اقیست ارشاد شد فی الواقع خسرو فرط محبت و فنا باشی
 محبت و شیخ را هم رافت و محبت بجایش بسیار بود و فرمود که در وقت حلت شیخ که شغوف طمع بود
 جنازه اش غزل سعدی - سروینا بصحرای سودی نیک عهدیکه که بیایزی
 اندک چنانچه جنازه منحر گشت و دست هم کشیدند بر دهن تذکر دید شیخ رکن عالم پیر خود جهانیا
 شیخ بهاء الدین ذکر یک نماز جنازه هم خوانده بود تو الان را موقوف ساخت و شیخ را ندون
 مرد درین ذکر مرید را وجد در گرفت درین ضمن ذکر قدر علم خسرو و فریت او از تخمین سابق خصوصا
 بر صنایع و بدایع و تعریف اعجاز خسروی و شمار الفاظ آن فرمودند و در جواب پرسند فرمودند که
 علم جامی از اینها زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود و رفنون عربی لقیقات ایشان معلوم
 نمیکرد و ذکر نظامی گنجوی و خاقانی و انوری و غیره شعرای سلف بود فرمود که در شعر نظامی در
 معلوم نمیکرد و عالمان که از اصفه و باطن بهره داشتند خوب باخبر بودند و فرمود و انوری در قصاید
 و سعدی در غزل و فردوسی در شنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنی اتباع ایشان میکنند درین ضمن
 فرمودند که وقتیکه چهارده ساله بودم و فرامیر می شنیدم خبر ندیده که شاگرد و خلیفه والد بودم فرامیر
 می شنیدند روزی در عین مجلس سرود و فرامیر ندیده را طلبیدند زقم دیدم تخم گشتم ناچار ششم نویسم
 و وجد بود و این غزل مذکور می شد از مدرسه بکعبه و م یا بسکیده به ای پیر بهر بگو که طری صوابیت
 بیان آنکه این انا شاگردی از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جدید پیش آمده پرسید که ما شاگرد و فرید شما
 فرمودی شما حالا بفرمایید که بعد تحصیل علم کجا روم فرمودند که اول بمسکیده بعد از آن بکعبه بایدر رفت بنده هم بعد
 نص طلبیدم آنکه والد ما جدی بنده طعام می خوردند آنحضرت میدانند حالا هر چه مرضی باشد فرمودند که برائے
 شنو ایندین سماع طلبیده بودم که خوش فرمودند حالا اختیار است چون بخانه آمدم عندا الطعالم از

حضرت واده نقل کردیم بسیار تبسم کرده فرمودند آئی لطف همین است که اول بمیکده بعد از اموره
 باید رقت فریدے غرض داشت که نسبت مصطلحه چه معنی دارد ارشاد شد که همین کیفیت حاله
 گویند بهرنگی که باشد باز عرض کرد که حضور چه معنی دارد همین یکسوی را سیگویند فرمود که شما خوانند
 علم حضور و علم حصولی میدانید و ما سولے علم ذات صفات خود علم حصولیت بنامه آنچه کاتر است
 فحیده بود و نیز این لفظ گاهی شنیده آنکه بعد فنا و بقا خود را بهم منظرے از منظره میداند ارشاد شد
 یکسوی شدن طبیعت نوعی از حضور است یا مقدمه آن ارشاد شد آنچه در ابتدا ازین قسم میشود و خالق
 اعتبار ندارد و زوایل میشود و در انتها زایل نمیشود بلکه زوال التفات میشود بلکه کامل ترین آنهات و
 کمتر میباشد التفات هم زایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشتیان اخراج قوت عشقیه است در اول
 بازی کنند آنچه مدمات نیست از ذکر چهر و سماع و غیره میکنند و آنچه مضرات آنست از ان اجتناب نمایند
 سیگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار همه خواهد شد و مقصود نقشندیان حضور نقش و لدار و نقی
 گویا یقین خیال لهذا آنچه مدمات است از خاموشی و اجتناب از مضرات مثل ذکر چهر و سماع و غیره می نمایند
 سیگویند از استقرار حضور فنا و بقا و عشق همه نه اهد شد و مقصود قادیان نقیقل و انکسار نقش است
 سیگویند چون صفات شد آنچه مقابل آنست جلوه گر خواهد شد هر یک غرض داشت که نسبت عشقیه باشد
 انکسار صند است باجمع میتواند شد ارشاد شد که جمیع میتواند شد چنانچه در کمال محبت پیش معشوق لمجاظ
 عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میدانند و گویا نمیشد **ببلے برگ بل خوشه رنگ رنق رنق**
 هر زمان بانگ و نوا صد ناله زار داشت باگفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
 گفت ما را جلوه معشوق درین کار داشت با باز عرض کرد که این چنین حالها عاشقانرا تصور
 خیال این معنی با دست میدید ارشاد شد نه بلکه حاسے دست میدهد به لغتو چنین امورات لا کور
 باعث همین است اگر چه عیش در بالفعل نشده فریدے در ضمن ذکر فرط محبت و اعتقاد و دم خلائق
 از علما و صلحا و زهاد و عبا و بلکه رفاصان و قوالان و طوایفان که تسبیح یا غنیر بر لے حصول مطلب غنی
 با وجود تشنوع و تباین که مورش عداوت است خوانند و عوام و خواص توسل بنیانه غرض داشت شاید که

سورۃ یس
 این است نسبت عشقیه و انکسار

مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر
ذکر مولوی امام الدین جاساکر	۱۰	بیان الدین تاثیر عظیم دارد	۱۴	ذکر کتابیات هم در بیان اول بود	۱۴
کره جاساکر یوسف علی السلام از پدر	۱۱	رعایت حواله در هر دین واجب است	۱۴	بیان آنکه علم از کتب یافت خلق خل	۱۴
ذکر قوت حافظه و الیاده و قدره حافظه	۱۱	تعیین وظیفه باشد بر رسیدن از تمام معنی	۱۴	بنیان دین و عهده کن الدین شیع	۱۴
ذکر توبه مولوی از شکرانی در بیان بجز توبه	۱۲	نظم و کلامی حضرت خواجہ علی الدین د	۱۴	ذکر آنکه در حدیث برکت نبوده مسلمان	۱۴
سوال آنکه در حکم اگر امیکونید	۱۲	نظام الدین فلس سرها	۱۴	مشهوره لیکن غالی چند	۱۴
حکایت زنی پوریتارک الصلوات	۱۲	ذکر نظام الدین اولیاسه نبیا بود	۱۴	سوال آنکه در حج و رمان بیانی که	۱۴
فلسه بر سر کسی که بوقت سوخت گفت شرا	۱۲	اخبار کمالین کثرت احوال داشتند	۱۴	حکایت از هم دست نموده اند	۱۴
بطور سحر کردانی میگردد	۱۲	بیان عقیدت مندی تورات و تفسیر	۱۴	در حدیث بیان و قدیمه در حدیث کمالی	۱۴
ذکر توبه بشدن به دین در بیان واحد	۱۲	عیدیکه در دین العجایز	۱۴	آنکه بخت برستی میکنند و کلمه هم	۱۴
ذکر چهار اقسام توبه	۱۲	سوال از تکرار بریت در طریق مختلفه	۱۴	نسخه از تکرار چه جام است	۱۴
تعبیه و غیره چه در دادن فی باله و توفی	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	ذکر در تفسیر و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴
طریق نذر احکام کتب کبر و کتب کبر	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	تاریخ تفسیر	۱۴
بیان نمی شکله کتب کبر و کتب کبر	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	سوال از تفسیر و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴
بیان قصه بر صیصا راسب	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	خواندن بوسه دادن در دین جا	۱۴
بیان بدیل بدن روفیاست	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	سوال از بوسه دادن بر قبر بزرگان	۱۴
بیان اقسام بزرگان بجهار گانه	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	و مادر و پدر و گلی انداختن بر قبر	۱۴
بیان مخفی جذب و ملوک و دجات جذب	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	ذکر آنکه از تان نقش قدم آنحضرت	۱۴
بیان آنکه حرکات ثلاث شرع سده و ملوک و	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	در یک و شش و شش و شش و شش	۱۴
بیان آنکه شش و شش و شش و شش و شش	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	بیان آنکه از او و شش و شش و شش	۱۴
بیان آنکه دل نیت و شش و شش و شش	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	بیان حدیث قبل آدم و هم جرا	۱۴
قصه رد و شش و شش و شش و شش و شش	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	بیان آنکه در فیکمان از اولاد	۱۴
نامی بزرگ	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	بزرگان و شش و شش و شش و شش	۱۴
ذکر حرمت و غیر حرمت نان پاد	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	بیان آنکه در زمان سابق آدم و	۱۴
ذکر حرمت و غیر حرمت نان پاد	۱۲	تعلیم و تفسیر برای فائده فاسر و ماطن	۱۴	بیان آنکه در زمان سابق آدم و	۱۴

نمبر	مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب	نمبر	مضامین کتاب
۲۴	ذکر غرض نقیض علاج و مریض شایع اصحاب	۲۹	مردم باعتبار ملاقات چهار قسم می شوند	۲۴	میرزا شمس قاضی در اجنه
۲۵	معاجز روح مطهر محمدی سلسله صاحب	۳۰	سوال انبیا کرم بودن آب ناه و در سواد	۲۵	سلسله سید روح بر آب می آید
	بیان اروای امام ابو حنیفه	۳۱	تذکره علم سید سید و سید و سید	۲۶	روح در آب نشیند و چشم چسبید
	بیان انکار کس که گوید مریض غلام دان	۳۲	کیفیت اجل اولیا و انبیا	۲۷	سلسله اسرار و معجزات علامت بخشنده
۳۵	بزرگ گوید لایس او مرد می شود	۳۳	سوال از نزاری روزه	۲۸	حدیث تحذیر کجا خصلت بریزد
۳۵	بیان انگیختن نیابتی درست است	۳۴	بیان مسئله امامت نسبی	۲۹	این سخن هم نامی از فاضل نیست
	بیان ملا شاه نجم الحق و ذکر چشمه فسیب	۳۵	قصه عجیبه غریب شیخ	۳۰	مذنی قول شیخ ابوالحسنی لایب
۳۵	سپهر که آب او گرم می باشد	۳۶	بیان آنکه در آب گرم می خورند	۳۱	موت خوب و بد و پیش و پس
۳۵	بیان مخفی حدیث اخلاق علما را حق است	۳۷	حدیث خاص و فایده	۳۲	سلسله یاقوتیه
۳۶	بیان انتقال آندسی برنجی و غیره	۳۸	سوال آنکه از انبیا کس می خورند	۳۳	سلسله از انبیا کس می خورند
۳۶	ذکر کثرت و کثرت ایشان تصانیف لایق	۳۹	تذکره علم سید سید و سید	۳۴	سلسله غالی و صغیری
۳۶	ذکر علم سید سید و سید	۴۰	تسلط فاجران کاسه دلیکی نشده	۳۵	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۶	بیان مایه سید صاحب پیرایه سید	۴۱	انسان جاریست شاه صاحب را شنیده	۳۶	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۶	خواندن خطبه و نظم مکرم و سب	۴۲	بسیب بیان نمودن فضائل حضرت امیر	۳۷	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۶	بیان حکم مال کاسب و سب	۴۳	قصه شاه عباس و لایق و سید	۳۸	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۷	حکم خوردن طعام شایه و سید	۴۴	بیان آنکه مورچه و گلهی و گس شهید	۳۹	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۷	ذکر عقوبت کتب نواد افواد و بیان	۴۵	و سید را نباید کشت	۴۰	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۷	سبح و فرامیر	۴۶	بیان آنکه سید صاحبی بنابر جاریست	۴۱	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۸	تذکره کثرت گان سباح و وجه امامت	۴۷	سوال آنکه چه سید و سید	۴۲	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۸	بیان فاتحه و دنیا را اجنه	۴۸	سوال ابواب و انبیا کس می خورند	۴۳	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۸	بیان آنکه اجرت توین و سید و سید	۴۹	ذکر چنگا کندن مرغ و غیره جانداران	۴۴	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۸	واجب تعلیم قرآن و آذان و نمازخانه حرام	۵۰	بیان آنکه حضرت ایضا صاحب پیش کدو جانور کرده	۴۵	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۸	بیان نبوت مبلغانی کشتری و کالت	۵۱	بیان خواص پرورش کبوتر	۴۶	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۸	ذکر توبه و قصه کاشته شده و رحیم	۵۲	سوال آنکه اصل جن چیست	۴۷	سلسله طیفه را کس می خورند
۳۹	تذکره سید				

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
۴۰ بیان وقت عصر	۴۰ ذکر تجرید و دلایلی در علم ریاضی	۴۰ ذکر تجرید و دلایلی در علم ریاضی
۴۱ سوار شدن بر خیمین که در و کلام	۴۱ بیان تولد و وفات شاه ولی الد صاحب	۴۱ بیان تولد و وفات شاه ولی الد صاحب
۴۲ باشد جایز است	۴۲ ذکر سلمان شدن نیر به کاکو و کیکو جان بابا که بودم	۴۲ ذکر سلمان شدن نیر به کاکو و کیکو جان بابا که بودم
۴۳ قصه ستن فقر از بالاسه مناره قطب	۴۳ ذکر شمول عرس پوسیدن قبر و فاخته خوانی و غیره	۴۳ ذکر شمول عرس پوسیدن قبر و فاخته خوانی و غیره
۴۴ صاحب دلی بر زمین	۴۴ بیان آنکه عجز و کرامت بود از پی و دلی صلا	۴۴ بیان آنکه عجز و کرامت بود از پی و دلی صلا
۴۵ ذکر دیوانگان	۴۵ بیان شیخی و حبیبی که شکسته شوی بچو بزم و با با نخر	۴۵ بیان شیخی و حبیبی که شکسته شوی بچو بزم و با با نخر
۴۶ بیان قول امیر الیه جریال رمضان	۴۶ ذکر کور و زور و کورلا	۴۶ ذکر کور و زور و کورلا
۴۷ مسائل متعلق بکلیج	۴۷ ذکر خضاب سیرخ	۴۷ ذکر خضاب سیرخ
۴۸ قصه حبیب غریب در دست شاه بهیکه	۴۸ ثبوت پدشیران آنحضرت سرار ایل را و حکم	۴۸ ثبوت پدشیران آنحضرت سرار ایل را و حکم
۴۹ ذکر لیلی جنون و مسلم بودن ایشان	۴۹ نمودن براسه نسا	۴۹ نمودن براسه نسا
۵۰ ذکر نهم حیدیه اصلیت جبرئیل	۵۰ بیان فرق منی گلستان و یولستان	۵۰ بیان فرق منی گلستان و یولستان
۵۱ ذکر سه عرس کلاان	۵۱ بیان آنکه جنت و جهنم را یک دشت اند	۵۱ بیان آنکه جنت و جهنم را یک دشت اند
۵۲ ذکر واقعه کالاعل و دلی	۵۲ دیدن بزرگی جاد و جادش صاحب با خواب	۵۲ دیدن بزرگی جاد و جادش صاحب با خواب
۵۳ بیان آنکه از کم خور و ن آب آدم	۵۳ قصه کرامت شاه ولی الد صاحب	۵۳ قصه کرامت شاه ولی الد صاحب
۵۴ زمان آورید باشد	۵۴ آوردن شخصه شیرینی بنا بر تمام نهادن قصه	۵۴ آوردن شخصه شیرینی بنا بر تمام نهادن قصه
۵۵ قهر این مو لانا روم	۵۵ توجیه دادن سبک نجم الدین	۵۵ توجیه دادن سبک نجم الدین
۵۶ ذکر کرامت شاه ولی الد صاحب	۵۶ ذکر کرامت شاه ولی الد صاحب	۵۶ ذکر کرامت شاه ولی الد صاحب
۵۷ ذکر حیرت و دلایل این جوی از	۵۷ گامسان از دلی	۵۷ گامسان از دلی
۵۸ حضرت غوث الاعظم	۵۸ ذکر نامهای خدا در زبان هندی	۵۸ ذکر نامهای خدا در زبان هندی
۵۹ طلب علم بجهت نمودن مادر و پدر	۵۹ ترکیب رام درون و شورش و کشتن کشتل	۵۹ ترکیب رام درون و شورش و کشتن کشتل
۶۰ رانا رافض ساخته جایز است	۶۰ بیان انواع سحر و اصلاح آن	۶۰ بیان انواع سحر و اصلاح آن
۶۱ ذکر و دهال کنندگان و نگین آن	۶۱ دشمن کردن چراغ بر قیصر و جبر و است	۶۱ دشمن کردن چراغ بر قیصر و جبر و است
۶۲ قصه حبیب غریب مردن زنی باز	۶۲ و علی نزار در شب برات و غیره	۶۲ و علی نزار در شب برات و غیره
۶۳ ننده مقلد او		
۶۴ بیان وجه اکل بودن شیرین مجری		
۶۵ ذکر سیردن مرده بنیمن		
۶۶ تعلیم و عا براسه حصول تقوی		
۶۷ توفیر براسه بند نمودن بنیمن		
۶۸ توفیر براسه تپ لرزه		
۶۹ ذکر و سوبخون و یون بکفرت فاطمه		
۷۰ توفیر دیگر براسه بند نمودن و اولی		
۷۱ ذکر و داد و دعا و قصه سیار شدن آن		
۷۲ موعلی علیه السلام		
۷۳ امام راقعه دادن و ذرا حق بنیمن		
۷۴ قصه صیف الدین و اشعرا خسر		
۷۵ ذکر و ترقی بیان و حصول و تقوی		
۷۶ بیان اعمال و ذنبا و تقوی و کرامت		
۷۷ تعریف و ادبی و زیبایی و کرامت		
۷۸ درین ریاضی تحقیق شمس		
۷۹ بیان مسائل نیست و ادبی و کرامت		
۸۰ ذکر و سید حسن رسول بنیمن		
۸۱ وجه سرعت تاثیر علی سلی محمود		
۸۲ خطره نفسانی و شیطانی		
۸۳ قصه آمدن شیطان نزد حضرت یحیی علیه السلام		
۸۴ ذکر و سرایتان توانا		
۸۵ بیان تعلیم و ادبی آن		
۸۶ ذکر و حسن عبدالرحیم بنیکه و خلفار		
۸۷ اصل شان و شش امر و دلی		

مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
شیخ الفیض کلمه غفر له مکشیری شیخ	فریدان مولوی رفیع الدین صاحب	تقریباً ۵۰۰ عباد و شاه غلام علیا
۶۶ ارزاق و حجاب نوی و غیره	۶۶ بعد فاقات شای و ذکر سیوم	۸۰ و شاه نعمت احمد صاحب دی
۶۷ در صوفیانه	۶۷ خوراک شدن و مدد نمودن	۸۰ ذکر دیدن ایاج و معجزه شش
۶۸ بیان مخالفت جماعت ثانیه	۶۸ سوزی از سرخ اصیاء	۸۰ قاصد خود بخود است
۶۹ ذکر قبول ایضاً از اجاب ان مردم شهر	۶۹ ذکر انکه در توفیق و لایحه صد عالم بود	۸۱ حکم دعوت و ولیمه و مسائل آن
۷۰ مویکم ذکر نیرنگان ملاستی	۷۰ هند آمدن مولوی فضل را ده ملک	۸۱ حکم دعوت کاسبان حرام
۷۱ نقد مولوی روم و شمس تبریز	۷۱ اعلیٰ در عهد شاه جهان میباش	۸۱ حکم شستن دست از آب بعد از طعام
۷۲ قصه عجیب و غریب	۷۲ نمودن از ملا علی حکیم یا لکونی	۸۱ بیان مقدار سادات شریفه بعض
۷۳ ذکر حقه نوشیدن قاضی قصبه سونه	۷۳ اقسام تحریر و تقریر و تحریر	۸۱ ملک بیان یکی که در روضه شریف
۷۴ بیان خواندن سوره انعام غیره در شب	۷۴ شاه ولی اسد صاحب	۸۱ بیان فضل عالم بر حافظ
۷۵ استیفاء مضامین از خواجی حجت	۷۵ سلطان نمودن امام حسن علیه السلام	۸۱ بیان اتحاد و تلاح در تاریخ تاق
۷۶ شش گونی بدین از حصول در نیاید	۷۶ شاه ولی اسد صاحب در عالم خواب	۸۲ ذکر ناخ و منسوخ در حدیث
۷۷ سادات آموختن کتاب نیرنگان	۷۷ ذکر مرض الموت شاه رفیع الدین صاحب	۸۳ مذہب فقها و محدثین
۷۸ کرامت قبر حضرت حمزه کربنی	۷۸ ذکر تجرید تکفیر شاه رفیع الدین صاحب	۸۴ فضیلت سوره یسین
۷۹ ذکر خوش اخلاقی حبیله از مردم آموخت	۷۹ ذکر اذان بر قبر بعد از دفن	۹۲ تعبیر هاسے خواب
۸۰ قصه نیکو و احسان ذیت میداد	۸۰ اقسام شراب و حکم	۹۲ طول نمودن قرائت بر اکثر کتب
۸۱ تاریخ نجات حضرت عاتون جنت	۸۱ بیان اخذ مسئله از قرآن و	۹۲ تاریخ وفات ابراهیم کوردی و دولاب
۸۲ سبب گرفتن دادن در دارالحج و زیارت	۸۲ حدیث مسئله تعجب	۹۳ وفات امام الکلی تاریخ رفیقہ المسما
۸۳ خوشامد را جلب شهادت جایز است	۸۳ ذکر تصحیف و حل معاد	۹۳ ذکر سند حدیث شاه ولی اسد صاحب
۸۴ بیان طعام عید در شب برات	۸۴ بیان فرق معنی عصمت و حفظ	۹۴ ذکر درجه هاسے خلافت
۸۵ قصه شخصیکه عاشق محقق بود	۸۵ طالع شدن آفتاب بعد غروب	۹۴ ذکر خالدین غیره و قوایات ملک
۸۶ قصه اسکاکیان از بی در عهد شاه جهان	۸۶ بیاس خاطر حضرت علی رنه	۹۴ ذکر ملا جامی
۸۷ ملکی را طالع اقبال و بخت جمع بهم میشود	۸۷ بیان کفیات زول و وحی و قیام	۹۴ مسائل متعلقه ریش و زبان
۸۸ ذکر دستار بندی نمودن سبزه دار	۸۸ ذکر جمال غلطی و در شمع و دیبا و انبیا	۹۴ قدیش مبارک حضرت خلفاء

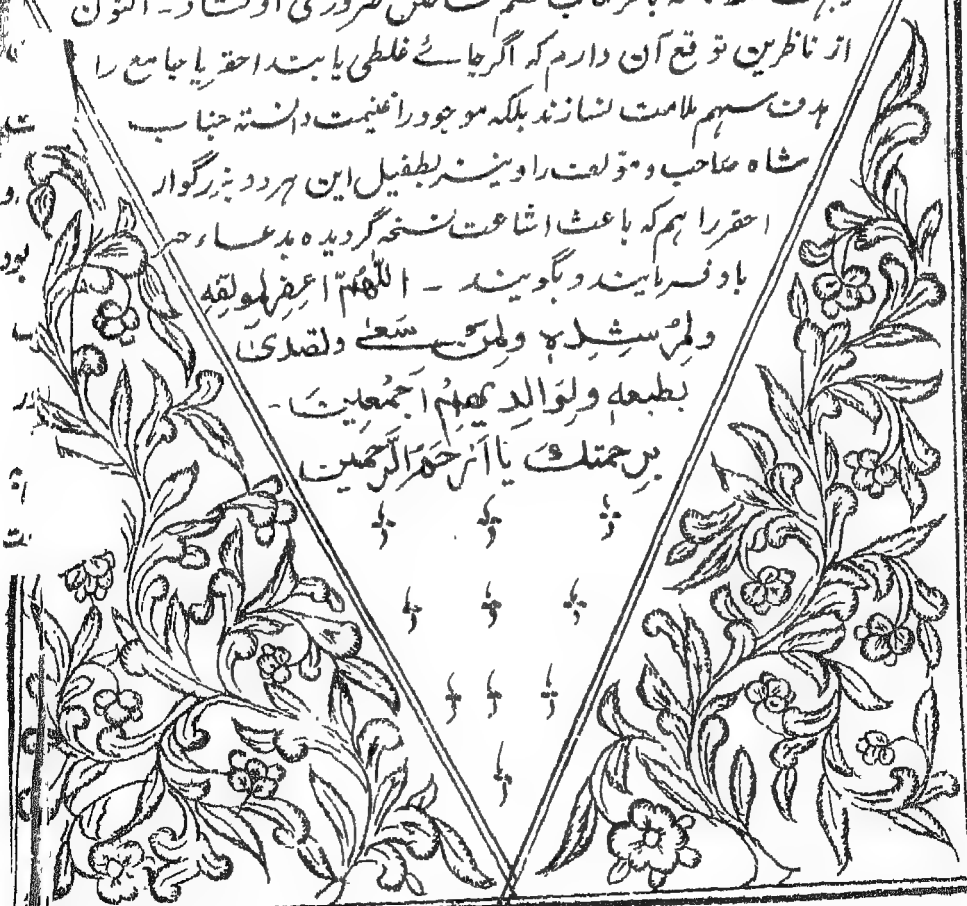
مضامین کتاب	مضامین کتاب	مضامین کتاب
بیان معجزه و کرامات ارباب فضل و سادات	بیان قدس موسی خراز اولیاء طایفه	۹۴
ذکر تفسیر رسول شاهی	بیان تعلیمات الهی	۹۵
ذکر قصه پهل غزل میر علی پهلانی	عمل بر دفع بیماری صعب	۹۶
بیان کیفیت و بیضی ارجح حضرت علی	ایستاد لاجل الدین شاه علی حد صاحب	۹۷
تفویض نمودن کار از قریب ملک قریب	حکم قریح نمودن بز و غیره بنام جرگه	۹۸
در شب برات	ذکر ختنه نو مسلم و لباس سیاه	۹۹
تاریخ تولد حضرت لایعظم و امام بخاری	سوال از صحت حدیث بن عربی و لغت	۱۰۰
قرآن الکریم تاریخ و فایده و احکام	دوازده شیطان احمد بلاسیم	۱۰۱
تاریخ تراویح خوانیدن صاحب	سوال از معنی سخن اقرب	۱۰۲
کرامت صاحب لایعظم و انجرات	قصه شاه ملا در سلج الدین موخته	۱۰۳
ذکر کلمه بن خط محفوظ و مضمون	بیان مخفی چندایات تحمل قریب علی الشری	۱۰۴
بیان و قصه متعلقه آن	استوی و بسط علی الله	۱۰۵
ذکر تفسیر و تفسیر بیان علی	بیان صایا و معمولات بصرام گور	۱۰۶
ذکر استخراج نمودن شخصه نام بخاری	بیان آنکه در عهد محمد شاه و وزیر گ	۱۰۷
شاه صاحب ازایت قرآن	از سر خانوادہ در دلی بودند	۱۰۸
بیان مسئله امامت النساء	قصه خریدن شاه دوست محمد قادری	۱۰۹
ذکر قصید غوثیه و قصه زنده پیل	رابیک خر مهره	۱۱۰
ذکر تعیین تاریخ بر حضرت و حکم تاریخی	ذکر مظهر جانان و جهت تسمیه شان	۱۱۱
بیان کرامت شریفی و رسم فاجعه	قصه آوژان از فرم و بیان مضامین	۱۱۲
بیان چند عادات و آداب شاه صاحب	آنکه در مظهر کلام حضرت خداوند و خواهر	۱۱۳
بیان آنکه آلوده بودن خط را کمالی	ذکر لغت و شنی بر تفسیر و ذکر چرخه	۱۱۴
حکم سبیلو ایقان و دیو دوان	ذکر شیخ علی خربین	۱۱۵
بیان اسام خطوط و نسبت خط کوفی	گفتن بعضی کلمات شاه صاحب و اسبیت	۱۱۶
حضرت علی	بیان و جهره تسمیه آن	۱۱۷
ذکر قصه زیر کی و قطانت فیل	۱۰۱	
بیان آنکه خادم حدیث را حضرت غوثی	۱۰۲	
اگر چه سربازان حدیث را در کتف	۱۰۳	
ذکر تفسیر کلمات اسام و بیان	۱۰۴	
چند روایات عجیب	۱۰۵	
ذکر تاثیر علم نجوم	۱۰۶	
ذکر آنکه حضرت علی الدین در کرامت	۱۰۷	
فصلی از کتاب حضرت نظام الدین و بیاد	۱۰۸	
ذکر حکایت ستم دوازده مسایل آن	۱۰۹	
ذکر چارچاق نوران که مخصوص حکام است	۱۱۰	
ذکر عدم تقی در مسایل و تفسیر	۱۱۱	
بیان معانی ربیع و صیف و غیره	۱۱۲	
چند ابیات ملا شمس و غیره	۱۱۳	
ذکر ستم که در کتب و تفسیر کلام است	۱۱۴	
ذکر تفسیر خوابها و آقا فضل و تفسیر	۱۱۵	
ثبوت گذاردن نماز یا پوشش پوشیده	۱۱۶	
تذکره نمودن اما شمس فی شخصی را	۱۱۷	
ذکر توصیف نیک و بد و تفسیر و اسام	۱۱۸	
ذکر تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر	۱۱۹	
ذکر تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر	۱۲۰	
بیان مسایل و اشکات	۱۲۱	
ذکر تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر	۱۲۲	
سوال شریفی که در تفسیر و تفسیر	۱۲۳	
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر	۱۲۴	

صفحہ	مضامین کتاب	صفحہ	مضامین کتاب	صفحہ	مضامین کتاب
۱۱۷	ذکر تاثیرات چوب سنگ و قصہ	۱۱۹	پدر از فعل صحابی	۹	
۱۱۸	نائب عجیب غریب تعلقات		ذکر خشت شن حریدک (موضع)		
۱۱۸	بیان جوہر کہ از ہنادی در زیر کمان	۱۱۹	کتاب (۱) از خدمت شاہ		
۱۱۹	بارش میشود		صدا و عطا نمودن غلین مبارک		
	بیان بیوت بوسہ اذن بقر بادرو		نیرنگا باد		

بسم اسد الرحمن الرحیم

الحمد للرب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد والہ و صحابہ اجمعین اما بعد خاکپائے
 بزرگان دین کترین محمد بشیر الدین صدیقی قاضی مولوی حافظ محمد علی اہادی میرٹھی غفرلہ فوجہا و شہادہ
 ہما بخدمتہ بابرکت ناظرین با تکلیف نسخہ طبقات ہذا عرض بردارست کہ چون احقر از حین طالب علمی
 حصول کلام اولیا و کرام و ملفوظات اصفیاء و عظام درس داشت خصوصاً بایضا نیت مقتدا
 اعلام و پیشوائے اولیا و کرام حضرت مرشدنا و مقتدانامولانا مولوی شاہ عبدالغیر ز صاحب
 محدث دہلوی قدس اسرار ہم و نیز دیگر بزرگان والا شان کہ این قلیل البیضا عت احقر خدم
 و نیز اکابر این گنہام از قدیم الایام طوق ارادت و تلمذ آن خاندان عالی شان در گردن -
 داشتہ و ہوارہ این نسبت را موجب فخر انکاشتہ بناؤ علیہ چنان شوتے رودادہ بود کہ در احقا
 - حیثیجوسے بودم و اگر جائے نشانے ازان سے یا فتم بھجیگی کہ تو انستم خواہی کثیر و خواہ
 غیر بدست سے آوردم چنانچہ بسیا سے از کتب رسالہ ہائے مختلفہ بدست آوردم
 انشا اللہ العزیز اشاعت آن خواہم نمود لیکن از دست دید و عرصہ بعید پیرامون
 ناثر آن بود کہ اگر کسی از تلامیند یا ارادت جناب شاہ صاحب ملفوظات طبیات
 رہ باشد حاصل غایم الحمد للہ کہ بموجب جن جَدَّ و جَدَّ بعد دتے از روئے دلی و خواہش
 قلبی حاصل گردید یعنی این نسخہ ملفوظات طبیات بحصول نیامید مگر افسوس کہ جس کی بپوسیدگی
 و کز خوردگی کتاب مذکور نام نامی و اسم گرامی جامع ملفوظات ہذا دریافت نتوانست
 گردید البتہ از مطالعہ این کتاب فیض مستطاب بقدر مستبط میشود کہ جامع این ملفوظات از
 مردیان ارشد و اخص انخاص آنحضرت قدس سرہ بودند کہ جناب ابغفار قست شان -

بغایت رخ و الم گردید که می مذکور را فی آخر الکتاب - الغرض چون احقر را این دولت سپردند
 بهاد و نعمت عظمی بموصول پیوست گویی که روح به حق آمد و نعمت غیر مترقبه رو نمود - نصیحت
 کافه مسلمین بحکم الدین النبی صلی الله علیه و آله تقاضا آن کرد که این گوهر بی بهار را مخفی نباید داشت
 و نیز بعضی اخوان واجب است اصرار فرمودند که از این چنین فیض عام خلق الله را محروم
 داشتن کار دانش نیست - بناء علیه بنظر افاده عام مسلمین بر سطح طبع کمر بست
 بسته معرَض طبع در آوردم و در طبع نسخه موصوفی بخت شافه کشیدم مگر تا هم بسبب
 دریدگی و بوسیدگی اصل کتاب بعضی بعضی جاسکوک باقی ماندند - برائے دورستی آن
 تسلیم برداشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سوراخی پنداشتم بخیر بحال
 خود گذاشتم علاوه برین بعضی بعضی اغلاط از اهل بیان بطبع هم روداده -
 اندر بخت غلط نامه باخر کتاب متضمن ساختن ضروری افشاد - اکنون
 از ناظرین توقع آن دارم که اگر چای غلطی یا بخت احقر یا جامع را
 بدست سهم ملامت سازند بلکه موجود را غنیت دانسته جناب
 شاه صاحب و مولف را وینند بطفیل این هر دو نیز گوار
 احقر را هم که باعث اشاعت نسخه گردیده بدعا و حمد
 باد فرمایند و بگویند - اللَّهُمَّ اعْرِضْهُ لِقَوْمِهِ
 وَلِمَنْ سَيَلِدُهَا وَلِمَنْ سَعَى وَلِقَدْ حَقَّ
 بِطَبْعِهِ وَلِوَالِدِهِمْ أَجْمَعِينَ -
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ



در نیست که هم غم بهین هم است که اگر در دل قایلش سوائی باشد یا عرض کرد که بنده را از جمله
 احوال این عالم طینان و تشکین زیاده حاصل نمیشود ارشاد شد شیخ ابوخیب سهروردی غم و پیر شیخ
 شهاب الدین سهروردی را همین معمول بود که مرید را بعد از خواستش از شغل باطن پیش خود نشانده
 تلاوت نمود و نه نام با معنی و حامل آن بوجه حسن ترقیق و تحقیق میکرد و بهر ناسی که ملتذذ و
 سوسنس نسبت از دیگر اسماء بسیار می شد تلقین همون اسم میفرمود و رفته رفته بالله می رسانیدند و
 الا سیفرمود حال در شیخ و تلاوت و نقل و خدمت فقر اشغول باشد فرمود همه اسماء داخل دیرین
 اسم اند الا این ذکر که الله طینان القلوب هر یک عرض کرد که معنی الطینان چیست باشد فرمود آراهم ففتن
 و از خطرات پریشان یکسو شدن یعنی خاطر جمیع هر یک در هر چه سنگریزه یا از تنگ گام شمی دور
 میکرد و فرمود تا که تصدیق نفرمایند و تیر فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضی را بیکه
 امر و در کردن خار خشک مرزش شده جوان رخسار دوشی وقت شب تلفتی کرد و شفقت یافت
 حالش شدند و اگر لطیفه بمیان کرد ارشاد شد که عبد الله نامی امیر سرفیق شیخ الدعوی و
 بمصاحبش بود و در نوسه در نواح جو نور سگ در پی خرگوش رها کرد و گرفت و چون آموخت بود
 بوی میکرد و میخورد و نواب گفت ای عبد الله به بین که سگ هم میخورد و جواب داد و دیدم که سگ
 نمیخورد باز فرمود ملا و پیازه که خوش گوشت بود با بادشاه عباس صحبت با داشت و نوسه در
 شکار زیانوسه را در پی صید رها کرد چون در میان این قوم نا همای میخوش و طبیعتی به
 مستی و شبعی منسوب اند از آن گفت که این سنی است ملا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت
 شبعی باشد هر یک عرض کرد که خرق عادات و کرامات سلف که نقل میکنند از زکر کردن خشت
 و شمی علی المار و علی الهوا و غیره راست است یا از جهت استدا و زبان و اخلافت ایات باین
 نوبت رسیده ارشاد فرمود مبالغه هم راه یافته لیکن خرق عادات بعضی مثل غوث الثقلین بتواتر
 رسید که انکارش نمی تواند شد و در زبان سابق بسیار بتوقع می آمد و حبش آنکه دخل در خرق عادات
 ریاضات شاقه را بسیار بود حال انجمنان ریاضت کم میشود هر یک عرض کرد که کمال همین حضور

معنی الطینان

نقد شکار عبد الله

نقد ملا و پیازه

سوال از باب خرق عادات و کرامات

ادب و اتباع شریعت بعشق و شوق است فرمود آری ارشاد شد اولیا چهار قسم می باشند بعضی
 مشرق مثل عبد الحق رود لوی و عبد القدوس گنگوئی ایشانرا توجه بطرف اشیاء کمتر میباشد و بعضی
 اهل خدایات همچو قطاب و بعضی اهل تجرید و تفرید بعضی عرفاء که مشاهد حق در هر نظر پیدا باشند و تحقیق
 یابی نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد دهر پیر عرض کرد بعضی اعمال که در حدیث هم آمده اند برای
 یا مثل صلوة و ادعیه یا موردین که واقع اند و تاثیر نمیکند ارشاد شد جواب آن علما از سه وجه میباشد
 به آنکه شرایط مفقود اند از اوقات الشرایطات المشروط و دوم آنکه در حدیث چنین آمده که درین
 اینهم خواص است نه آنکه خواه خواه چنین خواهد شد اگر اجابت چنین میشود و محمد و عظیم لاحق می شد
 به آن دعا کرده آب بارش میخواست دیگر برلے مصلحت خود نمیدان میخواست علی هذا القیاس دیگر
 به تحقیق و آن آنست که بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت و عاقبتی بین بنی در چنانچه در پرشکال سابق
 در آن نهند تر میشود و پیوست چندان کار خود نمیکند و بر عکس آن در موسم گرما چنین چون جوار ظلمات
 صی یا دیگر وجوہات تر میشود استجاب و عاکم میشود یا میشود مفهوم نمیکرد و نیز اجابت قدس خدا می
 دید یا بسبب بعض مصلحت دیگران یا بدعا تمیز باید در جواب شخصی فرمود سعدی میگوید
 آن نیم که حلال و حرام بشناسیم شراب با تو حلال است آب بے تو حرام
 حمد علی شاه عرض کرد که حضرت بعد ختم قرآن یا از شروع کردند از چه راه است ارشاد شد در حدیث
 که خوشحال آنکه چون بمنزل رسد باز بار بر بند معنی آن شدند که چون قرآن شریف تمام کند باز شروع
 به انداختن ارشاد شد مولی الدماجه آن بود که بعد ختم قرآن هم حدیث میشد اینجا هر دو اتفاق می
 در مردمان چنانچه در قرآن متلفذ میشوند در حدیث نه و اما راهم چنانچه در قرآن معنی های عجیب
 بی دست میدهد و آمد میباشد در حدیث نه در حدیث موافق کتب بیان میکنم سوال که کر که حیر
 پوشیدن مرد آن را درست است ارشاد شد حال حیر و زری بان یکسانست بقدر و چهار انگشت
 شبه بزبان نباشد جائز است اگر چه برلے زینت باشد چون مرد آن در زنان یک چیز را میکشد تشبه
 ن باقی نمی ماند باز فرمود بالتبع جائز است نه باستقلال چنانچه کسی نقره یا طلا اگر کم ازین مقدار پوشد

استحاضه و نسیا و انحراف
 سوا این باب در تمام کتاب آمده است

بند ختم قرآن با شکر و ذکر است

حرام است باز فرمود در معنی تبع هم خلاف کرده اند بعضی تبع اکثر را میدانند این صحیح نیست مگر تبع آنکه
از کلام بتو می سازند آن بقدر چهار انگشت اگر چه در پارچه خود مثل کلاه بود و یکس آنکه مثل چتر و پاپوش
و غیره باشد بالکل هر قدر که باشد جائز است مستثنی عرض کرد سته روزگشت جناب حضرت را بصورت
شریف دیدم و گویا که توجه فرمودند و بسیار ملتذذ گشتم و قلب من از آنوقت سبک گشته و محبت از آن
صورت بسیار می یابم هر یک عرض کرد دیدن آنحضرت لبورت دیگر چه حکم دارد ارشاد شد درین
مقام مذاهب مختلفه اند نزد امام غزالی بهر صورت که بنید لیکن صورت آنحضرت دیدن اوست و اگر در صورت
دیگر یعنی سیاه فام پس محتاج بتبیین میشود در صورت اول نه و راجح همین مذاهب است چنانچه شخصی بگ
سیاه آنحضرت را دیدم مرشدش گفت در دین و ایمان تو نوعی خلل است و نزد محدثین در صورت
غیر داخل حدیث من رانی نشد آنکس عرض کرد تبیین رویا یک صیفت بصورت حضرت ارشاد شد من بگ
آنحضرت ص و بود متعارف با نیم پاشی چون ششم بدل از صورت او آفتاب طرفه دار و هر یک عرض شد
که قرابت پاشی دادن یا سندن جایز است یا نه ارشاد شد علما را در آنجا قایل کفر و ارتداد آید
اند هرگز جایز ندارند علما دیگر قایل بدعت و فسق نزد آنها جایز و نیز ارشاد شد بسیار مشکل در هند و قسبات
است شاگردی پرسید که در جاه فلان مسجد بخت افتاده و شخصی بر آن مطلع شد و آن روز با کسی گفت چنانچه
یک در آب و در مسجد و محله خرج شد فرمود آوند نجس شدند آنکس عرض کرد خیلی دشوار است که همه آوندین
کنند و اختلاط با هم واقع اگر یک کس دور کند باز از اختلاط نجس خواهد شد اگر عمل بحکم شافعی قیلتین را پاک
داشته شود که عند الضرورت جایز است البته بخت میشود آنحضرت فرمود که نزد حنفیه ناپاک شدند چون
دشوار باشد عمل بحکم شافعی که نیز حق و ایراست غیر شخصی سوال کرد که عقیقه فرض است ارشاد شد نزد
ابو حنیفه و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آید تا نزد احمد فرض است بر لے صیبه یک نیز نزد
بر لے کودک و دو آخوان نشکند و گوشت سته حصه نماید یک با قربا و یک بخانه و یک بساکین بر رسید
که مادر و پدر و خور و یانه ارشاد شد در کتابی مذیده ام تا بر لے رسم بخورد بهتر است بعد هفت روز پس
یک تا جمل یکین والا هر گاه میگوید می تواند شد نیست بخو قربانی کند لفظ عقیقه گوید یا قربانی واجب

شرط نصاب است و حقیقت نه باز ارشاد شد و عمار وقت قربانی هم آمده نوشته باید برو وقت ذبح
 ل بسم الله بطور قربانی اگر یاد نباشد هم میشود مثل نیت نماز بهتر است که پدر هیچ کند اگر
 ارشد جد یا عم یا مادر یا نایب ایشان ارشاد شد به تجربه رسیده و نیز در کتب شافیه آمده که
 لم یوافی ثوئکه در وقت نیزین در دیگ اندازد و گوشت خوش خلق میشود ارشاد شد معنی الله بسیار
 نموده سو فیه پسند کرده همین معنی اشتقاقیه سیویه را معنی الله آنکه بوی هر کس دلیه نمایند ارشاد شد
 نزد ائمه اهل بسنین و شهر مقرر است نزد جوگی نفوس پس او شان از دم کشی عمر خود را بر عمر خود
 یاده مینمایند چنانچه بنمشر لعن من قریب العصر شایهان میفرمودند که در بنای قلعه دو جوگی مثل
 وزه مرغ بر آیدند و تحقیق عمر شان معلوم شد که در عهد حضرت عمر نه صد سال بر آمد **مرید** **عرص**
 او که پس تحقیق مطلب شان شد ارشاد شد همین قدر مقرر بود چنانچه شاه منور و غیره عمر دراز
 الله اندل سید علی مهدانی خاتمه معنی در کشید با جوگی و بحث آب شدن هر دو بنی و اثبات و
 شان آب و بوی خوش و ناخوش و کمی اعضایش و اثبات حریت اسلام **مرید** **عرص** شد
 از چه راه کلی اعضا می یابند ارشاد شد آنجا محض نتیجه ریاضت بود و انجامه و حضرت حق ارشاد
 شد و تحقیق شیطان از قسم اجته است و تیرت و غیره همه دارد و همراه هر دو آدم فریت او
 هم تولد میشود و شریک در اولاد و اطلاق میباشد و جواب عالمانه مطابق معقول و منقول بطالب العلم
 بیاخته توجه حسن داد **مرید** **عرص** کرد که هر دو که اسکیونید اسلس چیست و حقیقت و که
 ارشاد شد که در حدیث همین قدر آمده که همراه هر ایشان نجانه شیطان فرزند متولد میگردد و او
 همراهش می ماند و با سایه آدم در رابطه مجانبه باشد و از تصور و خیال سایه بطور عکس جن مذکور
 سخن میگردد و سایه چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمده که هر کس را شیطان است و او
 نیز لیکن مرا الله العزیز از شر او سالم میدارد بعضی از مسلمانان میگویند که او را مسلمان ساخته دیگر حدیث
 صحیح درین مقدمه هست که شیطان آدم علیه السلام را نشد و شیطان از مسلمان گشت لیکن بدین
 بحث نرسیده اگر سر رسید نفس میشد ارشاد شد سابق ازین شخصی شعبه دارد در گاه حضرت سلطان

المشایخ بود چون شلقت شهر فضلاد علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشد یا بعضی فضلائے شهر سولی
 تراشیده کرد که مثلاً نوسلے بعد قبول اسلام کدام نذیب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که نذیب
 حق کدام است اگر طلب علم نماید می باید و انجام هم خطرناست بعضی چیز بے بختی فرمودند
 مثل آنکه مختار فریقین اختیار نموده کفیل کنند با بعد تحصیل هر چه خوب داند عمل نماید آخر تقویٰ این بر
 بنده نمودند چون آمدند و آوردندش بر سیم هر چند دانستم شیعی است درین پرده الزام نمیدادیم از
 وجه بداند که حق کدام است اگر عمل داشته باشند اول آنکه کعبه خانه خدا را بخاک کدام دین جاری است
 و کدام نذیب پنهان همچنین مدینه سیوم قرآن که محفوظ میشود و کرامی شود چهارم بعد نبوت ولایت
 است و کدام فرقه جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است کجا ششم جهاد و رهند از که جاری شده
 و سلطان محمود و پنهان دین غوری و غیره که بودند و هستند هر یک که عرض کرد که عدم حفظ
 قرآن سخن کتابه است ارشاد شد صریح در کتب نیست لیکن به تجربه رسید و سمع ام از اکابر شده چنانچه
 دو کس سیکه غلان و دیگر غلان که همین دعویٰ نصیاد کردند سولے یکد و سیپاره و سوره بیاد
 نه آمد تا که بعد محنت و چهار سال مردند بلکه بعضی از حفاظ که بطع مال شیعی شدند فراموش شد
 نام آنها هم گرفته این قصه را باید بجا داشت بکار خواهد آمد هر یک که عرض داشت که سیمی دار
 نجش قوال جوان خوش رو و خوشگو و خوشو مریدان مرید از جهت محبت و خلوص که وارد شد عاقل
 غزل حضور کرده است ارشاد شد از غزل والد ماجد و بعضی از ان خود بر آورده خواهم داد و غزل از
 والد ماجد من ندانم یاده ام یا یاده را بپایانده ام عاشق شوریده ام با عشق با جانانه ام
 مبتلائے حیرت جان گویمت یا جان جان اصطلاح شوق بسیار است من یوانه ام به میل به حضور و سوزی مقرر
 صلیش به جذب اصل است سرشورش مستانه ام به شوق موسی و زکریا و در نار طور را به در نه
 شمع آتش میزند به یوانه ام به ایمن بر ستم نام تقدیر است و سائل پیش از زمان تمیز شد
 میخانه ام از حضرت سید گر گلشن بگذری گل بر خشت عتقون شود به دلالتی قامت خود سرد
 را موزون شهر به کلام معنی است و آثار آن بانام نشان به جذب میلی ندارد بید اگر بخون شود

و مغلس در جهان یکسره محل آفت است به شیشه چون خالیست گریا و تن رسد و آردن شود
 ارشاد شد غازالدین خان که شاعر خوب بود میگفت هر شعر را که معنی درو نباشد در عالم تصوف
 معنی پیدا میکنند و اقیست چنانچه معنی اشعار ارشاد شد هر یک که عین کرد تا و ت سوره
 مخصوص بعد عصر نربگان نورش محبت الهی می نویسد در حدیث هم آمده یا تقربیه ایشان است فرمود
 حدیث نامه ارشاد شد که لاله اتم چند مرآه شنا پرست و مسلمان بود هر یک که عرصه شست کرد
 اینچنین کس را مسلمان میتوان گفت ارشاد شد اگر از جهت خوف توبه انظار و برادری خود کند
 نیست و الا فاسق و عامی چنانچه او نماز بخائی فرصت و تنهایی میخواهد و تلاوت کلام الله را
 اینست رسالت که بت پرستی و غیره کرده بود و دیگران را هم ذکر فرمود که هستند گریبان قوت
 در سلسله قادریه ذکر هم میگردد و در حق هر یک که پیدا احمد صاحب از خلفاء اجماع حضرت اند و سادات
 رضیشان گذشته اند حضرت عین کردند که از جهت فنا نیست عشق که با حضرت دارد و هر هم بسیار
 این پیدا گشته ارشاد شد که محبت خالص باینده دارد خدا خیر است خیر و دین امر اختیار است
 چنانچه گفته اند **سید** تامل بکند باید داد یا دل زک باید برد و دل ندادن دل برون این امر خدا داد است
 ارشاد شد اگر حق جل و علی علم یاد گیر لغت کرامت کند ترویج آن باید کرد و قیام کرد و فرمود باید
 نمودن کار شیکو کردن از پر کردن است مولوی امام الدین صاحب که اندر و سماعی اگر برای
 طلب برادر خود مولوی نظام الدین صاحب ده بودند سه سال چیزی که زیاده شده دین بکره هیچ
 اب مادر ایشان ارشاد شد چون پوست ازید برخواستند فقط قلق شان چندان جذب شد شکست کشید
 چون با قلق برادر دیگر همراه گشت قوت گرفته هر دو را جذب خود کشید و در تذکره ارشاد شد که مثل عالم
 بر صاحب قلم ندیده ام مگر شنیده چنانچه شیعی که ذکر او در بخاری جای آمده و عبد الملک ابن جبران
 هم وقت امتحانش کرد و روئے پیش خود طلبیده کاغذ جمع خرج مع تفصیل و بیات و دیگر کتابت
 به چهار صوبه جات ملک عراق که آباد آن ترین مالکین بود یکبار پیش او خوانده بعد چند سخن طلبیده
 شش پرسید همه مطابق دفتر یادش مانده بود و نیز میگویند که ترندی در وقت نایبانی که در ایام

بیرون می آیند و خادم ما بر لب تلاش میفرستادند و بهم میرسید هر یک که عرض کرد ایشرت مرتفع
 نیگردد و ارشاد شد آری تکریم همان می باید عرض که نافرانی انجام داد و از خادم پرسید که باعث چه میخوای
 نزد خود دارد و بار بار می آید و می رود هر چند شرفی بسیار منظور بود لیکن خادم از سجدگی او گفت همانان آمده
 اند و حاضر نیست لهذا تشویش است آنکس نان و نهاری طیار کرده پیش خواجه بر و کمال بشاش شد
 بهمانان تقسیم فرمود در سلطنت وقت فرمودند که نافرانی یا بخواد که دعای در حق تو کنم گفت ان شاء
 العزیز خواهم خواست بر وقت خود دستم عاگرد که خواجه مثل خود فرموده و هند هر چند عذر نمودند پذیرا
 نکرد آخر به نظر و حجه بر و در چون وقت عصر برآمدند هر دو یک صورت و یک پوشاک شده بودند طرف
 همین که نافرانی به پیش و خواجه یا به پیش بود بعد هفت روز یکم درین صحن ارشاد شد که کس چنین
 باشد که بے مرشد ظاهر هم خوب نشود چنانچه حال اصحاب کهست که بے مرشد بے پیغمبر هدایت یافتند
 چنانچه تلاوت تائیه فرمودند که خود مرشد و خود دینی و خود دنی و خود دنی در حق اینا کرد بے وسایط قبول
 فرمود این را عجیب گفت و نیز ارشاد شد در شکل تحت منت شان بسیار مجرب است هر یک که
 عرض کرد بنده بهم میگوید باشد فرمود در وقت مشکل لیکن بطور خاصه که خواهم گفتم باز فرمود که پا و کم
 چهار تا را در گندم و پا و کم چهار تا را گوشت بز و نصف آن روغن زرد و پنجین پیاز و جرات خوب طیار
 کرده اگر پیاز زیاد باشد جدا نگاه داشته نصف نصف طیار با هفت حصه ساخته به هفت کس صلح بدهد
 شان عتق اند و خود خوردن خواهد کس به بند و سگ را بیک و اول نوید بدهد اگر آید بهتر و الا هر سگ که باشد
 پا و تا کم سگ بدهد هر یک عرض کرد که معنی **سگ** اصحاب کهست روزی چند پیشه بیگار گفت مردم شد
 و چه باشد ارشاد شد بنده میگوید که باید آن بر صیفا از ابد بدل کرده در قیامت داخل بهشت شود اینها
 کرد که سگ در بهشت نمی رود و وقت بر صیفا با حضرت موسی باین طوری است که حضرت موسی را حکم شد قوم
 مخالفه را که قوی آنجسه بودند اخراج کرد و تسلط نماید چون موسی رفت با مردم آنجا غالباً که مردم نزد صیفا
 که بایم با عور باشد رفته دعای خدا استند بیرون آمده ملائکه را اگر دیگر و لشکر دید جواب داد که دعا عمل من
 پیش نخواهد رفت آخرش زلزلن را که مجبور بود و آنسے غرایب شرفی داده فریقت داد و ببالعه تدبیر

نصف دوم صورت با

نظر اصحاب کهست در مشکل

بنی شریک با کس و ناله و غم

قصه رصیفا را

پسید گفت عورات زانیه را در لشکر بفرسیند چون عورات جوانان لشکر دیدند بے اجرت درین
 خواہش یافتند و تنگب شدند و بیوقت عمل و دعائیش اکثر کرد مردم موسی مغلوب گشتند موسی دعا بد کرده
 کہ چو سگ شدہ بمیرد باز گشت همچنان شد باز موسی از فرزند ان شان پنج کرد مہرید کے عرض کرد
 در قیامت تبدیل بدن ہم میشود فرمود آری کمتر گر پیش از دخول بہشت بعضے بصورت اخلاق و
 اعمال چنانچہ در حدیث و تفسیر آمدہ بعضے سیاہ رو بعضے بلور و دیگر ارشاد شدہ بزرگان چہار قسم
 میشوند سالک مجذوب کہ اول نوع مجذب سرفراز شدہ بعد از ان سلوک اختیار کردند چنانچہ حضرت
 موسی کہ بولے آتش رفت شعل تجلی گشت سیوتم سالک بت کہ ہرگز مشرب و مجذب نہ شد چہارم
 مجذوب مہن کہ در تجلی سلب عقل شد آہنا تسلیم اند مہرید کے عرضداشت کہ معنی سلوک جذب چہ
 شد فرمود سلوک ہمین اجتنادات کسب است و جذب عنایت خاوند چنانچہ گفتہ اند شہر
 الہ از جانب معشوق نباشد کششے مہرید کے کشش عاشق بیچارہ بجائے نرسد
مہرید کے عرضداشت کہ معلوم میشود مجذب ہم در جہ ہا دارد بعضے را مہن توفیق طلب مجہن تا
 تجلی کہ انقیاد عنایت است ارشاد شد آری مہرید کے عرضداشت کہ بالکل حرکات خلاف شرع سید را
 سلوک است یا بعضے ارشاد شد البتہ نگذازمہ حاصل میشود لیکن بعضے قطع تخم نسبت مع اندکی
 چنانچہ مکروغل و عیش و غیرہ و نحو و نکہ و خود نمائے و طلب دنیا و جاہ و مثل انہا و بعضے اگر بطور قدرت
 و وجدان جمع نمیکند چنانچہ شرب سکر یا زنا و غیرہ لذا بعضے قدری ظلمت میرساند کہ نسبت انوار
 المحسوس بنظر مے آید چنانچہ بعض ہنغار بے قصد دارادہ ارشاد شد شخصی از حضرت جنبہ سوال کرد
 مارون زنا میکند خاموش ماند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چنانکند باز ارشاد شد کہ بسیار عقبریت
 است دخل نیست در ہر امر است خصوصاً سلوک ارشاد شد بزرگے عبدالقادر نامی بود کہ کئی خوردن
 شامید مگر ہر کرامید ہر بروتی مرید میکرد بلکہ در روز و بار مردمان تنگ شدند میگرفتند بعضے
 ین شوق پیریدند فرمود حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم حضرت علی را فرمودہ بودند تبتہ و خفت جبکہ
 یا علی اگر از دست تو یک کس ہدایت یابد بہتر از گنج شمع است کہ تصدق کنی قصہ عالم گیر کہ ہر کس ا

تبدیل بدن در قیامت

انسان مشرب را کجا می آید

معنی سلوک جذب چہ باشد

در حالت شرب و عیش و غیرہ و نحو و نکہ و خود نمائے و طلب دنیا و جاہ و مثل انہا و بعضے اگر بطور قدرت و وجدان جمع نمیکند چنانچہ شرب سکر یا زنا و غیرہ لذا بعضے قدری ظلمت میرساند کہ نسبت انوار المحسوس بنظر مے آید چنانچہ بعض ہنغار بے قصد دارادہ ارشاد شد شخصی از حضرت جنبہ سوال کرد مارون زنا میکند خاموش ماند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چنانکند باز ارشاد شد کہ بسیار عقبریت است دخل نیست در ہر امر است خصوصاً سلوک

میگفت که علی با معاویه در جنگ اند صلح کنتم تذکره و بس یعنی عرق تازم کجور از بعضی علمای میان بود ارشاد
 شد که شنیده ام تازه مسکرا نیست پس حرام نباشد تا بسکر نرسد یعنی ویر نشود و هر یک که عن کرد
 مولانا عبدالحی علی فاضل مشهور فتوی حرام بودن باونان که در خمیرش و بس مذکور است اندازند نوشته
 اند فرمود آری احوط همین است که نخورد چونکه بسکر رسیده است اندازند اگر چه نرسد یعنی آن هم مضایق
 نیست پس فاضل گفت فطره مسکر حرام است فرمود آب درخت بخش نیست حرمت ادبی آنکه بسکر
 رسد نمی خواهد شد و نیز ارشاد شد که بعضی زمین اثر هوا سکر یا پیدا میکند چنانچه نام شهر است از ملک ایران
 بود که آنجا نان گندم سکر پیدا میکند مردم همون تازه نان بریده بجای خمیر بخورند پس اگر دم را با نان
 دانست و دیگر در ملک پنجاب جفرا ت که آنرا در آن زبان چاچه میگویند سکر میکند پس از آن حرام نم توان
 گفت همچنین چند چیز بایستی حلال را فلال فلان شهر نقل فرمود و باز فرمود مسلمات و دقت حق و دیگر
 است ارشاد شد که برهان الدین ابو اخیر بلخی در طفلی همراه پدر خود میگذاشت برهان الدین مرغیانی
 صاحب دایه هم میگذاشت تیز تر و برهان الدین دیده گفت خدای من میگوید باند که این اسپر مرغ
 خلائق خواهد شد پدرشان آیین میگفت تاثیر خاک قبر او دست که هر که بخورد زمین و حافظه درست
 میشود و بدینیت میفرماید که اگر گومت عام شد رفت برهان غدا بپزد و اهل کلا شود که چه دیدنی است
 ارشاد شد در هر دین رعایت احوال غمسه واجب است حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
 نسب حفظ مال از سبیل ارشاد فرمود که بر سر ترس خواب یا شید یا بیار خوانده باشد
 ارشاد شد غافله مغرب خانگاه یعنی جائے شاهان در جواب ارشاد شد در مسجد سته درجه هم بر
 شود چنانچه در مسجد مدینه سته درجه اند و در عرب سرے شاهان اباد هم سته درجه در جواب سایل
 ارشاد شد که فرما شد با مسلمان محتاج گرمسینه را طعام باید داد و هر یک که عرض کرد که طاعن نه ایبه
 معین الدین نیافته و نشنیده ام خلافت حضرت غوث شاهت نظام الدین و غیره بزرگواران ارشاد فرمود
 آری باعث این شد که در هندوستان علماء را امت کم بودند و هندو آن هم منعقد گشته بود باز فرمود
 در وقت نظام الدین اولیا سته ضیاء بود ضیاء ستامی منکر حضرت و ضیاء کفشی نه منعقد منکر

ذکر حرمت و غیره

نامی که بر آنرا از ایران مسکرا میکند

برای تیز کردن احوال و برهان الدین

مستحق و نظام الدین

نیا کونی صاحب تاریخ الهند مرید حضرت و بزرگ نظام الدین بدر جبر رسیده که این لقب
 ایت صاحب نداشتیم میگوند ارشاد فرمود که اقارب اکثر بد اعتقاد می باشند و هم عصر
 مرت خواه خواه متفرع کنند از جهت آنکه هر گونه از اعمال خیر و شرعی بعین و معالیه هر نوع می افتد
 بجهت ناخوش میگردند گفته اند انما صراط اهل النار خباثه در هنگام خوردی و ابتدای جوانی
 زورس بجهت هم حمله بالائے سفها با و از بلند میگفتند یاران دروغ میگویند و مردم از گروه ما
 ه بر لای استماع می آمدند پس قصه کنیزک و بیداری او و گفتگو با خداوند خود و تفریق کتاب سلک
 سلوک فرموده و در جواب مرید ارشاد فرمود که آیات قرانی مشتمل بر دعا و فرعون بهتر است که
 رقی قرأت اول خوانده و به نیت دعا خوانده باشد چنانچه در توحید آنحضرت تمام شب آیات دعا خوانده
 و نیز بز و ماحاطه دو چهار جات را در پنج خواند ادائی سنت همه ما خواهد شد چنانچه میان یعقوب فرزند بن
 من میکنند که در هر شب یک باره در در سه خوانده باز در خانه مع جماعت همون باره میخواند تا که دو قرآن
 بیت معا باین پیش یکد روز ختم میکنند ارشاد فرمود که از دوازده پاس نخورده ام در دسو غیر
 ارض و صنعت بسیار است علاوه ازین بسیار عورات آمده اند سوالها بسیار خواهند کرد از قبیل -
 فار و مسائل فقه و غیره عرض کرد که عورات کمال خوش عقیده و محبت شعار و اخلاص و ثنای می باشند
 و در آیه چنانچه قول فیان ثور است علیکم بدین العجائب یعنی چنانچه عورات بر دلیل و بیان
 و مات خود را در شادی و ماتم و غیره نمیکذارند شما هم اعتقادات خود را نگذارید و حکم بگیرید و بید
 بال کرد که اینکه گاهی بیعت در خشیع گاهی از همون شیخ ما شیخ دیگر و ز قادی و نقشبندی مینامید جانیر
 ش یا غیر جانیر ارشاد شده که اول در طریقه که بیعت کند بعد سلوک آن اگر چه کم باشد جاها و دیگر
 طریق دیگر افتخار کنند میفانقیه نیست بر سلوک طریقه اول اخذ هم غیر جانیر بگر بیعت را باز به
 ملان نمکنند آنکه بیعت متعدد از بار چه بایر خود میکشد نیز دیگر است تاکید آن شخصه عرض کرد که از
 بن بنام آن حاضر شده ام که چیزی از زبان مبارک لاریشاد بایم مستفید شوم ارشاد کرد که بعد نماز صبح لاله
 الله اکبر کنی اینها را با من و آند با منی فایده ظاهر و باطن ملاحظه خواهد شد باز فرمود که سلسله بمنده

اتاقی است که در آنجا نشیند

تاریخ و احوال و صفات و غیره

بیان عقیده و نیت و کلمات
و غیره و حکم و بیعت

شماره و کلمات و بیعت

دعای و فایده ظاهر و باطن

اند و هر یک نغمه را می کنند و ادایب و قواعد ساختند و نگارندگان نیز همان نقش بندیه قواعد سلوک که را خوب
 درست کرده اند سلوک ایشان مانا بجنگل نگر نیران است بکمال بند و بست چنانچه در اقبال که طعن
 هم میشد جامی غزل گفته **س** نقش بندیه عجب قافله سالاران اند که برنده از ره پنهان بجزم قافله
 پاباز فرموده شمع سماع می شنیدند و جد میکرد و مردمان گفته شما نقش بندیه بستند این وجد و سوزش از کجا
 گفت جانیکه که خدا شد و ام چشتی اند و جد و سماع در چنین آمده بهرین انا ارشا فرموده که در هر فقره قصه
 عجبه واقع شده چنانچه نازک لولی شهرور است و سابق گفته ام و نوشته باشد همچنین قصه نقالان که
 بسیار شهرور قریب تر از ازل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشود خاصه آنست که
 صاحب پر فن خصوصیت بشهر و چای دار و دارشا و شد که طایفه نقالان بطرف تبت از کشمیر رفته بودند
 چون انجام رقم فطن کمی با شنیدند و باده تر عجیب نقلیات ایشان را فهمیدند و بسیار اگر ام و انعام کردند و بخت
 بکمال خوشی و خورمی مراجعت کرده قریب کشمیر رسیدند و در محله ای هوای خوش و سبزه دلکش که شکوفه و
 طراوت کشمیر مشهور است ایشان را هم خوش آمده با هم گفتند تمام عمر برای رضای مخلوق تماشاها کرده ایم این وقت
 محض بنابر رضای خالق تماشا کنیم و بعضی انبایت بهر نیایم و دقیقه از دقائق نامرعی نگذاریم چنانچه همچنین
 کردند بعضی دقایق هم از در تماشای کردند که بیک نگاه بار به ایشان ماندند و تمام طایفه ناپیدا گشتند
 مکانی هم در اینجا بنا کرده اند بعد سماع توجه شنیدن سماع و نقل و رقص حسین زبانی مریدی از فرزندان
 ایشان فرمود که اگر همچنین بود بر ناخانه هم باید برفت باز فرمود و خیر باشد باز ارشاد توجه به جانب مریدی که
 فرمود هر چند در محفل و مجلس عرفا دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشا بهر وسیع عجایبالات دیده اند ترا
 حضرت حق و در تماشا و نقالان اتباع پیران و در تماشا و رقاصان حسن و جمال شعشان ذات صفات
 و شیوانات چنانچه با وجود از پی و تقوی حضرت مجدد در اوایل حال در سلایم فرست می دید و کیفیات بر تو
 داشت **س** بیایمیکه و چهره از خوانی کن و مرو و بصومعه کاخا سیاه کار اند و لیکن سوا ای جاها
 مباحه نباید رفت چرا که التماس بدیگران می افتد هر چند با و ضرر رسد و نمی رسد شخصی عرض کرد که در قریه
 مرده خشت پنجه می زنند فرمود و اندرون بناید کرد و دیگر از بیرون مضائقه نیست و تخته سدره از دیگر بهر دال

(۱) در نقش بندیه بانی در باب قواعد سلوک
 در نقالان کشمیر و قریب ایشان

خست خام بانی آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن دشت سده بسیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بی ضرورت نباید برید و از بریدن نهیم ساختن آن مراد
است اگر چه فقها فتوی برین مبنی دهند لیکن احتیاطا و بسجانه آنکس عرض کرد که شهید را معه پوشاکش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند بپارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصی عرض کرد که شخصی تمام شب مشغول بسجاده فرامیر باز سینه ماند و صبحی طهارت کرده پیش امام شجاع
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسی را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است باز
عرض کرد از هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زنگنه عظیم است شخصی پرسید که بعضی میگویند که با
یا وجود آب استنجاء از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل دم یا کم از آن تجاوز کرد بے آب پاک
نمیشود مگر بصورت والا از کلوخ هم جایز است و زاید از قدر ورم متفق علیه است و قدر ورم هم باید نشست
و کم ازین عرض است لیکن شستن نهیت است باز عرض کرد که چون نجاست بشیر شد حکم ورم دوست بعضی
سپه نیم باشد و بقدر کف دست که آب در آن قیام کند مثل رویه کله در هر یک عرض کرد که پرس اضافت میکنند
جائمن و عقل من و جسد من این اضافت کنند که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکنند روح الریح همون وجود خواهد بود که عرض
نفسه فقد عرف ربی چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهان است جهان جلایین و توحید من است شکر شبن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر تبقیر ناقص باز فرمود خود قول جنبه نقل کرده که
توحید قرض نخواهیت که دین ادا کرد نمیشود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهیم گفت هر یک
در مقدمه نیت مسافر پس امام قسیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال صید اند پس نیت
شمار کند والا با قنیه نیتش همچو امام میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود چکش همچو بسوزن
ارشاد شد تمثیل اول لمجد و اسواج و سیم واحد و اذ سیوم صورت خط الف رباعی
دل گفت ما اعلم لدنی چوس است یا گفت که الف گفت مگر قنیه سیم و تعلیم کن اگر ترا دست رس است
در خانه اگر کسی است یک تن پس است و چهارم شعاع و اشکال از والد ماجد و دو و برین چو نمائی اگر

خست خام بانی آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن دشت سده بسیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بی ضرورت نباید برید و از بریدن نهیم ساختن آن مراد
است اگر چه فقها فتوی برین مبنی دهند لیکن احتیاطا و بسجانه آنکس عرض کرد که شهید را معه پوشاکش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند بپارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصی عرض کرد که شخصی تمام شب مشغول بسجاده فرامیر باز سینه ماند و صبحی طهارت کرده پیش امام شجاع
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسی را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است باز
عرض کرد از هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زنگنه عظیم است شخصی پرسید که بعضی میگویند که با
یا وجود آب استنجاء از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل دم یا کم از آن تجاوز کرد بے آب پاک
نمیشود مگر بصورت والا از کلوخ هم جایز است و زاید از قدر ورم متفق علیه است و قدر ورم هم باید نشست
و کم ازین عرض است لیکن شستن نهیت است باز عرض کرد که چون نجاست بشیر شد حکم ورم دوست بعضی
سپه نیم باشد و بقدر کف دست که آب در آن قیام کند مثل رویه کله در هر یک عرض کرد که پرس اضافت میکنند
جائمن و عقل من و جسد من این اضافت کنند که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکنند روح الریح همون وجود خواهد بود که عرض
نفسه فقد عرف ربی چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهان است جهان جلایین و توحید من است شکر شبن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر تبقیر ناقص باز فرمود خود قول جنبه نقل کرده که
توحید قرض نخواهیت که دین ادا کرد نمیشود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهیم گفت هر یک
در مقدمه نیت مسافر پس امام قسیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال صید اند پس نیت
شمار کند والا با قنیه نیتش همچو امام میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود چکش همچو بسوزن
ارشاد شد تمثیل اول لمجد و اسواج و سیم واحد و اذ سیوم صورت خط الف رباعی
دل گفت ما اعلم لدنی چوس است یا گفت که الف گفت مگر قنیه سیم و تعلیم کن اگر ترا دست رس است
در خانه اگر کسی است یک تن پس است و چهارم شعاع و اشکال از والد ماجد و دو و برین چو نمائی اگر

خست خام بانی آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن دشت سده بسیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بی ضرورت نباید برید و از بریدن نهیم ساختن آن مراد
است اگر چه فقها فتوی برین مبنی دهند لیکن احتیاطا و بسجانه آنکس عرض کرد که شهید را معه پوشاکش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند بپارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصی عرض کرد که شخصی تمام شب مشغول بسجاده فرامیر باز سینه ماند و صبحی طهارت کرده پیش امام شجاع
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسی را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است باز
عرض کرد از هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زنگنه عظیم است شخصی پرسید که بعضی میگویند که با
یا وجود آب استنجاء از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل دم یا کم از آن تجاوز کرد بے آب پاک
نمیشود مگر بصورت والا از کلوخ هم جایز است و زاید از قدر ورم متفق علیه است و قدر ورم هم باید نشست
و کم ازین عرض است لیکن شستن نهیت است باز عرض کرد که چون نجاست بشیر شد حکم ورم دوست بعضی
سپه نیم باشد و بقدر کف دست که آب در آن قیام کند مثل رویه کله در هر یک عرض کرد که پرس اضافت میکنند
جائمن و عقل من و جسد من این اضافت کنند که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکنند روح الریح همون وجود خواهد بود که عرض
نفسه فقد عرف ربی چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهان است جهان جلایین و توحید من است شکر شبن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر تبقیر ناقص باز فرمود خود قول جنبه نقل کرده که
توحید قرض نخواهیت که دین ادا کرد نمیشود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهیم گفت هر یک
در مقدمه نیت مسافر پس امام قسیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال صید اند پس نیت
شمار کند والا با قنیه نیتش همچو امام میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود چکش همچو بسوزن
ارشاد شد تمثیل اول لمجد و اسواج و سیم واحد و اذ سیوم صورت خط الف رباعی
دل گفت ما اعلم لدنی چوس است یا گفت که الف گفت مگر قنیه سیم و تعلیم کن اگر ترا دست رس است
در خانه اگر کسی است یک تن پس است و چهارم شعاع و اشکال از والد ماجد و دو و برین چو نمائی اگر

جانبها بخشید و در بابی پاکرد؛ بیکانه نموده آشناینها کرد؛ در کسوت تنگی خداینها کرد؛ و دیگر
الجز بحر علی ما کان فی القدم؛ ان الحوادث اسواج و انهار؛ لایحجبک اشکال بشکلهای
این تشکل نهایی استوار؛ خواهی اگر از نکته توحید مثال؛ و بنگر بتابل سوی فانوس سیال
یک نور سبط است مبر از صورت؛ ظاهراً شده در صورت چندین؛ آنگاه؛ و پنجم هیولای عناصر
بسیاط و مرکبات؛ چیت دم عکس و نه لم نزل؛ و چیت عالم موج کج لا یزال
عکس راکه باشد از نور افقاع؛ موج را چون باشد از بحر انفصال؛ پنجم کلی طبیعی یا انفرادی؛ و
کلماتی الکون و هم ادخیال؛ و عکوس فی المرایا و ظلال؛ و لاح فی مثل النول؛ شش الهی
لاکن حیران فی بینه الظلال؛ و هم ملک جن با صور متشابه یعنی پیر و پیه ششم شخص بالباس
و سبدم گر شود لباس بدل؛ و شخص صاحب لباس اچه خلل؛ پنجم روح با قوی و اعضا قطعاً
جهانت و جهان جمله بدن؛ و ارواح ملائکه حواس این تن؛ و افلاک عناصر و موالیدا عصف
توحید همین است و گریه همه فن؛ و پنجم مری و مرایا و متعدد کما دال الشاعره و بالوجه لا داخل
اذا انت عدوت المرایا تعد و بارشاد شد که درین تشکیها انفصاهاست خلل که در تشیل و دست نیست
که حدوث اسواج بسبب ترکیب و بسبب فلیان که در جزر و مد می شود ظهوری نماید و اینجا غیر نیست که
بحرقم تاثیر کند و باعث حدوث اسواج گردد و خلل که در تشیل و سیم است نیست که ظهور مراتب عدا رقیه
تنها هییه از واحد بسبب تکرار واحد باعتبار معتبر است و در اینجا تکراری نیست و نه اعتبار معتبر را و خلل
خلل که در تشیل سیم است که صورت خط الفی فی حد ذاته نشاء حروف دیگر نمیشود و اما بانضمام
و دوایر و در اینجا انضمام نیست لیس فی الدار غیره و یا رد خللی که در تشیل چهارم است نیست که اشکال
بر چیز دیگر قایم اند که غیر نور است مثل کاغذ یا جامه و نور فی نفسه کلن دارد و نه اشکال قایم بدو میشود
در اینجا از نور چیز دیگر نیست که اشکال را و قایم باشند و قایم مقام کاغذ و جامه تواند شد و خلل که در تشیل
پنجم است نیست که هیولا محض متعدد دارد و فعلیه در نیست و در فعلیه بلکه در وجود خود محتاج بصورت
است و در اینجا چنین نیست بلکه ذات حضرت حق نشاء فعلیه و تحقیل هر چیز است قیوم هر ذات است

در تشیل و در تشیل و در تشیل

و خلل که در تمثیل ششم است اینست که کلی طبعی معرازا افراد وجود ندارد و اگر گویند کلی طبعی موجود
 است بتعین وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است و اگر گویند کلی طبعی موجود
 است یعنی وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبیعی موجود نشود و این یعنی هر دو تقریر درین مسئله محال است
 و خلل که در تمثیل هفتم است اینست که هر چه در آن واحد تصور متعددیه تمثیل نمی تواند شد و در
 ملک جن این خلل نیست پس این تمثیل چشتیان تر است پس نسبت تمثیلات دیگر زیر که روح ملک جن قیوم
 جمیع صورتهاست پس توهم احتیاج و انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و همچنین که تصور در آن واحد
 مشکل نمی افتد و خلل که در تمثیل هشتم است اینست که لباس مغایر شخص است فی الحقیقت پس نسبت
 عنیت ندارد و اینجا سر عنیت است غیرت عتبات و خلل که در تمثیل نهم است اینست که روح را با قوی
 و اعضا مطلقه عنیت نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر تصرف است و تحریک و تسکین و پس
 خلل که در تمثیل دهم است اینست که مرئی و مرات مغایرت کلی دارند هم در وجود و هم در ذات اگر مراد صوت
 منطبقه در مرات است پس آن عرض است فایده مرات و از صفات مرات است و شخص جوهر است فایده
 تنقسم در فروع این فایدهها است که به تمثیل بیان حال مرتبه است از مراتب جن و ذات جن در احاطه کسی
 نمی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب صادق است چنانچه گوینده آنها گفته است **شعر**
 هر مرتبه از وجود حکمی دارد و اگر فرق مراتب نکنی نماند یعنی هر یک عرضی که در شریعت تخصیص یافته
 مصلحت ظاهر هم آمده ارشاد شده بعضی جا البته در قرآن شریعت احادیث مصلحتها که انرا از باطن هیچ علم
 نباشد بجز ثواب طاعت یا ضرر متوقع که رفع آن ضرر بود آمده باز عرض کرد که بجهله فرامی رفت نشانی
 باشد و آواز خوش جایز بود و ناله غم و چهل غمزه و طبل غازیان که عبارت از نقاره و دهل بود بوقت اینها
 جایز بود و ناله عراقی و سارنگی و ساز قانون چه تقصیر کرده اند و چه قیاحت دارند که حرام شدند ارشاد شد
 فی الواقع درین بسیا گفتگوهاست در راغبان سماع و قایلان اباحت فرامی رفت گفتگوها کرده اند و رساله درین
 باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح نمود و بسیار آلات را خارج از فرامی کرده فرصت نیست که
 اینوقت گویم خوب درین باب بیده و شنیده ام بعضی گفته اند چه از ان اواز حرفه صوت نیاید مثل

چنانچه حکام شریعت نیاز به صحت ظاهر آید

باین مضمون

سازگاری و ستاره که خوب عبارت ها معلوم میگردد مگر طنبوره که بی هیچ آواز نمیدهد حرام است مگر وجه آن بیان
نکرده روزی شخصی سوال کرد بود من بهم حیران بودم یکایک اتفاقا کردند که سبب حرمت خوانیز است که
نقطه از خوش کتابان الفاظا بمعنی و نیک میخوانند خوش گفته قتل است و در ضمن آن قلب هم حرکت
می آید ازین جهت سباح اند و آواز فرامیر که محض صوت بمعنی تطبیعیت را غالب میسازند و در ضمن آن قلب
هم مسرور میشود لهذا منع گشته که چندان غالب کردن طبع در شرع موانعیت و دلت و دانی و چلغوزه
و طبل غازیان و غیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع فرموده ازین جهت مستثنی است ارشاد
شده که حکمت هم در خانه این ماحمول بود چنانچه بعد بزرگوار و عم فقیر و دوا میگردد و الداء جلد و بنده سوخته
ساخته مگر سخنانم شرح داد و طامی و غیره بعض کتاب که در شهر مشکل میشد علما تحقیق می نمودند حالا
کتاب الی موقوف شده ازین امر نجات حاصل است هر یک عرض کرد که علم را مشکل از تعصیف مفلو
مینا نیچو فایده است فرمود یعنی بسبب اختصار و بعضی را سخن بهم خوش می آید چنانچه سید کریم الدین نامی
که شیعه غالی بود و بر نام من لفت میکرد و در فکر گشتن من بود کتاب سوال اکبری میخواند که بنویسد چون
شرح کنست نمیتوانست فهمانید مردمان را نشان میدادند قبول نمیکرد که صورت او تو اها هم دید چون شوق
غالب شد بیا بده پرسید خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت و روزی گفت تحقیقات شما و فهمیده شما از
همه ما خوب است گفت که از جمله تحقیق من اینهم است که صحابه را محترم میدانم و سبب یکم سبق به کرد و دگر در جناب
سعادیه گاهی به ادبی میکرد و وقت موت وصیت تخمیر و کفنین بمن کرده بود و هر دین ذکر ارشاد فرمود
که بنمود صدمه بدست بنده مسلمان شریه اقلیکن شعبی غالی همین دو دیگری ولی بیگ و دو چهار کس
دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصی سوال کرد که در قضایات و قمریات فردا نیکی کلام درست نمی دانند
زبجه شان درست است یا نه ارشاد شد اگر بخار هر روایات دین نمیکند جایز باشد چنانچه ارشاد فرمود
که در صحابه کثیره که بود حایض که بیاروی چنانچه بران رفته بود بزی بگردان کنیز که از سنگ پاره بزرگ
رافج کرده آورد و صحابه را در جلالت و اکال کن شک کرد پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیز که سوال کرد
که خدا کجا است اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را سوخته و با صفت کمال

باز در حدیث

در کتابیات از صفات

در بیان آنکه ملا از انصاف شوق

بود و صدمه بدست بنده مسلمان

نیز مردان چنانچه که

نیز سید کثیر که

مشاهد صاحب

مشکل بنیاد و دقت سید کریم الدین

شده لیکن شیعه غالی چند

صفت آنکه از زوت است بنیاد

نیز سید کثیر که

سخن احتمالات بسیار دارد بعضی احتمال دفع مذاب طلق کرده بر سر قبر گل میگذازند مگر مرده را از بوی
 خوش راحت میشود در حدیث آمده را چه خوش بر لب مرده در وقت برون روح می آرند پس آن گفت
 که بر تفریه هم همین احتمال جاری باید ساخت فرمود شما طالب العلم هستید آنجا قبر معلوم نبود همچو تفری قبله
 بود و آنجا فرزند حضرت معاویه است و نیز ارشاد فرمود که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت
 است در ریگ منی افتاد عوض آن در سنگ اثری کرد هر چند منی اثر دیگر هم میتواند شد در جواب
 سائیل ارشاد شد که قصه مرد را پوشیدن درست است اگر چه بعضی بقدر انگشتی تجویز نموده اند
 و یا چه ذهاب هم جائز اگر لمعه کرده باشد و عورات را ذهاب جائز اگر چه بعضی مثل کرا یعنی نهوس بجا
 نکرده و مردان را که تشبه بزنان نشود هر یک در کف که آدم را چه قدر صحت شده باشد ارشاد شد قریب
 هشت هزار سال و ارشاد کرد و حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آسم سلم جبرائی غیر المتناهی غلط است
 و در تورات عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا ایوبت بخوبی ضبط کرده اند پس این
 شک نیست و این آدم در هر جا در هر قوم که باشند اولاد همین آدم خاک اند و در حدیث آمده که قبل
 ایشان اجنه و جانوران و بعضی برزخ یعنی اندک صورت آدم داند کی بعین جانور چنانچه بنودان
 نقل همچون اشکال نمایند و اینکه بعضی مسلمانان یا هندو و مسیوین که فرنگیان از اولاد بوزنگان
 و خنازیر مسوخه یا اولاد بوزنگان که از سبب آدم بوده بودند با عورات ایام ماکت و اولاد متاسل
 شده همه غلط واقع است هر یک عجزی کرد که نشاء غلطی از دان گفتند و از اولاد ایشان
 دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوط می ماندند اگر چه منع شده
 بود لیکن تا زمان نوح و طوفان مش ماند بود چنانچه بابا جانوران و طیور را معاشر میکنند همچنین با
 حیسان معاشر مخلوط بود از طوفان بالکل جدا شدیم چون تا بیل برادر راکش و جواب یافت
 و مرد و دگشت در میان اجنه رفت و که خدا شد و نیز در میان اجنه رسم است که بتی میگرفتند چنانچه
 حالا هم بعضی جاریم است پس سبب بتی و قرابت مادری اولاد آدم خود را جمعی هستند و اعمال خیره
 اخلاق همه از اجنه سابق بوده اند چنانچه صندوقچه در جای برآمده بود و در آن زمان ستم شده که

نفرندان در قدم شریف ریگ
 و فرزندانش در سنگ

و فرزندانش در سنگ
 و فرزندانش در سنگ

و فرزندانش در سنگ
 و فرزندانش در سنگ

و فرزندانش در سنگ
 و فرزندانش در سنگ

و فرزندانش در سنگ
 و فرزندانش در سنگ

و فرزندانش در سنگ
 و فرزندانش در سنگ

و فرزندانش در سنگ
 و فرزندانش در سنگ

در وقت تبارک المنظر طایر در آن جا بود چون حسابش میکنم گشت از هیئت ده هزار سال میشود مرید
 عرص کرد که اینها کیان بودند ارشاد شد بهون قوم سابق اجنه و غیره آدم را همین شست هزار سال
 شده تحقیق این آدم خاکی متاخر ترین خلقت است صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کردند که
 بدن بے روح بر سر آب می آید و جسد روح در آب می نشیند با وجودیکه روح شرافت است ارشاد شد
 پیریکه در هر دو آید مثل شست هزار سال بر سر آید و خلقت آن سنگریزه یا کیمیا در تہ آب می
 نشیند تا که روح در تن می باشد چنانچه در آمدن کنی در بدن چون تعلقی باقی نماند متاخر شده لطیف است
 ارشاد شد بسبب کمی خلقت با دین ارشاد شد که این از جمله دو سوال مشکله است چنانچه بچہ ہر خانہ
 جلد نگردد و کند و بچہ آدم بعد دو سال از ہم بعضی پیش آنکہ سر آدم موافق قدش کلان است خلقت
 آنکہ آن کہ نسبت با قات شان غور و می باشد این کلان سر آدم را بر سر آن داده اند کہ مخیلہ و قوت
 فکر بہ آن زیادہ باید تا سر انجام جمیع امورات نماید و سیوم آنکہ باعث چیست کہ اگر چیز بے بر دست راست
 بندہ گران می آید نسبت با دست چپ پیش آنکہ دست راست سر انجام امورات می نماید پس اورا گوید یا ربند
 و بندتنگ میشود خلقت دست چپ محفل میباشد ازین جهت اورا گران نمی آید ارشاد شد کہ بعض
 امورات کہ بعد تجربہ معلوم میشود یکی آنکہ مطالعہ کتب خوب آنکس میکند کہ خوب یاد دارد و در
 مناظرہ کسے غالب می آید کہ اصول خوب یاد میدارد و فکر بخانہ نشسته تنها کسی کہ منطق خوب یاد دارد
 ارشاد شد عالم سخنے آنکہ چہ چیز درست باشد مطالعہ و درس و تحریر و تقریر و مناظرہ درست
 داشته باشد باز ارشاد شد کہ طور درس ہر علم ایجاد بود چنانچہ بیان فرمود و ارشاد
 ساخت کہ طور درس بقون باین طور میکنانیدم یعنی اول کو آج بجائے میزان بعدہ لمعات
 و شرح لمعات بعدہ درہ فاخرہ لقینف شاگرد می الدین قونوی بعدہ موص بعدہ قنوج الغیب
 در تذکرہ منشی نعیم الدین خالصاحب ارشاد شد کہ مدعیت آید کہ شخصی پیش آنحضرت
 صلے اللہ علیہ و سلم آمدہ عرض کرد کہ چہا خصلت بدوام اگر فرمائے یکے ازین چہا بگنہ ارم و ہر چہا
 گذشتن نمیتوانم بار بر سید کہ کدام کدام خصلت ہاست عرض کرد کہ در نی و زنا و دروغ گوئی شراب

آنحضرت فرمود احوال تغزیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را بگذار آنکس قبول
 کرد و رفت چون اطافه حرکت می کرد و اقرار دروغ و سزا داد می کرد و باز ماند گفت مریس کرد محمد صلی الله
 علیه و آله از هر طرف بعد مریس عرض کرد و میدشن بسی هم خالی از فایده نیست ارشاد شد آری
 تجربه است که هر بدی هم مخصوص توجیه پیران طریق میگردد و مدت گذره ارشاد شد قبول شد
 اکبر است که انصافی لایذیب که مریس عرض داشت که این قول بظاہر در اختیار مذہب گفته یادر
 مقام تاویل ارشاد شد که این دوست عظیم دارد زیرا چه مرا از صوفی معتقد وحدت وجود است
 چنین کس هر جا ظهور حق می بیند در حق و باطل باطل را هم حق میدانند این وقت در دسرس گفتن
 تو آنم گفته اند شعر خبک هفتاد و دو ملت همه را عذر بند چ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زد
 ارشاد شد که علم بصوف کمال دقیق است هر که آنرا بخوانی میداند صدر او غیره پیش او هیچ نیست
 بزرگ در سفر جانب نمی رفت او را فرمود یک خطه و دو که هزار بار در سوره لایلات بے تغییر
 بسیار خوانده باشی مریس عرض داشت که مقصود بالذات و بالاصل از انزال کتب انبیاء و
 بعد است یا بجا آوردن احکام ظاہر ارشاد شد تو در درس شنیده باشی اسلام و ایمان از انجا
 را آنحضرت بیان فرمود است مقصود اصلی بالیقین احسان است چنانچه اسلام بے ایمان معتبر نیست
 بعضی مثل غزالی ایمان بے احسان اعتبار ندارد مگر اینکه نجات ازین هم ممکن باز فرمود که عباد
 بے احسان روح بے جسد است باز فرمود هر یک ازین هر سه خاصه نتیجه است هر که اسلام بے
 انقیاد و طاعت و حرمت او از سلطان و طاعت محفوظ است و هر که اسلام مقرون با ایمان
 نجات نصیب دست و هر که بمرتبه احسان رسید قرب الهی حاصل میشود گویا احسان کمال رتبه ایمان
 است هر بدی عنین کرد نوشته غزالی همه درست و صحیح است فرمود آری باز آن مریس عرض کرد
 غزالی میفرماید عقیده که آنچه بگوام آموزند این پوست عقیده باطن است و نیز میگویند که آن قدا
 گاه که عبادت غوام از ان بهشت و عبادت خواص از ان حضرت الهی است پس ازین معلو
 میشود که ابطل بهشت ظاہر میکنند فرمودند دعا آنست که غرض و رسائے ایشان آن و

تا آنجاست و خود درین عبادات و تقسیم آن شلی بیان کرد که بعضی مثل بندگانه که بخوف ترس از
 زدن و کشتن بندگی میکنند و بسبب این بندگی از ترس این میشوند مثل مسلم و گرو و یحیی و نوح که با شکیبایی
 بندگی میکنند همچو سون طاع بهشت و گرو و هر مثل عشاق فقط بلطاضا مندی او قطع نظر از امید ترس درین آتشها میرند
 عرض کرد که از فاضله این سئله پرسید بودم اول گفت که مقصود خدا ربی است و آن فضل است
 باز گفته فرستادند که مقصود و فضل اعمال ظاهر است که بعثت انبیا بر سلسله همین شد چنانچه
 قرآن ناطق بهمین است فرمود لا بلکه فضل اعمال روح است همچو فضیلت روح بر قالب چنانچه فرمود
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالُكُمْ وَلَا كَرْنَ تَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ و نیا کرم باز شد و فرمود که و شب درو
 بود درین ضمن فرمود عرض داشت که بنده سابق با هر کس که مجتبی داشت اکثر انتقال در دایمی
 و بقصد و بلا قصد و بارها این هم اتفاق افتاده که این مریض بر بنده تارگی گشته فرمود که نسبت
 ما هم میشود چنانچه قصه اسپ و پچی زدنش و قصه شاشه کنایه ان شاه عبدالاحد نقشبندی
 آن فرموده فرمود که آنجا نیات نقشبندیان است باز ارشاد فرمود که سه لطیفه را حکما هم نقل
 کنند لطیفه نفسی که آنرا طبیعت گویند از خاصه آن است خوش آمدن چیزها مثل طعام و سبزه و خوش
 شرو و حقایق و دقائق آن اکثر عمده زاده است میفهمد و دیگر عقل که دانستن و فهمیدن کار است
 و بر علما بقوت میباشد سیوم قلب که فقر را اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکیفیات و فهمیدن
 اکثر مردمان بهمین میگویند که فلان چیز را خوش آمد حال آنکه خواص طبیعت است یا میگویند که من
 این دایم حال آنکه کار عقل است یا متاثر شدم بکیفیت غم یا سرور حال آنکه کار قلب است و زکات و
 زکات این سه لطیفه را حکما هم میدانند باز ارشاد شد که سید محمد یونس یا رفی القلوب اند و تو هم معلما
 میشوی ارشاد شد فاضله از اکابر علماء آمده از تحقیق توریت و لسان عبری سیکه دم چنانچه
 این آیات اومعه ترجمه ارشاد فرمود و فرمود بلا شبهه کلام خداست جلالت آن معلوم میشود است
 بر اوست ما را ای الوهین است هساین و اب المرض و با الارض هاتیا هوه و اسودخ و علفنا هم
 نیاز فرمود لسان زبور و انجیل سیکه بود و فرق میان عربی و عبرانی همچو هندی و یونانی و غیره

است باز فرمود کلمات عشره بجائے بسم الله شروع توریت مینویند فقیر فرمود بر چهار انجیل که نزد
 افساری است کلام خدا نیست بلکه یاران حضرت عیسی بطور خود نوشته اند کلام خدا از پیش شان نگم شا
 درین اثنا ذکر حافظ هم عصر تیمور شاه بعد سعدی یکصد و پنجاه سال و سعدی هم عصر مولوی رد م بود
 چنانچه در بغداد گلستان و بوستان را نزد مولوی سعدی برد از جهت کثرت مردم مولوی را فرصت ملا
 بنود پرسید چسپیت گفت شکری فرمود بکار کدکان کن چنانچه تاثیر سخن بزرگ شد باز فرمود چون شاه
 شجاع را تیمور کشت حافظ عشن الدین را طلبید او در میان گفتگو پرسید بخارا و عمرقند که وطن ماست بچه
 طور بخشیده گفت از همین بود فقیر شدم هر یک می پرسید وجه چهارده خانواده چسپیت فرمود چنانکه
 چهارامام با وجود کثرت باقی ماندند و وجهش آنست که این بزرگواران طریق خود را خود بدو ن ساخت
 اند و اصلش فرع درست کرده چنانچه علمائے ظاهر هم از همین جهت با وجود شاگردی اسلاط صاحب ندب
 شدند و باقی پسینان شعبهای ایشان اند چنانچه هر دو شعبه هر ردی و اکثر برده شعبهای قادر بر رانام
 باز فرمود که شهاب الدین مقتول مرد صاحب جده و لمحد وضع معتقد کواکب بود هر یک می عرض کرد
 که در محبت بعض بزرگان با وجود طے مقامات حالت یخودی بنظر نمی آید و بغض جاجان معاد می باشد
 که داند که اوقات تغییر حال گشت ارشاد فرمود که اکثر مردم حسب اعتقاد تعلیم نمی فرمایند بلکه بیک
 با هر یک معامله میفرمایند لیکن نمی باید که برخواهش نماز و روزه و اخلاق حمیده باشد او را اشتغال
 طاوت و نماز و اخلاق حمیده و ترک و تجرید و غیره ارشاد سازند و این را با پارسانی می نامند و بعضی را
 نمایند که بسبب تقای نسبت نفس او را متصل سازند این را طریق قلندر گویند چنانچه گفته شد
 مناره قلندر سردار بن نمائی بود که بسے دراز دیدم ره درسم پارسانی و سیدوم طریق عرفان سی
 کشف حقایق و هم در آنجا توحید وجودی پیش می آید آنرا مردم بجای اسب دیگر لغوی کرده اند ۱۰۰۰۰
 حکما نمیکند بلکه به تشخیص چون تجربه کاران ادویه میدهند بعضی را که استعداد موافق افتاد فایده
 بهایش هم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمود و فرمود هر دو طریق اول اگر کسی آید
 نمود باشی که طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار هر یک می عرض کرد که بعضی بزرگان

و طوایفان زایشیه و فرمود را مریتمایند ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانچه از مولوی
 فخرالدین که عامل این عمل بودند روئے عندالفرصت پرسیدم فرمودند که شیعه ازین بهت از سبب
 و تبرائز آید درین صحن آنحضرت فرمود که ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ارادت بی تو به غیر هیچ که
 شریعت مستقل طریقت است مگر وقتیکه تائب شود باز فرمود که خدا خوب میداند حقیقت حال او بندگان
 خود را چنانچه قصه نازنگ لولیه را بیان فرمود و نیز قصه دژ و وقت سلطان المشایخ هم اینگونه بیان
 کرد باز فرمود که عمل اجته میشود مگر آن رتبه ولایت است چنانچه قصه محمد حسن که چندان متقی هم نم بود
 بهشتم خود دیده ام که دختر دوازده ساله را که جن برده بودند و گاهی این عمل هم از شیاطین واقع میشود
 بعد چندی طلبیده و نته امیر را که گم شده بود چنانچه رذری جائے میگذاشت دبیر سے تابع او بود و
 سر دفتر بصورت چپکلی معرفت بوزنه بیرون آورد این قصه را اکثر مردم بهشتم خود دیدند و از من گفتند
 که دو قصه مریعیم من عجیب غریب است حالانکه بعد بیعت عمل موقوف کرده بودند روئے بقطب صاحب
 میرفتند صاحبزاده هائے ایشان سنگتو طلبیدند بعد غدر دستک دادند از چتر رتبه بر رتبه آمدند هفت
 سنگتو جمع شدند و همه خوردند چنانچه سنگتو فروش آواز داده که هفتده سنگتو من رفتند قیمت
 آن دادند باز دویم سواره کشتی سیروریا میگردند که پیرزاده شان فرمایش ریوڑی تازه کردند بعد
 غدر کرا و طیارش آمد چنانچه مردمان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی و کرا هو قیمت آن
 دادند آن بزرگ در هر منزل بنه را بیکار میگذاشت چنانچه قصه بار بردن آنکس بعد از آن بیان -
 فرمود **مرید** عرض کرد که شکل اصلی جن چیست فرمود که آنحضرت فرمود که بصورت شیلک هوا
 دیده ام با ناز آینه و گاهی شبکل آدم و گاهی شبکل سگ و مار می آمدند چنانچه قصه مردن صحابی و
 حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجته که صحابه بودند بیان فرمود باز فرمود
 که اجته همچو هوا اندازده مسام بر روح هوایی مستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است که گم آتا
 محبت زیاده شود یا زار شاو کرد که مردم چهار قسم در ملاقات هم باشند کسی چون غذا آن خای
 و مشکو است و کسی چون دو آن حاکم دیگر برادری که گاه بایسان و نورت می افتد و کسی

چون ہم و آن فاسق و کفار و مرتدین بر مذہب ضعیف الاعتقاد و قسمی چون الفاس ہوا انگشتوں
 وغیرہ است **۵** نیست ز رنجانشان عاشقان بپا سخت مستحق است جان عاشقان بپا
 سید احمد صاحب سوال بنودند کہ در ایام سرما آب چاہ گرم و بر عکس آن در گرمای بیش بہا
 ارشاد شد کہ از حضرت ہم پرسیدہ بودند فرمود کہ چون آفتاب در گرمای روزانہ سیر طویل میکند آب چاہ
 سرد میشود و بر عکس آن در سرما کہ زیر زمین سفر طویل نمایند انداختہ آب زیادہ می باشد و حکما ہم فرمود
 این گفتہ اند یعنی ہر گاہ پیش در صحن میشود بردوات گر خجہ در مکان سایہ می آیند و چہنیں در وقت
 سردی رطوبات مکان عکس آن مے شتابند چون در گرمای بیش بہا در گرمای طویل چاہ میزند و بر عکس آن
 سیرالکمال جہاں ہندوستان سچا حال اندیشہ کو در کمین می بیند یا کما ارشاد فرمود مکمل ہندوستان گویا جہاں گویند سیمیا
 قلب ابدان چنانچہ از بنیدگان شیندہ ام کہ شخصے پیش از تولد من بود روح خود را معلق بہ واسطہ
 دیگر الی کہ بر سرش آویزان مے بود منواعت معلق ساختن تو ہم را ہمیا گویند درین ضمن فرمود
 از صحت این معلوم خصوصاً قلب ابدان پرسید ارشاد فرمود کہ موافق قوانین البتہ مستعد
 بنظری آید قدرت خدا را کہ منید اند چنانچہ در خرق عادات جدید رگوار خود و عوض روحی بروی
 و قصہ و شواہد آن از حدیث صحیح قصہ مشہورہ حضرت آدم و حضرت داؤد و عیسیٰ بن مریم و جہل
 سال بیان کرد فرمود در تقدیر معلق چہنیں بیامشد کہ فلان چہنیں و چہنیں خواہد کرد و چہنیں و چہنیں
 خواہد شد و در ضمن شخصے از کیفیت اجل با ولید و انبیا پرسید فرمود کہ انبیا قریب اجل اختیار
 دادہ میشوند و اولیا ہم گاہی واقعت روز اجل و طور مردن خود میدانند چنانچہ قصہ حضرت ابراہیم علیہ السلام
 ارشاد فرمود نواب نواز شریف علیخان صاحب از کیفیت روزہ ہزاری پرسیدند ارشاد فرمود
 در حدیث مذکورہ ام مگر شیخ عبدالحق در کتابے نوشتہ بعد از ان انکار صحت حدیث کردہ مگر روز خوب
 است یعنی شب عراج و تیز روزہ رجب و روزہ مبارک است و تیز روزہ کہ در ہر ماہ سنت است دل
 سہ روز را غرور و آخر سہ روز را سر میگویند و ایام وسط را بیض پس ذکر بیض بسیار آمدہ و ذکر غرور و سر
 ہم آمدہ است **فریے عرض** کرد کہ حضرت عایشہ و فاطمہ رضی اللہ عنہما گاہی امامت عورات کردہ

فرمودند بلکه همین وجه گرامت انامت نساء است بلکه در عهد آنحضرت صحابه اگر نماز جماعت بسجده
 نمی یافتند بچانه خود آمده مع اهل و عیال خود اداس میکردند اگر اهل محرم خود یک کس هم باشد
 مصنائقه نیست و جماعت نساء اگر باشد جائز عند التذکره ارشاد فرمود که در وقت طفلی قرآن شریف
 حفظ کرده دوره میساختم بآیه سُبُّهُ لَکَ در سوره طه رسیده بودم که ناگاه یک عورت و مردش که شیر
 را شتر گردن بند نمود بچانه های منی بردند و چیزهای انعام می یافتند اندرون خانه من هم شیر را آورده
 در یک لحظه عورت مذکور گفت که حال این شیر بطور منیم جلد رخصت فرموده دهند چنانچه کردند آن
 زن از مرد خود گفت سحرش باطل میشود چیزهای تدبیر باید کرد چنانچه او هم گرفته بیرون بردن
 هند می راکشت و در عرصه قریب دوسه کس ابمن حال شد پس غامی الدین خان وزیر و از انهر
 بدر کرده داد عند التذکره ارشاد شد که در ملک گرم سیه فیل منی زید چنانچه در مدینه و کعبه هم نمی شود
 اول فیل که در مدینه بعد بعثت رفته وقت خلیفه اول در جنگ یزدجرد فیل بهمن رفته بود چنانچه خلیفه
 در تمام شهر تشهیر کرده باز گردانیده داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکه حبشی بخورند در یاد چنانچه باو
 شاه حبش دوسه فیل کشته میشوند و در ملک سیکو فیل سفید می شود ارشاد شد
ارشاد شد اهل جنون را مرگ هم تسکین نداد با گرد باد خاک مجنون تا فلک پیچیده رفت با شب خیال
 چهره شوخ بدل پیچیده رفت با ساعت همچون شب قدر از نرم جوشید و رفت با خانه زین است
 دنیا عیش و پاد و رکاب آنکه زین جاز و دوا من چید و رفت با بیاساقی بگردان جسام مل را با
 خنابندی است مشب شاخ گل را ارشاد شد که قصه دندان شکستن او پس قزنی که مشهور
 است غلط است اگر چه در غلبه حال همچنین حالات پیش می آید و معذوری باشد چنانچه عجب است
 ابن زبیر خون آنحضرت آشامیده بود آنحضرت فرمود که خوش خواهند ریخت و خون بگلان نمکین خواهد
 ریخت باز فرمود که پنجم رجب یزید سلطان شد سه کس بیعت کرده بلکه گریخته آمدند زبیر مذکور
 عبدالعزیز بن عباس و حضرت امام حسین و در آنوقت ادب مکه اینقدر بود که کسی فوج کشی نمیکرد و
 مسئله هم تخمین است که اگر کسی راکشته بکمر رود او را نباید کشت مگر تنگ کرده بیرون باید ساخت

مسلم بن عقیقه مسلم بن زبیر و اما حضرت امام حسین سکنه نافر و قاسم بول هم بعضی نوشیده اند
 طبعیه ثقیفی حجاج ناصبی خون اور سخت که موجد اعراب قرانی است سید این جیسر و شفی حدث از دست
 حجاج بن ابی مرثبه حضرت امیر شهید گردید بعضی گویند که کبیل بن زیاد را که خلص یار آنحضرت بود شهید
 کردند حضرت حسن بصری هم ترسان بود و خواج سوسکه نذرت بخشن باقی از جمیع ایشان عبادت
 دارند مگر حضرت حسین و دیگر سادات را امتدادند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن
 دارند ارشاد شد که تسلط خارجیان گناه در سکنه نشده در عات و مسقط و غیر ملک خود می
 مانند نیده ام مگر ناصبی را ندیده ام چنانچه بعضی روایت کرده اند که اگر پیش شان آنها ذکر حضرت علی کنند دل
 میشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس پیشه روئی ذکر حضرت امیر بود چنانچه عادت
 سنتیان است که هر محابی که آید بجان و دل مناقب فضایل آن بیان کنیم همچنین کرده اند بدتر شده
 رایشی نمیده آمدن در پیش موقوف کردند همچنین شخصی از دالما جاز سکنه تکفیر شیعی بر سر سید
 آنحضرت اختلاف بنفید درین باب که است بیان کردند چون مکرر بر سید همان شنید شنید مکرر میگفتند
 که این شیعی است شاه عباس از نما و پیازه گفت یا امتحان ندهی خود را کنیم یعنی سببه طاعنه خود
 در آب اندازم و در آنوقت در دست شاه سببه چوب در دست ملا سببه سنگ ملا گفت یا شاه غافل
 آب را بر سببه امتحان نیا فریده بلکه آتش را آفریده و حضرت هم سببه در آتش اندازند و بنده نیز روزی
 سی را بر سید که ملا شیعی است یا سببه گفت شیعی بر سید چرا گفت بار یادیده ام که گفته میخورد و روزی
 که کرگسی که قرار میخورد و عمر درازی یاد بر دیوار شاه عباس نشست بنده و باری منع کرد و
 فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس درک صحبت آنحضرت را جز
 است در حق محابه که با که چها چار فافت کرده اند بے ادبی نخواهد کرد و ارشاد شد که بعد از آن
 آنحضرت مرا عطا و کنایتا نزد بعضی در و گفتن سنت و نذر کرنی واجب میشود و ارشاد شد که
 حدیث آمده مورچه و گلهری و غوک و گلس نمید و هدر را نباید کشت ملا گفته اند بنابر ذکر شان در نه
 شریعت که بیان عقل مورچه در قصه سلیمان که تاثیر سلیمان در مردم لشکر چندان اثر کرده که دلت

اینداخته اند رسانید و دجی را منسوب بطرف گلس شد ساخته و خوک بقدر و عت در اطفاغ نار
 ابراهیم سعی کرد مگر حربه که دم میکرد او را هر جا که باشد باید کشت و دهد پنهان مبر سلیمان بور و و نکته
 باریک درین گفته اند که رافضی از مورچه سلیمان بهم کم عقل اند یعنی او فهمیده بود که لشکر این سلیمان
 از جهت اثر صحبت عامه قصداً اینداخته اند رسانید ایشان در حق صحابه پیغمبر انقدر بهم نمی همت
 ارشاد شد که با ویزن را که کلان می باشد و می آویزید با و آهنگ در فارسی و در عربی جنبش
 سیگویند ارشاد شد پھیلی هندی ایک نارات سندری و این الکیی کهور پا چاتی لاک پیایی
 دیکھی اڈر کی پھور فرمود کہ فی الواقع چون با خدا شود چرا جانب دیگر نگرد ارشاد شد
 زاہد بیا بمیکدہ دنیاے دیگر است آب دگر ہوئے دگر جابے دیگر است

و معنی آن کہ بطور تصوف بیان فرمود و در جواب سائل ارشاد شد کہ ہم یاجتی حین لاجی
 فی دیمومتہ لک و بقائہ یاجتی و دو صد بار شش شش بار در و اول آخر بنا بر بیماری صعب محراب
 است ارشاد شد سیکدہ عبارت از سلوک و جائیکہ ازین عالم بخیرون شوند شخصی پرسید کہ گفته و
 در سبب جرم مثل شطرنج است ارشاد شد کہ زیادہ آزان چرا کہ بعضی اباحت شطرنج ہم نوشتہ باز فرمود
 در جامع صغیر لعن در حق شاطر و ناظر آن گفته لیکن بسیار ضعیف است اعتماد خوب نمی آید باز در جواب
 سائل فرمود اگر بازی نکنند و تصور نباشد البتہ کم خواهد شد مگر از کل کفار بازی درست است
 بود و غیرہ از تفارح ربی جائز زیرا کہ مال شان در حق ما مباح از جهت نقص عمد کہ ایشان مار و مار
 لیشان را دادیم جبر نمی رسد اگر بخوشی مثل بازی بود بدہند مضائقہ نیست باید گرفت و بویا
 نوازین خان صاحب پرسید کہ حکم ہندو یا دن چیست ارشاد شد کہ مقدمہ تحقیق ہندوی
 در کتب ندیدہ ام تحقیق آن نزد من این است ہندوی آن قہرست کہ ساقط میشود بسبب او خطر
 تلفت پس این طریق باید داد کہ مثلاً نوزدہ روپیہ نقد و یک روپیہ را فلوس بدہد و گوید این فلوس
 باز ریال بقدر زر و ختم پس بیاح میشود ارشاد شد کہ در نسبت مرد اگر از جهت ام باشد می باید
 انظار کردہ دہد کہ فلان سید است یا م و نیز در حدیث آمد کہ مولی القوم منہم و ابن اخت القوم منہم

پس غلام را باید که بگوید من قریشی ام یا موی یا هاشمی ام بالا می شوی بحال مریه عرض کرد
 که خجک شدن مرغ و غیره چنانچه از آن یک حکم دارد ارشاد شد که منی کرد آنحضرت از تحریص کردن چنانکه
 و خجک شدن شان گل و خوش و طپور و پروردن آنها اگر چه صحرا باشد مضافی نیست مریه
 عرض کرد که آنحضرت یا صحابه پرورش کدام جانور کرده اند ارشاد شد که در حدیث ضعیف لیکن
 بطریق بسیار آمده که حضرت علی عمن کرد که مراد حشمت بسیار معلوم میگردد آنحضرت فرمود که چنانچه
 کبوتر پرورش کرده با آنها انس گیرد و نیز بعضی آهوی را پرورده اند برادر خور د آنس بن مالک که کوچک
 بود تفسیر یعنی لال پرورش کرده بود روزیکه بگرد آنحضرت پرسید یا ابی عمیر نافع الی التفریع یعنی چه کرد
 لال تو گویا تفریت کرد و نیز در حدیث آمده که حکم فرمود که پرورش کنی کبوتران را که دفع نظر جن میکشد
 از فرزندان مثلاً که از صید و پرانیدن ایشان منع است ارشاد شد که اطباء بسیار از خواص پرورش
 کبوتر نوشته اند از آن جمله دفع خفقان از تاثیر هوای پایشان و دفع قوه و دفع کج و در کتابی از
 انجیوان عجائب حالات تاثیر و خواص جمیع حیوانات نوشته ارشاد شد که بعضی اطباء و سائ
 خواص یعنی ٹونک هم میگویند چنانچه مراد من نفوس بود بهر نیش در کتاب دیدم که موسی سرور کرد
 زیاده از چهل روز و کم از شش ماه بر موضع در دیند و بهر شود چنانچه کردم به شد باز فرمود که به
 رفع عشق و دوسه بار تجربه رسیده و یکت آنکه هر جای که بخیر بسته میشوند برهنه شده با پارچه بسته بطور
 نعلبند که خاک در اکثر بدن من کند اگر معشوق ذکر بر خاک ذکر در اگر زن است با ماده الضامه
 همین امر گل قبر مقبول ناحق که بشمشیر کشته و هنوز قصاص نشده در شربت کرده بنوشانند
 الضامه بر لای همین امر چو چو یعنی کینه مشترکه در عربی فراد و عمل هم گویند که آستین عاشق بزد
 غالب است که دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ صدقات و سپ خبر اجفت کنند از
 منع فرموده ارشاد شد که پسران حضرت علی نوزده بودند پنج کس همراه امام شهید شدند
 پسران امام حسن علیه السلام قاسم و له و از دیگران اکثر اولاد باقیست ارشاد شد ابو حنیفه
 رحمة الله علیه از جعفر صادق اکثر از محمد باقر و امام زین العابدین کمتر و نیز از زید شهید با

روایت میکنند شاگردانش بسیار شل فضیل عیاض و ابراهیم او هم و عبد الله مبارک و غیره لهذا
 مذہب ایشان اشہل مذہب شد و احوال درع و کرامت شان قصہ پارچہ فروختن و گوشت
 بزخوردن تا ہفت سال اکثر عمر نزد آن شہر و قصہ عورت بخارہ و قصہ سگ داد و از امام شافعی
 بیان فرمود مرید عریض کہ میان محمد علی نامی بزرگے از روستا دیہات صوبہ الہ آباد بد
 قد مبسوس عرض کردہ اندکہ مارا با بزرگے اعتقادے دارا تے بود کہ بیعت خواہم کرد و تبرک ہم فیتہ
 بودند لاکن نہ بر سبیل ارادت آیا بران بیعت اکتفا کنم یا از کسے بیعت تازہ نمایم ارشاد شد
 کہ اعتماد بران بیعت ہم مینواند شد زیرا کہ در عوارف فرمودہ اندکہ اگر کسے گوید من مرید فلانم
 و آن بزرگ گوید لایس او مرید میشود در عکس آن لالیکن بہتر آئست کہ در ظاہر ہم اگر با فرزند
 با مریدے بشرط اہلیت با ہم میرہ شریک انخاندان بیعت کند مریدے عرض کرد کہ بیعت نیابتاً
 درست است ارشاد شد کہ در حدیث آمدہ کہ وقتے زنہائے بسیار قصد بیعت کردند آنحضرت را فرصت
 نبود حضرت عمر را فرستاد کہ نیابتاً بیعت گرفت خلاصہ آنکہ اگر مریدی و پیری جلے باشد شجرہ و بیعت
 سے تواند شد مریدے عرض شد کہ فرار حضرت شاہ نجم الحقی جانین لدہا بزبان پنجابی بخیلانی
 کردہ باشد کجاست ارشاد شد قریب فرید آباد جانب غرب شہر ہننام قصبہ است در آنجا چشمہ
 است کہ آب گرم بسیار بہا شد معید ہنودان است مریدے عرض شد کہ تحقیق اسم علو و نیوری
 چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام وقت داد و بفتح وال مہملہ و سکون یا بمعنی
 بزرگ و عرب اکثر میگویند و ہر کرا بزرگ می انگارند بہمین القاب ادا ز سے دہند و دینور قصبہ
 است در عراق عرب مریدے عرض کرد — اختلان علما رحمۃ
 چہ معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث یعنی این سخن آمدہ چنانچہ روزی شفعہ قسم
 خورده بود کہ در وقت سخن نگویا از صدیق اکبر پرسید فرمود کہ تمام عمر سخن نگویا و حضرت فاروق
 فرمود چہل سال و حضرت عثمان فرمود ششاد حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس اگر دید
 از آنحضرت نقل کرد آنحضرت ہمہ را طلبیدہ استفسار فرمود ہر چہ را بزرگوار بر قول خود آیتہ کلام اللہ را

دلیل آوردند آنحضرت فرمود که اختلاف استی رَحْمَةُ و رَوْحُ همچنین فرموده بود و اختلاف معنای
 رحمة معنی اختلاف که از قرآن و حدیث معنی ببرد و رحمت با معنی که اگر بقول یکدیگر عمل کند مواخذه
 نیست و دایره وسیع شد هر یک که عرض کرد که اگر خفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
 بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سوالی مفصل نگاشته ام هر یک که عرض کرد که معلوم میگردد
 او تعالی را محض نیندی منظور است نه همچو حکما که نجات اعترافی باشد ارشاد شد آری مگر بعضی جا
 که تاثیر عمل بهون طور میشود هر یک که عرض کرد که آوند مسی و برنجی و غیره در استعمال یک حکم دارد و
 ارشاد شد درست است اما درسی برلے محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود و لهندا مکرود
 گویند و در برنج برلے مشابهت هندوان اگر قلعی نباشد و نیز در اموریکه در انملک محض مخصوص باشد
 چنانچه تهالی و لوثه خلاف کثوره که سقه بایدست بیدارند تخصیص هندوان نمایند یا سلیچی و آفتاب
 مشعل ارشاد شد که دوغ چهاچه را و زرات یعنی فہی را گویند عربی آن را نب دور
 اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانہ تعالی در پیشانیان و اوقات پیشانیان کثرت
 میداد چنانچه جلال الدین سیوطی المصری الشافعی صاحب القاموس المشہور و اوقاتش حساب
 کردند بعد وضع پانزده سال که سن صغیر است و دوازده ورق هر روز افتاد پس کسی که حج کرد و
 حفظ قرآن و درس علوم و تدریس ارشاد شد که رساله غریزہ لقصیف شاه عبیدالغفر نیز شک
 بار خوش رساله است و نیز رساله عینیہ ہم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیف
 دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد که لقصیف شیخ حسن ظاہر کتاب مفتاح الفیض
 در سلوک خوب تصنیف کرده ارشاد شد علی که دیده ام و یا و ہم بقدر خود دارم یکصد و پنجاه
 علم است و لقصیف آن مردمان سابق و لقصیف دین است تصنیف شده عاقلے پرسید که این چهار
 علم که میگویند فرمود باعتبار تحفیل است شخصی عرض کرد که روزی مذکور بود که خطبه نظم از همین
 جائے ہند رواج یافته پس ازین رواج جائز شد یا نہ ارشاد شد کہ شد مگر کہ اسیت باقی ماند مگر
 انگاہ کہ بالکل باشد خواه ہندی یا فارسی یا عربی اگر قدے بعد نشر بخواند مضائقہ ندارد و ہدی

عرض کرد پس حال آنکه کسب حرام مثل نوکری حرام یا تجارت بنگ افیون چه باشد ارشاد شد درین وقت
است بیکه آنکه هرگز ملک نمیشود مثل غارت و دزدی که هرگز ملک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گرفتار
آن بلکه خریدن آن جایز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه ملک میشود مثل خمار یا اجرت فرامیر یا اجرت
زنا گرفتن آن جایز است در حدیث آمده که مثل این مال رایا عوض کند اگر چه قلیل باشد یا سپ
را و خادم رایا کفار را در اجرت دهد چنانچه ارشاد شد که مردمان میدانند که ایشان بنخورند ایندا
چنین چیز یا نمی فریشتند مگر رونے مداری نام شخصی که نسوا را می پرورد و کسب میکند از رقص
و غیره شاید که زنا هم باشد طعام فرستاد و غذای هم کرد قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفتم چه کنم
که بعضی از اقرباء و قریبه ما که شیعه عالی اند آمدند فرستادم خوش خوش خوردند درین اثناء ارشاد شد
که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالفت بود حالا تقاضا شده لیکن نه از من که حال من
میدانند بلکه از برادر و برادرزاده مربی عرض کرد که خوردن طعام خانه شیعه
و ذبیحه ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحه البته نفرت است اگر نخورد بهتر
و الا نخورد هر مربی عرض کرد که حال ضعیف الاعتقاد ان شیعی از دیگران با بهتر خواهد بود ارشاد شد
شد البته اگر ستم نسب کنند در کفر آنها بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز خسر و نجی
منک جنین جوهری باکی منک جنین جوهری باکی منک جنین جوهری باکی ایضا قلت لها بلک فوج
بعین ثالث مالی ارشاد شد که فواد الفواد دستور العمل سلوک است و بغایت خوب هر چند خرد
هم محفوظ جمیع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشایخ کبار بزرگ شد چها چها
خلفایش شدند مثل اخي سراج و نصیر الدین مربی عرض کرد فاسخه به خرده بنام همین امیر الدین
میشود ارشاد شد ارشاد شد در مقدمه جمیع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر بر قد
ماء صوفیه عاید میگردد باب ادب جمیع در هر کتاب موجود و قادریه و نقشبندی و چشتی ارشاد شد
حضرات قدما و چشتیه بالآلات فرامیر نشینده اند چنانچه سلطان المشایخ که مشغوف با سماع بود میفرمودند
هر که فرامیر نشیند در محفل من آمده باشد مگر شیخ عبدالقدوس که در حلت فرامیر رساله مانوشته و بسیار

شنیده مرید می عرض کرد که تعداد کثیرگان مباحه تا کجاست و کثیرک مباحه چگونه بدست می آید
ارشاد شد آنرا حدیث نیست و کثیرک و دیگر املاک از سه وجه میشود یا خرید یا هبه یا میراث
 صورت کثیرک مباحه چند است اول آنکه در آن هیچ شک نیست و قتیکه مسلمانان بکفار حرب
 جهاد نمایند غلام و کثیرک و مال منال اینها بدست آید حلال بمنع بآن کثیرک جانیر و دیگر آنکه کفار
 سر بے خوشی مملوک خود را فروشنند چنانچه کوهستانیان این عمل میکردند اینهم بی شبهه درست است
 سیوم آنکه در میان کودکان خود را فروشنند نزد حنفی و شافعی درین اختلاف است شافعی
 سبب بندگی کفر را میداند لهذا حکم بجواز نمیداد و حنفی علت رفیت حرب امیداند لهذا منع نمیداد
 چهارم بیع محضه مثل حفظ و تقاضای سخت اگر ذمی باشد یا مسلم بفروشد این مسئله مختلف است
 است و هیچ هین که غیر درست است فتوی برین است قسمی دیگر هم فرمودید و نیز فرموده اند
 خریدن نیت کرده باشد یا نه مرید می عرض کرد و چنانچه ملک مرد کثیر میشود همچنین ملک زن غلام
 حکم او چیست ارشاد شد غلام بمجرد خریدن فرزند و محرم میشود متمتع با و خیر جانیر ارشاد شد
 طعام فاخته شیخ سدد و نباید خورد ازین جهت که بطور بهوک میکنند خوف انداز ساینش اگر مسلم
 خمیده فاخته کنند فاخته مضایقه نیست و در اجن قرار میدهند مرید می عرض کرد بعض جانیر
 بعض اجنه بخمال آنکه با فلان بزرگ گشته داشت چیز بے بخت یا خام نیاز نمایند ارشاد شد
 شد نباید بگرفاخته اجنه که مسلمان باشند درست است لیکن که بنماید شخصی سوال کرد
 که بعضی هندوان که مسلمان گشته اند فاخته بزرگان خود که در اسلام شان شبیه است میکنند
 باید کرد یا نه ارشاد شد که اگر به تحقیق بدانند مضایقه نیست والا کنند یا بگویند که بشرط اسلام
ارشاد شد حرام کاران را حلی دادن اگر چه کرایه آن درست خواهد بود مگر مکرده است
ارشاد شد اجرت کار خود مثل فال بینی یا پرسیدن خانه که کجاست مگر اجرت تعویز و تولم
 و رتیه و اجرت آن حلال است چنانچه در حدیث آمده که جائے صحابه رفته بودند در آنجا کسی
 بود مسلط خبر ایشان شنیده پرسیدند از ترو محمد پیغمبر مشهور می آید اگر توانید فکر این کنید

در حدیث آمده است
 که اگر کسی را
 بگویند که اگر
 بگویند که اگر
 بگویند که اگر

گفتند که مردم دعوت ما میکنند شما نکرید اگر چنانچه قبول کنید مضائقه نیست الغرض در سه روز فاتحه خواندن او را محبت شد و بزرگو پیغمبر آوردند آنحضرت حلال گفت چنانچه برلے خط آهنا کے خود ہم گرفت و متبادل فرمود و نیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قرآن دادان و نماز جنازه حرام است باز ارشاد فرمود کلیہ این محفوظ دارد اجرت فرض عین خواه فرض کفایہ و اجرت کار حرام مثل اجرت فرامہ و غیرہ حرام است و آنچه ازین قسم نبود درست است بچنین حال ثبوت اگر او را برلے کائے حاکم مثل بخشی برلے نوکر داشتن یا جدا شل حکم برلے حکم دین چنین صورتها نباید گرفت فرمود برلے عرض کرد کہ حال سبلغہائی کشنری و وکالت حبسیت فرمود کہ از جهت گرفتن از یک کس شک شد والا حلال بود شفعہ فاضلے حدیثے صحیح کرد خلاصہ آنکہ سہ چہ حکم معنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کانوان و در عربی کج و در ہندی کاجنی کہ بطرف مشرق بسیاری سازند درست است بچو شراب کہ از نمک انداختن و در آفتاب نهادن ظاہر میشود نزالی حنیفہ نگر نزد شافعی درست نیست چرا کہ چیرے نجس باشد باز اثر نجاست از دامن رود در تذکرہ ارشاد شد رونے جدم را کہ شیخ عبدالرحیم نام داشت و بسیار قوی التوجہ کشف صحیح داشت یاران سنگے را کہ از کین ہندی زیادہ بود ارا دہہ بطرف خود کشیدش کردند بعد مراقبہ دیدند کہ زیادہ کیوجب بطرف ایشان شدہ بود و نیز رونے شاہ گل صاحب بارادہ سہ حاجت نزد بادشاہ عالمگیر آمدہ بودند چیرے تحفہ آنملک ہم برلے جدم آوردہ چون معتقد جدم بسیار بودند ایشان ہم بسبب خیرادگی اداب بسیار میکردند گفتند بہ بنید اگر شدنی باشد بگویم والا در خواست نہ نمایم مگر ا دل امتحان کہنت کہ نام چیرے کہ برلے شما آوردہ ام بغیر ہا بعد قدے نامل فرمودند کہ فلان فلان جنس آوردہ اند و در پارچہ دوریہ بستہ شاہ صاحب موصوف گفتند کہ ہمہ صحیح است مگر احوال بستنی غیر درست ایشان متامل گشتند چون طلبیدند در در بستنی دوریہ بود احوالش از خادم پرسیدند عرض داشت کہ وقت شب چون ردال نو طلب شدہ بود ہمون بستنی سابق فرستادم و دیگر ابتم انقدر غلطی ہم روانداشتند باز ارشاد شد کہ از

شاگردان من دو کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الی بخش زنده و مراد علی در
 کلکتہ لیکن شغل این گدہ شسته در تجارت مشغول است باقی مردن بازار ارشاد شد کہ مولوی فیض الی
 در ریاضیات چندان ترقی کرده کہ شاید سوجدان محمد علی ہم بوده باشد بازار ارشاد شد
 حضرت والد ماجد از ہر ایک فن شخصے طیار کرده بودند طالب ہر فن یا شے می سپردند و خود مشغول
 معارف گوی و نویسی بودند و حدیث میخوانیدند بعد مراقبہ ہر چہ بکشف می رسید می نگاشتند یعنی
 ہم کم سے شدند عمر شریف یعنی شصت یک سال و چہار ماہ شد چہارم شوال تولد گشت در سبت نهم
 محرم وفات یافت تاریخ تولد شاہ ولی اسد چہارم شوال و چہار شنبہ ۱۱۸۲ ہجری بود تاریخ وفات
 او بود ایام اعظم دین و دیگر بایں دل رزگار زفت بہت نهم محرم وقت نظر ارشاد شد یا
 دو از ہم وقت ارشاد شد کہ از حدیث صحیح معلوم بشود کہ تسلط نصارا در خود و خواہند شد مرید عرصہ کہ خواہد ہن ایشان
 خواہد باز آیند ارشاد شد غالب ہن ایشان باشند چہ کہ در اہل اسلام مسلم بسیار مشایع گشتہ و ملک بالقرنی
 باید لیکن با ظلم نمی باید آنحضرت روزی فرمودند کہ سائے مسلمانان اہل فارس یکدیگر و مکر یعنی مقابلہ
 با شما خوانند کرد و گم خواہند گردید چنانچہ شد و اہل روم یعنی نصاری اینہا یکی بعد دیگر سے مقابلہ
 خواہند کرد و قوم بعد قوم چہ کہ اینہا صابر اند و آہستہ آہستہ عمل بنمایند و ہمچنین ارشاد شد کہ ایشان
 را حضرت ہدی موعود خوانند گشت باید دید کہ کسے بدو چہ قدر زمانہ بسر میرود ارشاد شد کہ تہ
 ہذا کو جنگیہ خان از خود مسلمان گشت چنانچہ آنروز سہ لک آدم اسلام قبول نمود شخصے عرض کرد
 کہ فلان شاہزادہ قدسوس عرض کرد او را مرہن جریالست اگر چہ ہم میدارد و پایہ جہان
 میگردد حکم نمازش چہ ارشاد شد بخواند شخصے عرض کرد کہ بعضی یوم بعد و چہار روز
 چنان اتفاق سے افتد کہ وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چہار رکعت باقی سے ماند
 بیک یکوقت نماز ہر چہ خواہد بخواند ارشاد شد شخصے لکہ استدعای بیعت موافق معمول چہ
 کہ سولے خاندان خود بیعت نہ نمایند داشت پیش حضرت باجمعی دیگر بر سولے بیعت برد ارشاد
 شد کہ از ہمون عرید بیعت نمایند کہ عین از من است چون آن قرید میالغہ کمال کرد

بیعت تربیت و تعلیم سپرد آن مرید فرمود و همه بار که اشتیاق اقرار بے عثایر خود را از ذکر و اناث
 برائے بیعت بیان کردند فرمود که از فلان مرید که قریب جوار هست بیعت نمایند گویا از من است چنانچه
 بعضی از آنها آمده از مرید مذکور گفتند که سپرد شما شده ایم رفتن خواهد داشت ارشاد فرمود که فی تحقیقت
 بیعت از رسول الله بلکه خداست همه نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد بشرط اجازت روزی
 بمقریب عرس برادر مولوی عبدالقادر خود بر قهر والد ماجد و جد و غیره تشریف فرما شد اول پیاده
 رفت با وجود بعد مسافت در وقت و ایس آمدن سواره آمد و قبور پیران را که جد و پدر هم بودند از دست
 بوسید و بعد فراغ قرآن و فاتحه خوش آواند و فرمود که چیزی از شنوی مولوی روم بخواند و گفته
 صدر جهان بخواند مرید را و جد و گرفت و دیگر مریدان و خلفا هم متاثر بودند چنانچه نغمه زد و قریب
 افتادن بود پیش خود طلبیده توچه میداد و آن خرید سر برزاق نهاد میگرفت چنانچه بر سر تاج آن
 مرید قطرات اشک لعاب بن هم چکیدند آن تاج را آن مرید بر گانگنه داشت بعد از آن آن مرید در محبت
 کرد که حضرت درین وقت دعا فرمایند که او تقالی آن مرید را محبت پیر با حسن و وجه نصیب کند و آنچه داده
 ترقی بخشد دعا فرمود که ترا و ما را فرط محبت خدا نصیب شود آمین یا رب العالمین ارشاد فرمود
 که معجزه کرامت هم در دوزلی و بنی میشود چنانچه اکثر معجزه آن حضرت که مشهور اند کرامت اند معجزه آنکه بنابر
 سخندی واقع شود و الا کرامت چنانچه از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزه بوقوع آمده اند بعد تواتر
 رسیده از آنها قصه جوگی جیبال نامی معجزه شده که بنی الهند میگفتند و اکثر بنود معتقد شدند معجزه
 آنکه بعامة سوماتان واقعه شود چنانچه قصه صاحب اوراد سیات عشر مشهور است و نیز در عجایب
 دنیادر حدیث آمده که از حضرت علیه السلام و نیست باز فرمود که عجایب غرائب خداست از حدیث
 است در حدیث آمده که بعضی مومن دعاها میکنند و فرشتگان سفارش مینمایند حکم است شود که ما میمکن
 لیکن من بخیر هم که دعا او حاصل شود تا دعا کرده باشد چنانچه مولوی روم با وجود که تمام شنوی جوار نصیب
 است لکه رویه را شعر است شعر در کند و لطافت و شد بیشتر بهر تقریب سخن بار دیگر
 درین اشنا **سخت** از معنی دو بیت مشکل شنوی **مشنوی** همچون بار بار دیده ام

در سماع شریعت و سماع در احوال مدن

در سماع شریعت و سماع در احوال مدن

در سماع شریعت و سماع در احوال مدن

بهشت بهشت و قالبت به ام کور کورانه مرد در کربلا تانیقی چون میان در بلا پرسید ارشاد شد
 تا برکے است که تا وقتیکه مثل سید خود حسین علیه السلام در بلا نیقی اندھا دهن مرد فرمود که اهل تنایخ
 میگویند که آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میرود نمیگویند که سبزه شدند پس حقیقت خود را
 به بین که از لطف و علقه و غیره چرا چاشته باز فرمود که اول غذا از چه بود برنج با گندم و همچنین گشت
 و غیره و او شان را غذا از چه و چه باز فرمود که گندم سبزه شد سبزه باز گندم میشود و باز
 فرمود همه اولیا را بسط دست میدهند که حقیقت خود را معاین میشوند پس از آن آخالات را دیده میشود
 بلکه آنحالت خود میگویند باز فرمود سخن دیگر هم است فقی صوفیه را حالب میشود که آنرا انقطاع انانیت
 گویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس آخال یعنی آن ذات بے مثال خود بخود میگویند که من
 انم که بچندین حال شده ام بشوم و ظهورات تنوعه رزم ارشاد شد و وقتیکه مرزا منظر نکاح کرد
 بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خوانده بودند تا چشم تو دیدم ز دل تیرگی
 ماطاقت تبار دو بیمار نداریم در جواب سایه ارشاد کرد که خضاب سرخ آنحضرت هم گاهی
 کرده بودند اگر چه در ریش مبارک زیاده از سبست موسفید نشده بود البلی بکر هم کرد و دیگران
 و این خضاب نیل هم سیاه نیست بلکه سرخ باشد و نهی خضاب ریشه ارشاد شد مگر حضرت
 امام حسن علیه السلام خضاب سیاه کرده بعضی گفته اند آن حضرت را حدیث نهی معلوم نبود بعضی
 گفته اند که بنا بر عورات میکرد و انهم مثل خبک در عیب کافران جایز می تواند بود باز فرمود در حدیث
 آمده که سر ادیل دوسه بار آنحضرت پوشیده و لنا را حکم کرد و پسند فرمود هیچ است در تذکره -
 ارشاد شد گرچه این بطرف کو سبک است تو به ام غذا گلهکارت ارشاد شد
 که گلستان آنرا گویند گلهای هر قسم باشند بوستان آنکه گلهای قابل بو باشند و باغ آنکه در جهت
 کلات باشند و در جواب سایه ارشاد شد که بر چند قسم است یکی در آن اجزای ارضی زیاده می
 باشند و آنرا مردم کو بی میگویند و میخورند حلال است آنرا بر مرده هم میگویند و نهی بر عجمیانند میگویند
 گاه را میخورند یعنی هم میکنند باز فرمود تند و پر شور و سیست که ساراند و میکشان چه که با بر بسیار

صحیح و مستوفی است
 در شرح و توضیح

خضاب
 ۴۱
 در شرح و توضیح

در شرح و توضیح
 در شرح و توضیح

در شرح و توضیح

و بعض جاها چنانست که بے ایربارش میشود ناگاه نشسته اند و بارچه ترشد در جواب سائیل
ارشاد شد که جن و جنت و جنون از یک ماوه مشتق اند و جن در نعت پوشیدن است یعنی
عقل او را پوشند و نظری آیند و در رخشان یا هم که زمین را از سایه پوشانند در جواب سائیل
ارشاد شد که اشعار عربیه تا مدتی میگفتند حالا از بس پنج سال متروک است تصنیف عربیه
آنست بمجتبه معلوم نشود چنانچه در خاندان ما چنین شده باز فرمود که مثل والد ماجد شخصی
کم بنظر آمد سوائے علوم و کمالات و دیگر ضبط اوقات چنانچه بعد اشرق که می نشست تا دوپهر زانو
بدل میکرد و خارش نمی نمود و آب دهن نمی انداخت نیز رنگی عمر ضمر کرد که شکل جدا جدا آنحضرت
در خواب دیده ام مثل آنحضرت فرمود آری بسیار مشابه جد خود شده ام باز فرمود در نعت اکثر شعرها
گفته ام و هر دو قصیده هم آئیه و یا آئیه والد ماجد را همس کرده ام یعنی سه مضرعه جدید ذکر بید
مجنون شد فرمود انشا کرده بودم ز نازک طبع غیر از خود نایبانی دید و بخت بدید که ایام بی شماری
فرمود والد ماجد اکثر شعر صوفیانه تمییز نمودند الا گاه گاه و من همچنین مگر اشعار فارسی را مولف
کردیم نزد من هستند آنکه مشوق فیض است که بی بار گشت و چون صبح از افق میدید حسرتی که فرمود
که عم من در طب مهارت کمال آهتند رونے در خواب دیدند شخصی میگوید که خدا بیمار است دوا
لن حضرت والد ماجد فرمودند در حدیث آمده که روز قیامت خدا خواهد گفت که من مریض شدم و آنکه
و اگر سینه شدم و نشنه شدم و عریان شدم آب طعام و جامه نداوی بنده گوید خدایا تو منزه بی فرمود
که فلان بنده من بیمار بوده گرسنه بود گویا من بودم هر یک می عرض کند که در حق مخصوص بنده گشت
یا عموم ارشاد شد و اجل رحم همه اند لیکن خوب خاص بهم می آیند درین جهت فرمود
هر چند که والد ماجد ما را بنابر و او طبابت بحسب مصلحت دیگر منع فرموده بودند لیکن خوب چیز است
گویا جان بخشی در وقت طفله بیمار بودم حکیمه نداوی میکرد به شدم والد ماجد آنرا حکم فرمودند
که ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعای کنم هر چند خلافت وضع شریف بود لیکن فرمودند خوش
کرد که نوکر شدم در همون هنگام بلکه شب صد رویه را مع سواری تعیناتی نوکر شد چون آمده عین

نشسته و در نعت و غیره

اشعار عربیه

دینار از کبریا جدا جدا است

نیکو شایان

تو سبب از آنکه از آنجا

نظر داشت و در خواب دیده است

کرد آنحضرت از زبان مبارک فرمود همت شما قاصر بود که بر دنیا آهنگ حقیر گفتا کردید **شخصه** بنابر
 نام فرزند خود آمده مشیری آورد و حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری قفصه سنگ شهر
 شدن بیان کرده شعر خواند **مصراع** سنگ که شد منظور نجم الدین سگان را پر دست
مرید عرض کرد که همین روح نفث ذیه بی روحی در جانوران میباشد فرمودند لیکن ستم
 در ایشان میباشد از توجه بزرگان روح حقیقی در آن سلطنت مینماید چنانچه قسمهای فرمان برداری
 جانداران شهرت و سنگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه گردا گردی گزینند شاید استفاده
 میکرد باشند پس فرمود معلوم میشود که سوای استئید عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگر چه مادر
 آن نمیکند پس قفصه زبانی غلیظه پدر خود و دیگران عاشق شدن مشتربرنی و زوج جابل او و ششش و
 و مردنش زیر خانه اش بیان فرمود پس در جواب **مرید** فرمود که در هر شے معلوم میشود که هر چه
 حقیقی هست مگر بحال ضعف بسبب توجه بزرگ قوی میگردد پس فرمود قریب بود آنچه شریف رسید
 که **فرمود** مردم میان رویت طال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
 مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه خواهد شد ازین قفصه معلوم شد که چیزی از غیب هم میداند
 و قفصه بدو مورد چسبیدن معلوم است و شهر و مکتوب ارشاد شد در قصر هندوان که بدرین
 شاه نقشند قصر علیخان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان اشناخ مگر فرق سمت است بخارا هم
 شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بوعلی قلندر آن هنگام که در دلی بود
 مگسان غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع به شیخ نمود بعد اصرار بسیار اعلام بنام مگسان نوشت بر در
 شاه شهر آذربایجان ساخت میگویند جوق جوق گیسو بیرون شدند لیکن در شهر و با عظمت شد چنانکه
 شیخ هم از شهر بعد از واقعه بیرون رفت **شخصه** پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
 الکه و پریش و دیگر چند اسم ایا که بعد از آن آن شخص گفت که اگر مردم بگویم فرمود چه معنای
مرید عرض کرد که در شرح ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر بمعنی نامهای که در شرح شریف آمده می
 گفت چنانچه خدا و جهان آفرین در ترکی تنگری تعالی و نیز هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

آوردن مشیری بنابر نام

گفتند جانوران

کرامت شاه بوعلی قلندر در دفع مگسان از شهر دلی

نام خدا در زبان هندی

بصفات کمال باشد در اهل بخت مصافقه نیست مرد می عرض کرد و ارباب صوفیه غفای مغرب
و غیره دیده بسیار تا آنها نهاده اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزدیک حکما چیره بای که
موثر اند یا آسمانی باشند یا ارضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی خرج بعض نمایندگان
فعل عجیب صادر میشود درین رعایت نجوم و غیره بسیار ضروری افتد چون تسخیر شیر مثلاً میخ چون در
اسد طالع باشد در آن زیان تصویر شیر بکنند رام شود چنان با مناسبات مثل طلوع و غیره را طلسم
گویند علم نجوم و علم حال زمین ضرورت پس از جهت رعایت نجوم و اوقات معین و شکل معین می
شناسد بنده و دانسته و چون قوس ارضی را با قوای ارضی بیامیزند از این پنج گویند چنانچه جانوران
چارپایی که کشتل باشد بر لای دفع آنها اگر پاد و دهنوره را گولی بسته در روغن چراغ انداخته روشن
کنند میرزا یا بیرون روند با امتحان آمده و غیره اسکندریه در طالع عظیم کتابست که امتحان طلسم کشید
و امتحان پنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشد چون بیامیزند غرض حاصل شود سحر سه قسم است
اول آنکه تسخیر روحانیات کو اکثراً دعوات آنها و صناعات بسیار علم دعوت همین بود دعوت هر
یک از میخ و زهره جداست و دخنه هر یک هم جدا در بعضی گوگل و بعضی لوبان این سریانی است
در شرع شریف اکثر آنها منع اند قریب بشارک دیگر سحر هندی است تسخیر بر بی عبارت از
روح مردگانست که اینجا آمده کیفیات اینجا برده مگر مرده قوی القلب شرارت پیشه نباشد اندیشه
تیز و تند ان بخواندن نامهای شیاطین و انس و نهادادن بهوگ از قبیل خوشبو و طعام و غیره که شیطان
بزور تابع خود بعضی ارواح فشیه را اکثر آنها که با جانوران ضعیف و پتیر بهو خج و غیف متناسب تمام اند
کشیده میکنند و نیز بر بسیارید یعنی استخوان صلب مرده را آورده انس و نهامی خوانند حاضر بشود
پس بهوگ میدهند تا بجای میگرد و باعتبار جلدی تاثیر از سحر سابق فضل و باعتبار دوام هم چون فضل
باشد شدت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب کشتن آدم که موته میگویند تعلق از زمین
است قسم سیوم آنکه از ضعف از بهر دود و تاثیر مگر در جاهای مباح جایز است از قبیل طلسم باشد
و تعویذات و غیره چیره دیگر است هنوز هم از ما مردم آموخته اند شعبده هم از قسم و است ؟ ؟ ؟

اشهرت و شرف و جاه

تسکین و آرامش

تسکین و آرامش

تسکین و آرامش

تسکین و آرامش

تسکین و آرامش

تسکین و آرامش

تسکین و آرامش

قسم پنجم هم که نادرا وجود است سحر با بلی حقیقتش آنکه شخص قوی تاثیر در نفس طالب ملکة یعنی
 قوت پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت لغزت در عالم کند بطلست و خجاست مقرون باشد
 و قوتی که در و حادث شده قوت جنبه منطلمه باشد و لازم چو بذات گردد که هیچ طاعت بدل
 بنور انیت و طهارت نگردد و این سحر را خود از باروت و باروت در آنها قوت جنبه مدعونه پیدا شده
 بود و هر که میخواهند القاء میکردند آخر آنها را خجاست خواهد شد مگر نمونه در دین موجود که در فارسی نظر
 گفتار نامند هر چند خجاست ظلمت بسیار دارد مگر بنا بر دفع مضرت مثل سحر آموختن جایز اصطلاح قسم
 اول از سحر دعوت اسماء الهیت که مناسبت با مطالب بزمیه دارند و شرایط ترک حیوانات درین
 دعوت گاه هر شیخ روحانیات کو اکب خیر می آمیزند لیکن فرق در این شیخ و درین شیخ آنست که در این شیخ
 التجا بار داج کو اکب بود و درین شیخ التجا حضرت حق است اسماء او تعالی و در آن اسماء حکم رانی بر ارواح کو
 کردن و از آن مایه دعوتستن آری مناسبت آن اسماء و آن دعوت بروحانیات بعضی کو اکب یا فین
 و در شرایط دعوات موافق بآن کوکب بعمل آوردن در وقت ساعت آن کوکب شستن و خواندن
 در کار میباشد نمونه شیخ اوربیه اصطلاح قسم ثانی از شیخ دعوت اسماء با سوکلات است و
 شیخ چون بواسطه آن اسماء درین جا هم فرق در میان شیخین هم همان است و این شیخ شبانه شیخ
 سلیمان است چنانکه آن نمونه از شیخ درین اصطلاح قسم سوم نفوس اعلمه و اسماء و آیات یا پر کردن قرع است
 و ششانات حرفی و قدری مناسبت اسماء و آیات با مطالب آیتن بعضی قوات ارجینه مثل فند
 و آوند مخصوص از باب نیز ثقات هم درین شال است و اصطلاح قسم پنجم توسل به ارواح انبیاء
 اولیاء و ائمه الهیت عظام که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت و ایام مستحضره لازم که سبب
 آن لغزت در عالم از قبیل سلب امر من و تشکین اوجاع و شیخ جمادات و حیوانات و درین امر شهادت
 ارواح طیبیه و فائده خواندن و بخشیدن ثواب بار داج ایشان خصوصا آخر شب مجرب است و گاهی
 این استفاده از شیخ نموده هم میباشد و امر و زاین معنی کالمعدوم است و در هر یک که درین روزها
 فیضان این قوت از آنها مجرب و معمول است پنج روح میار که اند اول روح رسول و دوم روح حضرت

قسم پنجم سحر با بلی

اصطلاح قسم اول

اصطلاح قسم ثانی

قسم سوم

اصطلاح قسم پنجم

نوع اول از داج که از سحر و سحر

مر قنصی علی و سیوم روح حضرت غوث الاعظم چهارم روح حضرت بهاء الدین نقشبند پنجم روح حضرت
 معین الدین چشتی دین اشافر مود شش رادیده ام با نجم الدین کبریا و راسوخ شده بود بار بار
 تجربه شد فرید والد ماجد در سلسله کبرویه بود از خلیفه پرسید که حال شما چگونه است عرض کرد که تجلیات
 زیاده شد چنانچه تمام بدن منقب میگردد ارشاد شد که بنابر روح مرده بر قبر چراغ روشن نباید
 کرد باعث لعنت هست و در شادی و غیره بنابر غرض دیگر بجای است در شبات و غیره روشنی
 نباید کرد که عمل هذا مغذ از مشربین است در جواب سایل ارشاد شد که نزدیک ابی حنیفه در
 موسم طویل وقت عصر در چهار دهم گهزی روز باقی مانده و نرد شافعی و مالک و احمد ابو یوسف از ش
 گهزی میشود ارشاد شد که بالفعل در که بنائی سلطان مراد شاه روم که در سنه یک هزار شانزده کرده
 درست است در جواب سایل ارشاد شد که بر خجین که در و کلام اسد باشد سوار شدن جایز است اما
 احتیاط کند که حل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و زبر سر نهادن نیز بر لب حفاظت جایز است
 نزد ابی حنیفه در تذکره ارشاد شد که از بالای مناره قطب صاحب که هفت منزل بود حالا هم شش
 باقی است فقیر همیشه می جست و ضعیف میگردد که جامه اش که بسیار دراز و گهوار بود به واسطه
 شرو و نیز کمال زیرکی میکرد که هر که رویه باومی نمود که برای رویه می جست در میان خلایق که بخوبی
 ممت از بنی شدند همون کس را میگفت چنانچه بچشم خود دیده ام ذکر دیوگان بود ارشاد شد
 للجنون فقول در کشمیر دیوانه بود هر که امید دید و قابل می فهمید میگفت بیاید چون مردم قریب
 میشدند میگفت بنشینند علی و معاویه در خبگ اند صلح نمایم دیوانه آمد و گفت یا حضرت الله حرمی
 ارشاد کرد بمن بدهید مردم خواستند که او را تو پنج نمایند فرمود که ای این حویلی همراه قلعه بادشاه
 است هرگاه تو قلعه خواهی گرفت حویلی هم خواهم داد گفت سال آینده قلعه خواهم گرفت فرمود
 پس گفت یکسال کجا نام فرمود بر مناره جامع مسجد که بلندترین جاهاست پس استغفار کرد ارشاد شد
 شد که در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد سئله فرمود که مطابق شافعی برآمد ارشاد شد
 که شبیه در سحر جامع شکر کرده بودم که سی و پنج یا ترا کج مع انجماعت حفاظ میخواندند چون ویت

در شرف کوفت جانم توبه بخواست
 است

در شرف کوفت جانم توبه بخواست
 در شرف کوفت جانم توبه بخواست

در شرف کوفت جانم توبه بخواست
 در شرف کوفت جانم توبه بخواست

در شرف کوفت جانم توبه بخواست
 در شرف کوفت جانم توبه بخواست

ماه رمضان بسبب تقویم و غیره مشتبه بود مردم بر آن پرسش مسئله می آمدند و در دقح بسیاری شد
 ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع و نبودن غمام فقها جم غفیر شرط کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
 که شخصی از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمان عرص
 کرداری پس آنحضرت فرمود منادی بکنیه که فرزند زاده دارند علما تا بیل میکنند که در برابر دیت یک
 شش هفت است اگر چه در حدیث مطلق آمده و جماعت کثیر را حضرت ابو یوسف پنجاه و دیگران بیست
 و سبب پنج هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر دانند و باز فرمود جایگاه مردم دیده از روزه باید
 داشت باز فرمود حال اگر است حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
 و عید الفصحی باشد جائز همیشه چنین بوده آمده امسال موافق تقویم ماه در تحت الشعاع بعد یکپاس
 شب بر خواهد آمد و در پنج هفتم قطعاً بنود هرگز کسی بخویند این امر نیک و دیگر ماه را دیدند در جواب
 سائیل ارشاد شد که کلام الله بطور تراویح بعد و تراویح اگر عمد خواند مکره است و الا لا و کلام الله بهر دو طور
 درست ارشاد شد بجزیره زاده خاندوران خان یعنی دختر مصمصام الدوله کاری کرد که چند هزار
 روپیه که بمیراث یافته بود شادی نگردد و در طیاری سجد قدم شریف خرج نمود باز فرمود که در نکاح هر پنج
 حکم جاری است یعنی آنکه اگر نلیبه شهوت باشد چنانکه ترس زن او واجب است بشرط استطاعت و تنظاف
 آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدر و زنده در پس دوا می کسر شهوت بخورد و همچو صوم مگر سبطل
 شهوت نبود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدر و در پس سنت است از جمله شش عشره
 که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلوة و اگر غنی باشد و میداند که اتلاف حق زن خواهد شد یا
 برای قصه اندیشه زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقوی و زهد
 مشغول است و گمان غالب دارد اگر نکاح خواهند کرد درین چیز مانع و نخواهد پس مکره است
 و اگر زنی در نکاح دارد و مقدر و زاید دارد و دلش مایل به تفنن است و در تجدید نکاح توقع دارد و
 اطمینان بهم از خود بهم رسد که در صورت تعدد زوجات عدل و مساوات خواهد هم کرد و میلان تمام
 یکجانب نخواهد نمود پس مباح است اگر دویم سیوم چهارم کند و نخواستار دگر نراند باشد بیوه و والی دارش

این حدیث در
 مسند احمد
 و ترمذی
 و ابن ماجه
 و بیهقی
 و غیره
 آمده است

ندارد که قیام نیفتد او تواند نمود و این کس او را در خانه خود نگاه دارد و کار خدمت از وی گرفته
 نهاد خوراک پوشاک او نماید و می ترسد که میاداد خلوت یا جلوت بجز اولت کار بارست و تعجیل
 بشهوت یا زنا واقع خواهد شد درین صورت نتایج تنجیب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد
 بسیار خوبست چنانچه در کتب بلوک نوشته اند که در بی بود که میان قوم خود عهد کرده بود که سوا
 خانه بادشاه چیز سے نذر و بوقت فرصت بر بام بادشاه رفت دید که بیدار است و بازن خود گفتگو
 میکنند درین میان رنشن سخن که خدای دخترک بمیان آورد بادشاه گفت از شاهان گرد پیش ننگ
 دارم ایندانی خواهم که ببادشاه دین دهم رنشن پرسید که بچطور خواهی دریافت گفت کسیکه سال
 تکبیر و لش فوت نکند الا بعد ربلا شبه صالح خواهد بود فردا منادی خواهم کرد چنانچه کرد این کس قصه
 در مسجد افتاده بود هرگز تکبیر اول فوت نکرده و سوله دزد کسی پیدا نشد که یکسال تکبیر و لش
 فوت نشده باشد بادشاه از انظر لذر کرد و سواری تا مسجد رسید بعد کلمه کلام تقطیع و تکریم پسند
 کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و فقه خود بیان کرده و قبول نکرد و باز فرمود
 لیت همیشه گردان میباشد این گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشا الله تعالی و دست خواهر
 شد پس قصه حضرت احمد جام ارشاد شد یعنی در ابتدا کسی رجوع نیکر و پس فرد و ران راست
 ساخته فرو میداد تا آنکه لذت پذیر شدند و مرید گشتند و شهر گشتند پس فرمود بعضی اوقات از
 مرید هم پیر را فایده میرسد پس قصه متفق شدن چند کسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن چنان
 و کرامت قم باذن الله و شهره اسل و مرید شدنش شخصی و کارش تمام شدن و چند کرامت
 کذای ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخدا رسیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر
 توفیق گویند و بر عکس آن خذلان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر پیچیده شده بود روزی
 پیرشان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذشته بجای مدعو گشته بود چون طعام اقسام در آنجا بود
 شاه بهیکه نصف حصه از جمیع فقره گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد انابل
 عیال خود گفت چنان نمایان از اجالت گشته بودم طعام کلین من بخت طعام بسیار فلان فقیری آورد و انستم که شما

نشد صدق گفتن

نشد شاه بزرگ

نشد شاه بزرگ

فرستاده باشند بشنیدن این خبر خوشدل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده نگاشته کرده
 فرمود بر دکارت ساختم آنان باز فضل الهی بکار او شد که با و شاه و روشن الدوله مرید و معتقد گشتند و
 فی الواقع مرد صاحب کمال بود و روئیس سواره جهان بکمال چشم و خدمت میگذاشت عموئیه بنده در
 جرگه ناشاران و دنیا و از آن مصافحه شاه صاحب نموزند هر دو دست شاه گرفته پرسید و در گرفته
 و احوال حسب نسب بکار استفسار کرده بعد دریافت فرزندیت شاه عبدالرحیم فرمود زرد را گرفتم
 ارشاد شد که مجنون عاشق بیلی مشغوب میگفت در حالت جنون میگویی من نماز میکنم چون
 یا و بیلی می آید معلوم میکنم که چند رکعت گذارده ام مرد سلمان بود بیلی هم سلسله هر دو از یک قبیلته
 عامره حضرت امام حسین علیه السلام را دیده دیگر روایات کو که و غیره غلط میگویند اگر چه بصحبت نرسیده
 که عند السوال گفته بود حق بیلی باشد شعری عاشقانه خوانده فرمود شیعی بود که هرگاه چنین شعر بخواند
 چه گفت امر در روزه راستی کرده ام ارشاد شد که سابق بر سکه صورت با و شاه میکنند اول ده ساله ام سکه
 نه زو از سلاطین بنی امیه بود بعد حسب ارشاد فرمود که هر آتم حبیبه دو هزار و دصد و چند روپیه
 بود زیاده ازین مهر در حضور آنحضرت ثبوت نرسیده و معمول فاندان من دو هزار روپیه بود چرا که قدر
 از آنوقت کمتر باشد و اصل مهر مثل هم یافته میشود که آنحضرت در وقت خلج دیگر حضرت عثمان غنی فرمود
 بود که مثلما ارشاد شد عرس کلان درین ماه مبارک اند تا پنج سیوم عرس حضرت فاطمه و در شانز
 دهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی تا پنج نوزدهم زخمی شدند و در شب بستم یکم رحلت فرمودند
 عرس نصیر الدین چراغ دلی بروز عرس حضرت عایشه ارشاد شد که در هر نفع که چهار پشت منفی
 میگردد فن بسیار کامل میشود چنانچه حضرت بوسفت چهار پشت بنی بود تعریف او درین امر بسیار آید
 بنابر تصدیق مرید فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر سیطوری ماند باز فرمود که پنج پشت از
 سعین الدین تا نصیر الدین اگر چه رنگ مختلف داشت لیکن در مرجعیت خلق و شهره و قوت حالات
 یکبهورانده این امر نادر است پنج سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشاد شد که عمل قواب و زیر بنوا
 و اما حرکت نگشته اگر چه دار الرفض است تجربه رسیده که مثل ایشان بسیار برکت است لیکن از

عاشق بیلی مجنون که در سلاطین بودند

در هر آتم حبیبه

اصحیت هر مثل

نزد عرس کلان

پنج پشت یک فن کمتر

انگیزان کثر عند التذکره مولانا عبد العلی و طلب آصف الدوله و غیره ارشاد شد که اگر
 مارا غازی الدین حیدر بلا منصب جاگیر طلبید بروم بشرطیکه متعزض نشود و انشاء الله الغریز خلقه
 را هدایت شود تقاریر خود را مبدل سازم یعنی تقاریر نو کنم مقبول همه باشد و و فرقیه گردند و دین
 حق اختیار کنند یا ز فرمود که از قتل خود هم حالانی هر اسم بگریم بیکه در صورت شهادت بر لئ
 کاریکه منظور است فوت گردد و تقریبه ارشاد شد که در حویلی خان دور اتخان که مشتهر به
 کالامحل است بود خرابی شهرکنه من بعد من هم چندے قیام کرده بودم در آن اجنه بودند و -
 بساکنان ایذا میرسانید چنانچه با من طاقی شدند گفتیم که اگر شما را و اتباع ما را ایذا نخواهند داد
 من هم بشما کاری ندارم والا غیره ضرورت خواهد بود که از آن باز چندان ایذا نماند و دادند بیک مرد
 ولایتی را بسیار ایذا داده بودند بگریز اب پنجاب علی خان که در عمل انگیز خرید عجب کاس
 کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر می آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب نهان کنند
 چند بار همین کردند آخر گداشتند در تقریری ارشاد شد که اناب کم خوردن مردم زبان آور
 یباید چنانچه سنائی گفته شعر ذهن مہندی نطق عربی بود از کم خوری و کم آبی
 تذکره مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صدیقیت داذکنبل و معلوم میشود که بسیار
 عالم کامل بود ارشاد شد که هر قوم را ذهن در هر نفسی میباشد چنانچه ذهن بنودان و ذوق جفا
 خوب است و ذهن اهل فرنگ در صنعت و صنایع بخوبی و ریاضیات خوب است اگر چه در تالیف و تفسیر
 و الهیات و طبعیات کم میفهمند الا ماشاء الله در جواب سائلی ارشاد شد که یہودی در عہد قہوان
 و مشہد بسیار اند و در عرب ہم میباشد ارشاد شد اسطو صاحب الولوجیا و افلاطون در
 فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یہودیہ در حق مغیب و ادراحتی مغیب خود شاید که عیسے
 باشد گفته بود برای ناقصانست نہ برای کاملان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مردک محض طبیب
 بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود لہجہ افغانان بدست و اللسان شان از ہندی
 و فارسی برآمده تنگ پروانه را و دیو اچراغ را و دودی خوری چنانچه ملک ایشان بامین ہند و

در حوالہ محل و محل

از ذکر در آن زبان آید می باشد
 و قوم از آن در یک فن می باشد

در اسطر

در جالینوس

ولایت است بآن هم بخوان و ستور همه جا همین است بحسب تدکرة ارشاد شده که مژ را بمیدل راتوب
مضمون در تقریر این بدست آمده تا انبه نویباغ اندا آورد اسرار قدم جمله باطهار آرد
اهل دقش خج حقیقت نمود مولاکل که دو انبیاء آورد فرمود حکما گفته اند دو میوه است که هر سه
حاصله لذت پذیر میشوند سبب ولایت وانبه در هند که چشم از رنگ مشام از بو زبان از ذائقه -
ارشاد اصول چند است زراعت و صناعت و تجارت باقی متفرع برین ارشاد شد
نمود برین ملک فقط نسب است و در دلالت حرفه هم میگردد ارشاد شد اگر چه اهل ولایت کنیکر
زادگی را عار میداند لیکن چندان در قرابت پاس آن نمیکنند باز ارشاد شد اباحا و تاجان
که در جنگ شاهنشاه زخمی شده بود و در مقدمه مصداقه از طماس و کیل سخن بی غرض شنیدیم
را کار کرده زهر خورده مرده بود رسید بود و همیشه زاده اش منصور علیخان نخل بود در ولایت مغلان
به تلق تمام از سادات ذخیره خواهند الیشان به نیت سید کردن قوم که اکثر باعتبار اقامه در اینجا سادات
میشوند و دختران خود بشغول میدهند ارشاد شد که خوش گفته کسی میخواهی زراعت کن
که خوش گفت آنکه گفت بزای تلاش زراعت و ثلث دیگر هم زراعت بزای که در عربی عین زرا
را میگویی چون در هنگام مشی بانواب فیض محمودان و غیره امر ملاقی میگشت و اکثر از سوارها
فرو داده مصافحه می نمودند و بعضی مشاعت هم میکردند و سوارانی شدند فرمود ازین مرض که
باعث مشی است تکلیف نسبت دیگر امراض زیاد می یابیم باز فرمود ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ شمر
ماد مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق او بصورت دست و پا چهار سواشدیم
باز فرمود هر چه رضای اوست بهتر اشاعه شود چون طبع خواهد از من سلطان دین ۱۰
خاک بر فرق قناعت بعد ازین حضرت ملی کشف دین داد جنت من است که آباد باد
است چون ذات ارم اند صفات حرها الله عن اکاد ثبات گر شوند و قفه این بوستان
که شود طایف هندوستان قبه اسلام شده در جهان بسته اوقیه هفت آسمان
ساکن او جمله بزرگان دین گوشه بگوشه هم ارکان دین مسجد جامع فیض اله
زمزمه کنند و تا جایگاه عرض از خطبه بیت الهی

بر سر تخت گرفت شهری در نه سقفش سها تا زمین نصف شده جمله ستونهای دین
 شکل مناره چو ستونی شک از پی سقف فلک شیشه رنگ سقف ساکن کنی شد بگون
 در نه آن ساخته سنگین ستون تاج سپهرش اوج بگردن یافت گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت
 سنگ می از بس که بخورشید روز ز خورشید عباسی نمود ماه غنچه همه شب تا سحر
 کز سر صحتش غله دار می زان قله هر بار که دار لے داد برق ز جاجست دگر یافتاد
 از پی بر رفتن هفت آسمان کرده زمین تا فلک نرد بان مسجد جامع ز درون چون پشت
 حوض زیرین شده کوثر شست در کمر سنگ میان دو کوه آب گهر صفوت دریا شکوه
 در تیر آتش صفارنگ خرد کور تواند بدل شب مشهور موج بلبش که رسد تا ماه
 باز دهد آب به ابر سیاه سیل می آهنگ به کسار کرد کوه تیر دامن استار کرد
 بعد مشی که تشریف آورده استراحت فرمودند شاهزاده مرزا محمد جان تشریف فرما بودند
 زیر چارپائی نشستند ارشاد شد که بنده معذرت معاف فرمایند و نیز خدمتگار بر لے
 مالش اعضا که مانده شده ام بالائی چارپائی خواهد نشست تعلیم کاری گران معاف شاهزاده
 بتواضع پیش آمده از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواسته موقوف
 داشتند درین اثنا حافظی دارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیده ام که چیزی با دار
 خوش میفرمایند مشتاقم لیکن اگر موافق مزاج منده نخواهد بود منع خواهم کرد معاف خواهند شد
 و تنگ خواهند شد باز بفریدے ارشاد شد که چیزے از کلمات الصادقین که از حال صلحا
 دہلی نوشته بخوان آنم بد شعار تعریف دہلی که سابق نقل نموده خواند شباش شده بحافظ صاحب
 فرمود بخوانید او شان التماس کردند کہ رعب غالب شد جرات نمی یابیم فرمود سابق شعر را بخوان
 اید جلے رعب نیست چنانچه حافظ صاحب دو چهار غزل خواندند کیفیت دست داد کہ روزے
 با و الحمد لله علی ذالک از شخصی فرمود ساچن ترکی است بمعنی بری ارشاد شد در حدیث
 آمده تحفة المرئیۃ الزاہر یعنی تحفة زن زیارت کننده روحن انداختن است در موی سرش و تحفة

مردن را بر عود و مجروح و همه خوش بود در حکم همین است فریدی سوال کرد که این جوئی محدث جزا قاضی
 و انکار با وجود و نور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت ارشاد شد بعضی روایات ضعیفه در مقدمه
 اعمال محدثین صحیح ندارند هیچ و بے اصل اند یا مردم نسبت با حضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر
 میکردیم همچنین بعضی وجوہات دیگر غرض که بعضی هم گفتند درین صورت با هر دو جانب صوابی
 باشد نماز جنازه حضرت این جوئی خوانده بود حسب تذکره ارشاد شد که چون در شهر کهنه بودم
 بسیار از رفقا و مشایخ و برادران حسود و تکلیفنا می کشیدم چنانچه بعضی قریب خانه تا تفریه بر سقفت
 میکردند و تیرا دست بهم میزدند و روزی فاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرات قرآن
 شعر حافظ شیرازی در گوی نیکبانی ما را گذر ندادند و در تونی پسندی تفسیر کون قضا را
 خواند و بعضی وقت ها آوازهای میزدند که قرات شنبه شود و روزی مولوی نذر محمد صاحب
 که محتسب مدائش شهر بود با لصد شش صد مغل خانه جنگ همراه داشت معتقد جناب جدم چنانچه با
 وجود بسیار سفر باز قصد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اید حالا سیر انفسی کنید چنانچه از
 من میفرمودند که امروز هر چند قصد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبله گاهی بتایخ هفتم محرم درین
 تسه و گفتند که ما شریک شام شده می کشیم قضا را جناب قبله گاهی فرمودند که در سال آئیده رافضی
 در شهر باخو اہم ماند چنانچه یمنین شد و رانی قتل کرد یا ز فرمود مولوی نذر محمد امر معرفت بسیار
 میکرد چنانچه حق راجه فلان را شکست و در مقدمه دست شستن از آرد و خواب و زیر سخت
 گوی ما کرد باز فرمود در مقدمه آرد به برادر دم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود چون تذکره
 شایخ زمان و مردم طاعن که در مقدمه سماع بر پیران کبار بنمایند در میان شد ارشاد شد که در مقدمه
 قلیل ترک اولی یا خطای اجتهاد بے وقوع آمده باشد طعن خوب نیست در هر مقدمه خصوصاً
 طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود که شاه عبداللطیف گجراتی را کہ لفظ بادشاہ عالمگیر اورا
 بلفظ پیر می نویسد که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیہ دعوی معیتش بنمایند ان
 خود بنمایند داخل حلقه شاه محمد معصوم بلا شبهه میشد لیکن معیت ثابت نیست چون از دکن رفت.

بادشاه نهشت که اشتیاق قدس بوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
 آمدن شما قیاسی است ما را دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم چنین بودند مؤلفی اعتقاد با اولیای
 گیار دست خواهد داد هر یک عرض کرد که مقدمه معراج از شکم و براق و سدره این راهبین یعنی
 ظاهر و باطن و غیره اعتقاد باید کرد یا مرد و معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
 مقتضای ظاهری را ثابت بکنید تا دلیل باید انکاش است مگر آنکه اسرار را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
 رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و دیدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد باین طریق آنچه
 بدین ماند باز فرمود بعضی مقتضای هم بطور سبب راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
 تشکیک عامیان میشود سرنگوید **۵** هر که که حقیقتش یاد شد او بین ترا سپهر بینا در شد
 ناگوید که بر شد احمد فلک سرنگوید فلک با حمد و رشده طافت نیست که تفصیل معنی این گفته
 آید که هم راست گفته و خلان ظاهر شده و در جواب سبیلی ارشاد شد که اگر کسی برای انظار
 اسلام یا طلب علم یا درو یا راناراض ساخته هجرت نماید جایز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند
 جاسک عرش بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسی
 گفت که شخصی در لکهنو یک و پیه را شاهزاده حال مینو دپس فرمود که نعوذ بالله بدنام کننده
 نگو نام چند پس شخصی گفت فلان بزرگ راهم حال می آید ارشاد فرمود که هر که مشق درو
 میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور احمد نامی از متوسلمان حضرت والد را
 که نقشبنده بودند و در انکار سماع اصرار داشتند بلکه میگفتند که شیطان در دبر انگشت
 مینماید و حضرت والد را بعد میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشوند خلایط طریق است
 و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشایخ فنان بزرگ چچا پیر مولوی فخر الدین صاحب
 از جهت ارتباط قدیم پشتیت بمدرس و والد را بعد برگاهیکه می آمدند فروکش میشدند و موعود
 و سماع بودند و در مدرس شریف بلکه مسجد و محسن مسجد سماع بی مزامیر شیندند و وجد و شور و
 میکردند و چون میفرمودند که من فرامیرم خواهم شنید پس مکانه قریب مدرس که از خال من

حافظ نور احمد

لاذنی خانم بن فلان را طلبیده ام مرارها کردند چون به تحقیق پیوست همون وقت آن دیگر مرده بود
 و این زنکه را قوت حواس بالکل شده یعنی خزه طعام داغها همه فراموش کرده بود گویا آن
 زن نمائنده و چیره پائے ترین بسیار میخورد اگر چه دوسه سال نیست لیکن بحساب مامورده بود که همه
 آشورات و سکنات و خوش لهجگی و فطانت و سخن چینی نمائنده قصه دیگر قبل هوش خود هم
 همچنین نقل فرمود مرید می عرض کند که شریعت محمدی چرا اکل شرایع باشد ارشاد شد
 و جهش است که در دیگر شرایع کماذ خصوصیات است و اتمت خاص و زمان مصلحت آن وقت
 بود که اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود و درین شریعت کماذ مصلحت نوع انسانست
 پس تخصیص اوقات و استعداد است خاص نباشد بلکه بر سائے هرامت از فرض و ذواخل و سنت
 به تشدد و سهولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد و این وقت ضعف است تفصیلش
 گفتن نمی توانم در جواب شخصی ارشاد شد که خرید و بیع مسلم جایز نیست مگر کافران حربی
 مثل کوهیان و سکهان بطریق ادلی و ترو بعضی بیع ذمی هم جایز و خانه زاده لیکن کثیر کے یعنی غلام
 شخصی و کثیر شخصی که فدای شده فرزندان تابع کثیر خواهند بود مال ایشان هم اکثر آزاد
 نموده مگر لفظ موافق زنی ایشان واجب مالک خواهد شد در جواب مرید می ارشاد شد که حاصل
 معنی لا شفاء فی آخر ام در حدیث آمده است مگر آخرت روزی پیشاب شتر مر لفظی را فرموده بود
 مگر شاید مراد حرام خمر و شراب باشد پس فرمود علما تجویز آن هم عن الطن شفای قومی کرده اند
 پس فرمود که شاید مرید می عرض کند که جناب مولوی فخر الدین صاحب بازم میگویند که شیعی شنی
 شنی سید استند مرید هم شیعی را میگویند ارشاد شد آئے کلمات موافقت شیعی البته میگفتند
 و مرید هم میگویند از من که بسیار محبت دینی تکلفی بود و من به پرسیدم گفتند در بعضی موافقتشان
 که رفتن مکان امام باڑه و نذر یکدوپیه و سبیل آب راه تغریه و غیره ایشان موافق میشوند و بیعت
 میگویند و از سبب تبر اوست بردار میگردد اند اگر نامرضی باشد هر چه حکم گفتیم باین نیت است غیر
 باز آن مرید گفت که در بیعت طوایفان که هنوز کسب میکردند چه نیت بود فرمود تجویز و غیره

طوالقان کلان بسیار دوست و معتقد و مُرد بودند معلوم نیست کسب خود میکردند یا نمیکردند و دیگر
 نوجوانان شان همه امورات مقررات خود را میکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران ماتحت یعنی
 سلطان المشایخ و غیره داشتند با صفا به اثر ظاهر دریافت ذکر مدح و نام ایشان چشم پر آب میکردند
 و تغیر و ظاهر میگشت چنانچه در بروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
 بعضی چشتیه بیت های مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسرودند عجیب حال ایشان
 بود باز فرمود که مولوی نوح الدین را سوله تغییر چهره و چشمش را در جفا ظاهر نشاندند و گریه را
 نشان بسیار نقص میکردند چنانچه بر لبه همین در بند میکردند که عندالوجده کی دیگر را میکشید
 در بر لبه حضرت می افتند و در آغوش میکردند بلکه میزدند و همین نوع در تراکیج همیشه میکردند
 و عرصه بعید میشد و در بند کرده میخواندند شخصی قبول صورت و خوش آواز را حافظ کنایه بودند
 بیش امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیری تنگ آمده گله ها میکرد پس فرمود در جواب نواب
 محمد سعید خان ارشاد شد که کنیزک دارا کرب بی نکاح جاندار است از کفار نه از مسلم را هم پور
 و لکن و غیره دارا کرب نیست از کلکته تالاهور همه دارا کرب باشند در جواب آن بزرگمرد
 ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند خیال حضرت یوسف نکرد
 گفتن بکر امیت فرمود پس بایستد علی ایشان بر لبه حصول تقوی فرمود **اللهم یا مقلب القلوب**
و الرئوس ثبت قلبی علی دینک طاعتک اللهم انی کفست قلوبها و نکما انت خیر من نزلها
 هفت بار صبح شام میخوانده باشد اکثر مردم از وبا و خوف مرگ شهر را گذاشته بالطرف رفتند ارشاد
 شد منع است **مردی عمر ضکر و که سوله ممنوعات شرعی از آدمیت و وفا بعید است**
 استاد و مرشد و اقربا و اجار را گذاشته رفتن فرمود ایند منع آمده پس فرمود که سابق ازین بیان
 چنین امر در مردم نصبات بسیار میشد چنانچه بزرگ از قضایات و حیدالدین نام از مولوی شام
 صاحب بسیار آشنا بودند و فتنه قتل عام نادر شاه شروع شد شنیدند که نوبت قریب محله مولوی
 صاحب رسیده پس ایشان از مکان خود که جانب شرق بود یکی نمچه بدست گرفته باراده آنگ

هیکند

در بیان خود در زمین

و عای برای حصول تقوی

اگر گشته شدیم خیر و الا همه مولوی صاحب هر چه خواهد شد از اتفاق آنکه با وجود چنین آشوب
 عظیم سلامت رسیده آن مکان هم هنوز بقتل نمانده بود که مرده امن رسید پس هر یک
 عرض کرد که اکثر مردم اراده و فایده و فایده ما حال در نقبات می نمایند چنانچه قصه محبت شیخ مبارک
 الله و وفای شان با وجود مخالفت بسیار خوشوقت گردید و مکرر دعای خیر کرد و مشتاق گردید
 و معنی صدقه ارشاد شد آنچه از جنس طعام یا نقد یا بر تقرب الی الله عموماً نمایند صدقه است
 آنحضرت بنحور و آنچه نیاز بر تقرب مذکور به تخصیص یوم یا شخص نماید بدیهه است بنحور و تا آنکه جمله طعام عموم
 صدقه باشد بلکه بر هفت هشت نوع طعام عموم که صدقه یعنی شود مثل و کثیره و لیمه و نانم برود
 هر یک را ارشاد شد که بسم الله میبری سامری سمر دانا اند و تا تو نیک کرده بر لای بند خون بوی
 فلان را بیده زیر ناف بلکه بجانب پشت بند و بی بسم الله او آدانا اما اسمت سمیری سواها بواها
 سامری سمر دانا اند و تا تو نیک و حروف نهار را بر کلوخ بالیده کلوخ ندبور بر مسه مرض مذکور بالاست
 هر یک عرض کرد ارشاد فرمود که برای تب و لرزه کسی را نوشته ده بسم الله الرحمن الرحیم
 قلنا یا ماکونی فی ذلک و سلامک علی ابراهیم علیه السلام الله الرحمن الرحیم ید الله ان یخفف عنک
 یا غفور بسم الله الرحمن الرحیم ذلک الخفف من ثقلهم و رحمهم یا غفور یا غفور یا غفور
 بسم الله الرحمن الرحیم الا ان یخفف الله عنکم یا غفور ارشاد شد که قصه شمرای که رشته
 خطای در فارسی و سوئمن در هندی گویند و ما هیچ هم فارسی فصیح است یعنی نسبت با حضرت جعفر
 فاطمه نمایند هیچ نیست هر یک را ارشاد شد که برای بند خون بواسیر لا یبقی فی لا تدن
 در سطر اول و در سطر دوم کافه سفید در میان گذاشته تو احه للبشر زیر چارپائی کار و بالائی کاغذ
 مذکور در زمین زند بالائی آن آوندگلی سر پوش کرده بران چارپائی به نشیند بخمسپد برای حاجت
 هر جا که خواهد رود و باز بیاید و نشیند اگر کار دوسته آهمن باشد بهتر هر طور خون که از بدن جاری
 باشد بنده که در هر یک عرض کرد که چون بنده تعویذ یا علی نمی نماید و بهتر نیست شود شمر
 بنحور و باز دل نمیخواهد ارشاد شد نه دعا و او همه یک حکم دارد گاهی میشود و گاهی نمیشود

دلی که اراده میکند

و از حدقه

نوشته بنحور و خون بواسیر

در کوبان

در شویان

عمل برای بند کردن خون بواسیر

در باب فضیلت عاروب گشتی

بنابر حکم خداوند و ادعای هر دو بمقدور عمل باید آورد آئینده اختیار خداست در عدم قبول هم
حکمت است یکی آنکه خدا معطل شود یکی باران خواهد دیکه نخواهد و در هر دو عمل تقارض شود
حسب تذکره ارشاد شد که زنگه در مسجد نبوی عاروب گشتی میکرد ناگاه مرد وقت شب
و نقش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند بر قبر او رفت و نماز جنازه خواند بجهانیه نور سعت
قبر رسید بسبب کدام عمل است عرض کرد از عاروب گشتی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار
آید باز فرمود که عرض کرد فی الواقع در هر چیز حکم تاثیر یکسان است آنچه محسوس است کم عقل
می شناسد و در معقول بسبب عدم تعین تنگتر میشوند خلاصه آنکه بنابر سجا آوردن حکم دوا و دعاسی
باید کرد اعتماد بر خدا است هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعضی امر متعلق بعین کرده است چنانچه موسی
علیه السلام را دروغا است رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز به چنین شد باز بی علاج به
شد باز حکم شد که نزد طبیب برو موسی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کار خدا طایبات
را از ضایع کنی بیکد و بار خلافت هم کردم شخصی عرض کرد که طعام دوم و طوایط برابر است
ارشاد شد که اگر دوم چیز بینوا و حرام است و طوایط زانیه و محش بگر قرض کرده اگر
خواهد بدید حلال خواهد شد گوا داد از همون مال حرام کند جائز است و بقال را که عوض میگردد یا فرد در
را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یار دکنند یا چهار پایه و غیره بدید شخصی پرسید که لقمه دان
در قرض درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند اصح همین است که لقمه باید
داد اگر غلط گوید که معنی تغییر شود مثل آنکه لقمه قرض است و الاستحب ارشاد شد
که وصل ن قبل از خوب نیست اگر چه نماز نمیرود و ارشاد شد که قصه سیف الدین
نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار غمرا و پشیمان خواندی که همسایگان بیدار گشتند

همه شب زود در هر رباره صباشته	همه کن خواب احت من قبل باشته
فرغی در راه اسکان خیال از تیران	هو حال سلطان بدل گدا نشسته
بعد اصلاح فرمود و تراشی بتراشید سرم	بیج از قاعه بیداد نکرد

بوسست برکت ز سر آن ظالم اینقدر بود که پرگاه نکرد
 حسب تذکره ارشاد شد که قالی پیش بزرگے شعرے خواند **شعر**
 مرغ شعر خود بنام خواهم شد تا یوسه زخم بر لب انگه که بخوانی بکپس خوش شد و بیلے دیدن آن شاعر
 بجانہ اش رفت او گفت مرا به بخشایش دعا کرد او را بخشیش رسید پس فرمود که عجیب است
 که این قوم با وجود محبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بے کیفیت پیشوند پس فرمود
 عید گاه ما غریبان کوئے تو انبساط عید دید روئے تو
 صد بلال عید قربانت کنم لے ہلال عید من ابروئے تو
 بازار **ارشاد شد** لیس العید من لیس العید بل العید من امن من الوعید لیس العید
 من ركب المطایا بل العید من غفر له اخطایا **ارشاد شد** کہ صدقہ فطر اگر شکر قوت والدین
 است از طرف غلام لپرت شان ہم ادانمائید و تقدیم اگریدہ مضائقہ نیست عند التذکرہ
ارشاد شد تلح بر سر دار این نکتہ خوش سرائید بکثر شافی سپر سید اقبالین روایت شخص
 آندہ عرض کرد کہ سابق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالا ہر جا کہ میروم کافر
 شدہ می ایم **ارشاد شد** اگر باین یقین تزد بزرگے می رود کہ خلاف تقدیر خواہد کرد از اول
 کافر شدہ می رود و تقدیر چنین است کہ ہر چیہ بخواہی کند چنانچہ قصہ حضرت امام حسین علیہ السلام
 کے میخواستند کہ چنین شود آنحضرت سہ نوبت دعا کردند کہ تقدیم خلافت علی بر ابی بکر شود و
 تقدیم ابابکر شد آنحضرت دعا کرد کہ امت ما ہم قتال و جدال نکنند **ارشاد شد** کہ خواہند کرد
 مقبول نشد **ارشاد شد** کہ در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول ہمیدہ اعتقاد
 باید کرد و باید ہمیدہ کہ نویسنده حال اولیا سوائی کرامت و خرق عادات کے می نویسند **ارشاد شد**
 کہ رفتن عطش خود ہمین کمال است حالا ہمین دعا باید کرد کہ عطش روہ بسیار کسان ہستند کہ بہ
 شکنجہ نشنہ اند باز فریدی **ارشاد شد** کہ یاد داری حالا وصول ہمین دفعہ عطش
 است بسیار سخن بختہ است **ارشاد شد** - انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم کسی است که بروی گناه محال باشد یا وجود استعداد گناه محفوظ کسی که از گناه ممکن
 بود و گویا نشود اول مستلزم محال است دوم ممکن غیر واقع **ارشاد** شد که روضه حضرت
 خوش الاصل که کافی گویند تاریخ یازدهم بادشاه و غیره اکابران شهر جمیع گشته بعد نماز عصر کلام امیر
 و قضای مدحیه و آنچه حضرت خوش در وقت غلبه حالات فرموده اند و شوق انگیز بی مرامیت نامهربان
 پیچانند بعد از آن صاحب بنیاده در میان دیگر دواگردان و مردان نشسته و صاحب حلقه استاد ذکر مبر
 میگویند درین اثنا بعضی را وجد و سوزش هم میشود باز چینی از قبل سابق خوانده آنچه طیار می
 باشد از شل طعام و شیرینی نیاز کرده تقسیم نموده نماز عشا خوانده رخصت میشوند **ارشاد** شد
 شب پانزدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سائر دنیا میشود
 اگر خواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد و بقول مشایخ صد رکعت بعد از الحمد لله قل هو الله یکبار
 پنجاه سلام یا در رکعت یده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص و نیز فرمود که در حدیث منیست که
 آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد از آن چهارده چهارده
 بار سوره الحمد و سوره اخلاص و سوره الفلق و سوره الناس و یکبار ایتة الکرسی و یکبار آیه خزین
 علیکم باعتم خوانده و دعا در حق خود و اقربا خود و احیاء کند و نیز فرمود - که بین یکبار خوانده یک
 دعا در حق خود نه هر که نماید یا زهر بار خوانده یک دعا میگرداند باشد قبول خواهد شد **ارشاد** شد
 که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقدیر میبرم است معلق را داخل نیست مگر در بعضی جای که
 از آن معلق نبود چنانچه فقه انگس که روزینه در تمام سال که چند من بود همه یکبار گرفته تصرف کرد
 یا زیانت **ارشاد** شد زکی انگست که اعتبارات ثلثه را بجز گفتن بقیه لیکن نه از تقریر بنده **ارشاد**
شد المعاصره سبب المناقره **ارشاد** شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
 در هند ولایت نخواهد بود و اهل قصبات را ازین فنون مناسبت نمی باشد مگر مولوی عبدالعلی
 صاحب راجه مدیه پرسید که تجدید بیعت از شیخ واحد آمده **ارشاد** شد که آری اگر خواند
 باشد علان طریقت یا شریعت چیرے کرده باشد واجب است اگر پیروی موجود نبود از خلیفه و مرید

نبرد و...

سیر...

از...

از...

از...

یا هم بطریق انتخاب چنانچه بزرگ بود که از کلاه و دیگر پارچه هر روز بیعت میکرد باز فرمود کتابهای
این مسئله مثل ادب المریدین دیگر اند و این فن دیگر و علم دیگر است که جواب سایلان ارشاد
فرمود که نیت روزه رمضان شریف در روزه نفل و روزه نذر غیر معین تاد و پاس روز است
مگر نیت قضای روزه و روزه نذر معین از شب می باید ارشاد شد که قصه جداجد بنده که
مشهور است از سبب کس شنیده باشم و بسیار مشهور هر چند که تقریر این سخن آتخوان فروشی است
مگر پیش شایان که مرید و مولوی صدر الدین بودند و اینست که خواجه سلطان عامل و ذمه
دار خزانہ بنگالہ کہ مرید خاص و عاشق آنجناب بودند و نعل اسبے خوب کہ بہتر از ان کم میباشد
خریدہ بودند بآئینکہ درین امر بصارت بود آوردند فرمود عیبے قوی دارد کہ زیادہ از سہ روز
نخواست از سبب آنکس بسیار نجابت نمود و قریب تلف رسید پاس خاطرش از عمر نکند بدل ساخت
چنانچہ بحر صنی او ہوندم مرد و تیز فرمود کہ حضرت آدم راجرا از جمیع انبیا حضرت داؤد خوش آمد
سیر آنست کہ او شان را ہم خطائے افتادہ و از ان پشیمان گشتہ ازین جہت مناسب است
باز فرمود کار خانہ خدائے عجیب است بخیال علمائے ظاہر و باہر کس معاملہ جداگانہ میشود
باز فرمود کہ امشب ہمہ آمرزیدہ میشوند مگر آنکس تا کہ توبہ نکند نمی بخشند ہر کہ مشرک باشد
و کشیدہ دارد طوایف و غیرہ زانیان و حقوق والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و شکیر از غایب الدین
فرمود حسن رخ بازار بریدن زلف رشب ہر آنکہ بکادہ بروز ان نہاید
از اسطو پر سید ند کہ افلاطون چگونہ سخن بود گفت بے مبالغہ 'الکفین ما انسان' تاکلہ ارشاد شد
قاعدہ خواندن ہر آنست کہ از آخر خواند چنانچہ در سج گفتم پس از فاروق عثمان جانشین آمد محمد
را ارشاد شد حضرت دہلی کف دین داد جنت ملت کہ آباد باد گر شنود قصہ این بستان
کہ شود طایف ہندوستان فرمود کہ در وقتیکہ خسرو گفتم دہلی بچنین بود کہ بچہ نظام الدین
اولیا سلطان المشائخ موجود بود کہ میگوبند چون آدم داخل غیاث پور میشد حالش دگرگون می
شد حسب کمرہ - فرمود کہ سید حسن رسول نما ہمعصر جد شریف بود و بسیار دوست بلکہ طلبہ

هم میکردند چنانچه روزی بر سرک ملاقات رفتند و بر چارپائی نشستند و گفتند دانستند که پسر ششم
 نامزدان شما ناخوش شوند چه مفرود هرگز ناخوش نخواهند شد چرا که سگ و گربه همیشه بالائی یا
 بر پاهای خراشیده بسیار مخطوفاشد و قوی خوش طبع بود و بسیار بیباک بود چنانچه خوش هم گاه
 بر زبان می آورد و دوست فتنه افتد و انتها بیان میکرد بلکه در خوشی کرامت هم میکرد پس قصه
 سگ و حل شانه را می دوست و هدایت از کو دکان هم بازی میکرد و قصه عالمگیر هم گفت
 یار رسول آمدن گویم که همان تو ام مافقیه می طبعه غوار ریزه خوان تو ام
 بر لب افتاده زبان گرگین سگ ام تشنه جان آرزو مندی کنی از سحر احسان تو ام
 بنزر گے سوال کرد که اعمال سفلی قوی تاثیر و اعمال علوی ظاهرا ضعیف الاثر اند چو
 چیست امرش او شد در شرع شریعت منع استعمال سفلی از جهت نقصان دین است
 نه از جهت انکار تاثیر مثل حرمت اکل سم که تاثیر برش بین است و وجه تاثیر جلد آنت است که احوال
 و تدبیر با سپاسان و غیره زیاد از یاد مشاه و وزیر میداند پس تدبیر از عدالت بدیر می شود
 و تدبیر اندک با سپاسان جلد بخین باید فهمید مثل موافق است ارشاد شد که طریق فرق خطر
 نفسانی و خطر شیطانی چه طرز باید کرد یعنی شیطانی آنت است که سحاح نمیکند و نفسانی سحاح میکند
 اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند و الا فلا مثل اگر چیزی میدهد به نیت خالص خرج مینماید و اگر
 بسمع دریا میدهد که نیت خالص خرج مینماید و نیت بد و خطر نفسانی آنکه سحاح نماید بر رگ برسد
 که کدام است اینهاست مفرود نفسانی چرا که سحاح میکند مثل جنگ اگر نبرد و مرگ باز مفرود و خطر
 نفسانی بشکل دفع می شود جنگ صفت مینماید داد و بدر دهنه مینماید دیگر خلق و دنیا مثل زن و
 فرزند و لباس و اسباب باز مفرود و در اندک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز
 حُرَّتِ الدُّنْيَا كَمَا أَنَّ كُلَّ خَطِيئَةٍ بَارِئٌ مِّنْهُ وَدَرَئِ شَيْطَانٍ تَزُو وَحَضْرَتِ یحییٰ پیغامبر که گاه نفولی
 پیغامبر قصد گناه هم نکرده آمده آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کرده پرسید کیستی گفت
 شیطان مفرود چرا آمده گفت برای شکلی و آن آنت است که بعضی مثل گاو و بهر جانب که میخواهد

سیکشتم و بعضی مثل شهابیادند انھن میں کہ بر این دخل ندارم اما آنکہ او شان را از محبت گمال و چهار
 روز و سال و دو گزری بجاری مستعد میسازم ناگاه خوف الہی غالب میشود و باز منے مانند و گریہ و زاری
 منے نمایند باز فرمود کہ کار شیطان آسانست کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر آمد و تلاوت
 قرآن و علاج دنیا زہد و علاج خلق غفلت مگر علاج نفس دشوار کہ فرمود کہ اعدا عدو و کف نفسک
 آتے بکن جتیک ک ہمیدن علاج آن دشوار ہر چہ خواہد ہرگز نباید داد مگر پردہ شرع
 عجب و حسد و دوام قوی شیطانی است کہ اولیاً را ہم ازان منے برد چہ کہ این عجب تعلقی ارباب و
 دار و کسب و کمال چہ عجب خواہند کرد تو منے بنابر نام جیتے نو پیدائی خود آمد حضرت سلام اللہ علیہ
 سلامتہ اللہ فرمود بعد ازان قوال مذکور را فرمود کہ چیزے از دنیا سری بخوان در در سہ شریف
 چیزے سرانیدہ چیزے دیگر شروع کرد فرمود ہوں سابق را باز خوان تا دیرے خواندہ بار چیزے
 دیگر شروع نمود فرمود ہوں خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بلند
 را غلطے پیدا گشتہ شاید کہ کسے سحر کردہ باشد فرمود کہ خواہی آمد تدبیرش کردہ خواہد شد باز قوال
 عرض کرد کہ چیزے از اشعار عربی خود بر منے سرانیدن بندہ را ارشاد شود فرمود در سہ نیست
 کہ عربی باید ہندی برای این امر خوش است باز آکھاج نمود فرمود مضائقہ نیست گفتہ خواہد شد
 بعد یکد و گہری خطاب بہمت مریدی کردہ ارشاد فرمود سابق درد سری کہ داشتہم از استماع اہلوش
 زایل گشت کہہ سر بردن جانب قلب نمود گرہ کشا گشت شخصے عرض کرد کہ بعد مردن عرصہ
 بست بخور شدہ کہ قبر نہدم گشتہ درست نمایم یا نہ ارشاد فرمود کہ مضائقہ نیست اگر نتواند
 مردہ را ہم کشاید لیکن پردہ کردہ دیہ و حایئہ نکند ارشاد شد کہ کوہ کان کہ نہنگام شمی مردان
 را مصافحہ و قد مبوی شدن ہی بیند خود ہم ہوں طور می کنند فرق مقلد و محقق ہمین است
 محقق آنچه میکند دیدہ و فہمیدہ میکند باز فرمود کہ تقلید ہم خوب است ہسا اوقات بکار منے ایڈس
 قصہ نقل حضرت موسی از کتب صوفیہ نقل فرمود مریدے سوال کرد کہ بعد مرگ علاقہ با بدن اگر چہ خاک
 کشتہ عامی باشد یا دلی می ماند یا نہ ارشاد فرمود کہ البتہ جاسے کہ اکثر اخبار میباشند می ماند و بعد

چندے کہ بعضی سی سال گفته اند کم میگردد و مگر بعض اولیا را که خدا را فیضان معرفت ایشان
منظور میشود زیاده باقی بماند باز فرمود همین رفیق خانه کوچ از شهر بے بشهر و تخیل بخت
ترک این چیز در چهره بگذاشت پس فرمود در بے عرس عید الفیض شکر بار بود شاه
غلام سادات صاحب که در قاجاری بودند بامیدان و فرزندان خود تشریف میدادند و فرمایش
قوالان کردند باین حقیقت قوالان طلبیدم آنها همین قطعه آغاز کردند **قطعه**
هو ششم مصاحبان نه خویشتان بُردند **این کج کلان موئی پریشان بُردند**
گویند چراتودل بخوبان دادی **دادم که من ندادم ایشان بُردند**
و هر دو فرزندشان زلفین آذینان کج کلاه و وجه و صاف نسبت بودند عجب حالت بود که یکدیگر
را آغوش میگرفتند و برپای می افتادند و دیگر دقاقت هر شاه آوداد امنی کاغذی بودند اکثر در محافل
باران و جود و درش های نمودند مولو صاحب در محفل غیر سولای چشم برآب و تقیر چهره بلکه در
نجاس خاص هم زیاده اندین بود از برادر کلان شاه عبدالعزیز شکر بار تخلص خیالی خلفای
شان کلان شیخ عمر دهنی شیخ اله بخش گنج بخش گداه یکیشی شیخ عبدلرزاق جبهانوی شیخ
شیخ میر محمد میر شمس امامانی بانی بقی شایع سوانح ارشاد شده ای تیر غمت را دل عاشق نشانه
خلق توشنول تو غایت میانه گم میسخت دیدم دگره ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه نجبه
جایی بره که بمن طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه مقصود من از خانه و تجانه تو بودی
مقصود توئی خانه و تجانه بهانه تفسیر نیالی بامید کرم نسبت یعنی که گنجه راه زمین نیست بهانه
حسب تذکره ارشاد شد که صوفه میگویند **شعر** در کنز هدایه نتوان یافت خدا را
دل نغمه عشق است کتاب به ازین نیست فرمود صوفیان قصه و غیره را سولای حدیث در
قرآن طعن کرده اند **ه** جنون من جلد جب صدر را کی بپاری تو ساری حیوالاتی میدی کی
باز خواند از حال شهر جگیم در جواب میدی ارشاد شد که در منع خواندن در و در
اشاد راه هر چند در نظر نه آمده و خواندن قرآن از آنحضرت در راه ثابت شده مگر مردم بخوان

نامسئول از توجیه روح میگویند از توجیه هم ضروری نیست چرا که مثل نور آفتاب خواهد بود مگر در جاهای
 پائین ناپاک مثل کوچه پائین تنگ بنایه خواند بزرگ را در مدرسه شریف در وقت بیاد آه میگرد
 ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آمین یعنی آه میگرد منع کردند پس آنحضرت فرمودند
 بگذارید اگر که آمین هم اسمی از اسماء الهیست بدان استراحت میگرد بیمار **ارشاد**
 چنان جهان جهان این نشان شهر چین بیرون ۴ روان شد جان مرغان چمن گونی زرقین بیرون
 در جواسیایلی **ارشاد شد** که جماعت هر چند بیجا پائین متعدد در یک مسجد در سست بود مگر بناید
 خواند هر همه بار لایق است که درین یکجا خوانده تراویح را بجا بیاورند و مختلف خوانند شخصی عزیز
 کرد فلان مرصن تازه باید کرد **ارشاد شد** یک قوم امراء است که از شان ایشانست که در
 اندک مرصن جمیع اطباء و ادویه و غیره استعمال میکنند و جماعت فقرا و غایب دستارشان ایشان
 است که چند آن جستجو نمایند و بعد در چهار روز اگر طیبی یا غریبی دوا بدیم بچنین بسیار دوا میدادند
 و دوائی بخورد و استعمال نماید چنانچه بنده را کثیر اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل الهی همه ادویه
 را اطباء آنحضرت را موجوده اند مگر ریخ اختیار می دارند فرمود خیر ریخ را کت اختیار نمیکند این سخن
 سخن است برای گفتن مگر اینکه در میان دو ریخ آهن را اختیار میکنند چنانچه از ریخ رجوع باطباء
 انما من دوا و غیره ریخ اندک جسدی قبول کرده میشود بچنین دواست مثل فرمود چون در تراویح
 آب آمد و امام قرات کم نکرد و لباس مردم تر شدند بعد اجتماع آن **ارشاد شد** و فرمود که جایز است
 ترک نماز کرده بجای محفوظ رفتن خصوصاً در وقت ریخ یعنی و غیر کم خواندن قرات و اکتفاء بر
 اتا عظیمینک الکواثره بهتر است **ارشاد شد** در حب را آنحضرت ماه خدا و شعبان را ماه خود و
 رمضان را ماه امت قرار داده لهذا حضرت امیر گفتند یا بایع الرجب اقل شهر یوم یکم و یوم یکم شهر
 عرض کرد که فائده طے سلوک بطور مجد دیان و اصطلاح شان چیست **ارشاد شد** که حضرت
 مجد و اتباع شان میگویند که این طور خاس بار اعنایت شده بچکس بود دیگران گویند که
 ما را هم این امورات و مقامات پیش می آید مگر تذکره شان نمیکند پس فرمود که چهار فائده خوب

یکے آنکه از اتحاد محفوظ می ماند چرا که چون پیش از فنا بعضی را توحید میگفت سیکرد و بطرف اتحاد
 بعضی رجوع مینماید و اینجا اکثر نمیشود و اگر کسی شود بر توحید شهودی عمل میکنند دیگر از خاصه ایشانست
 که آدمی متشرعی باشد پس فرمود که دوسه قباحست هم هست اعلی ترین آن اینست
 که بر همون اکتفا می نماید و چیزی کم را بسیار میداند و عجیب و پندار هم میشود لیکن این همین است که
 از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر و چه باطن کمتر میشود مثل
 علم ظاهر مثل علم باطن هم باید همید باز فرمود هر چه شود نیست است همه بهتر اند ارشاد فرمود
 که بعضی بزرگان لاسته هم بودند چنانچه بزرگه خواست که رحمت خلق از خود دور کند و در روز
 صوم رمضان شریف از دوکان نان بانی که پسر غلامش بود و خود مضطرب و بی پسنان گرفت
 خود را خلعت تنفشند از احباب خود حقیقت امر بیان کرد باز فرمود پس تصه مولوی رود
 شمس تبریز بچنین است که مولوی سواره میگذاشت و ایشان زیر باد مستاده سوال مسئله میکرد
 چنانچه از مولوی هم پرسید غالبکه مسئله توحید باشد پس مولوی هم دانست که شخصی خوب است
 شمس الدین هم دانست موافق عمل ولایت هر یک است سوار هم در بخانه رفتند چون مولوی بسیار
 خوش شده همان داشتند وقت شب شراب طلبیدند گفتند ما محکم زنگه هم باید پس در قصر خود مع
 شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز از شراب شد که بسیار محبت و با هم فائده با بود مثل پیسیر
 تعریف مینماید مشحونی چون حدیث ردی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سر کشید
 واجب آمد چون که آمد نام او شرح رفت کردن از انعام او و شمس تبریز از حد الدین کی بانی
 است و مولوی مرید پدر خود در طریقه کبرویه با نذر در جواب سائے فرمود غیبیه بود من و نولدن
 از خاک منصور غلط است و دیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مستانه گویان غلط است
 که تصنیف مولویست مولوی خوب میفرمود باز فرمود در مقامات شمس تبریز خوب دیده ام
 که با خادایان و با خدایان بسیار است نعمت خوب میگوید با خدایان چه بخواند میکنند ارشاد شد
 قصه عجیب است پیش حضرت والد را حدیث قسم غلیظ میگفت یعنی کشیری بطرف ملک دکن رفته

پیش راجه در فرقه باور چنان نکرشد بعد مردنش موافق دستور آنجا بجمعه جماعه خدام خاص این
 کس را هم در سردابه نهادند چه می بنید وقت شب دو فرشته هبیب چنانچه در حدیث است آمدند از
 نحو اینها بگوشه رفتم معلوم نیست ما راجه چه سوال جواب شد آخرش او را نیز دند و اعضایش بریزه
 ریزه شدند با همه بیوش شدیم و بعضی مردند و من کلمه بخواندم و فرشته با جانب من دیدند و ما را
 بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند چاره از اعضایش که به بدن من ریزه شده رسیده
 بود سوزش آن بنیزفت هر چند معاجبه کردم به نشد در دلی آدم پیش بزرگان و اطباء رجوع کردم هیچ
 فائده نشد مگر علم ابورضا محمد ورد فرمودند تا چنانکه بردست لقت زده برانجامی مالم تسکین نیاید
 سخت تنگ هستم در جواب سبیلی ارشاد شد که از ستر و که مرده بعد از لقمه دین که حق عبد هست
 تخفیف اگر معلوم نباشد سرگاز فوائد و آثار گندم شرعی که معده و تردد از ده آثار میشود و برای روزه
 ماه رمضان شصت آثار شرعی و بر لقمه زکات هم و بر لقمه حج هم نفقه و سواری آمد و رفت آنکس تا نیک
 اگر می بود آنرا امیداد بر زمه اش فرعن بود باید داد امش او شد و در وقت اعظم ابر یا ضرورت
 مثل فاقه و جامه عریانی یا خانه یا بر باو می کشفت یا بر بادی آنچه در آن بیلغی خرج کرده شود دادن
 جایز است و مواخذه نخواهد شد ارشاد شد آستین دراز هر چند گناه نیست لیکن زیاده نمی
 باید مگر بنابر ضرورت یا مصلحت ارشاد شد که در وقت ماد و حاد نه پیش آمده بود و یک آنکه
 قاضی قصبه سونی در صوم حقه نے نوشید میگفت کشیدن و خان موافق روایت هدایه جای که گفته
 اگر خاک و عیار در دو بس یا رطل رود و صوم می رود و خلقه اتباع او میگردند هر چند فهمیدیم که میان
 دخل و ادخال فرق است لیکن بنشیند آری اگر در شکم و غیره شود پس فتوی باید داد که در صوم حقه
 کشد و فدیة و آثار گندم میداده باشد دیگر چند افغانان بافغان امیر فتوی و روایات
 بنابر جواز مغروشن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسیدنی الواقعة در روایت
 اشتباه میشد لیکن غلط است و تمیدن مغروشن غیر جایز در جواب ارشاد شد که خواندن سوره
 انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب سبت سوم رمضان شریف بنابر دخول جنت عمل

شایع است در حدیث نه آمده و اگر باشد در ضعیف ارشاد شده که اصل کیفیت و نسبت است
 بهم باید رسانید و در آن مشغول باید بود بانی موافق استعداد آنچه مقدر است بظهور و نه باید رسید
 ۵ حدیث از مطرب میگوید در ازاد و بهر کتیر جو که کس نکشود و نکشاید بکشت این معمارا
ارشاد شده جامع قوه نسبت و کشف جد شریف بودند چنین کس کمتر می شود و هر که نسبت
 بقوت میباشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگواران زمان سابق را نام برد هر یک
 در حصول این امر عزم کرد ارشاد شده چنین است تو خوب بنمید پس فرمود اصل انگیزش این
 دست که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آمد نیست کشف گوئی بیش از حصول دنیا نیست باز
 فرمود کشف قبر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت و غیبه نیست و بشود مگر کشف حقایق و
 انقائ نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شده حالا بنظر نمی آید هر یک که حال شاه روشن علی
 صاحب دهنگوری عزم کرد و تاثیر صحبت و بعضی کشف گوئی و بعضی صدور خرق عادات ارشاد
شده غنیمت باید انکاشت باز هر یک را فرمود که پائین چار پائی نرسین چنان نشست
 فرمود ۵ صدر هر جا که نشیند صدر است ارشاد شده که غریب بسیار خوب معلوم شد و نسبت
 می سرودند شعر هر جا که گم خانه هم خانه ترا یا کم آغانروم هرگز کار کجاست نه ترا یا کم
 شاید از جامی است ارشاد شده که برای تفریت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت می فرستاد
 حدیث آمده چنانچه کوه که را لال مرده بود و آنحضرت تفریت فرمود ارشاد شده که در حدیث آمده
 که کتابت بزنان نیاموزید و رسیدن بیاموزید و بهترین خورات رسیدن و بهترین مرد تیر اندازان
 در جواب سابی افغانی ارشاد شده که دستور عرب چنان بود که اسم عم و جد برادرزاده می نهادند
 چنانچه مغیره رئیس قوم بنی فخر و عم حضرت ام سلمه که خالد پسریش و جد امده پسریش مسلمان شده پس
 عبد الله که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمد و کابل را فتح ساخت از افغانا
 آنجا قراوت کرده قلعه حصه بنام ساخت بعضی افغانان اولاد آن خالد بن عبد الله بن مغیره بن
 خالد باشند همقائی ایشان آن نام بهیچکی خود قرار دادند ارشاد شده که در ملکه و چین گریه

کثیری باشد و موسی بسیار جبری شخصی از دالد ماجد نقل میکرد که همراه من گریه بود تا جایی
 که در چین میرفتند رفتم دیدم که گلوله بازان در وقت طعام را چه پر لے رفع موشان سے
 استاد من گفتم چا نوری در هند به پالصد روپی می آید از آوازش موشان می رستند
 چنانچه فرو ختم از آوازش بالکل موشان رمیدند شخصی اعتراض نمود که بے دیدن گریه موثر
 چنان گنج است ارشاد شد بزیا اسپ گاهی شیر یا زنگ را دیده است که بالطبع میرمدگاه گاهی
 بعد عرصه احوال بزرگان از کدام کتاب می شنید ارشاد شد که روز یکشنبه بر قبر معروف
 کرخی اجماع کثیری شود و بیمارانی شفای یابند عند الله که ارشاد شد که هر چند حدیثی
 درین باب ندیده ام مگر میدانم که اگر کسی روزه نفل بدعت یا لغت کسے افطار کند بهتر
 است نزد امام شافعی خلافاً للحنفیه قضا هم نمائید به بزرگے ارشاد شد صبح و شام
 شست و دو بار یا تحمید بخواند باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفهوم گاؤی دانی
 ندارند اگر چه بحاله میگویند در جواب مریدے ارشاد شد که نسبت ذوق شوق در صحابه هم بود
 لیکن کم ارشاد شد حدیث مشهوره کل طویل الے آخره صحیح نیست با هم در اشغال میگفتند
ارشاد شد حضرت موسی بسیار طویل بود ابی بکر و عباس همه طویل القامت بودند
 عقل الناس ارشاد شد روزے میان صدیق و فاروق فرقتی نمیرفت گفتند
 اَمْتُ بَنِي كَالنَّوْنِ فِي لَبَا جَوَاب شد کو لا فی کم لَصَارَ کَا مریدے عرض کرد که امروز مولوی
 قبل درس میگفت که حکم تسبیح و تکیه ان بحر دم عرب بود که کمتر میخوردند و روزه بنا بر کم خوردن
 است ارشاد شد که امروز بسیار صنعت است سخن مختصر آنکه اگر خوردند گان بحر اقرار تکلیف
 در پنج خود پانمانند سخن ماحت است و الله لا پس فرمود بیک فائده بحر خوردن آنست که بیدار
 خواهد شد ذکر خواهد کرد نماز خواهد کرد الاقل خلاف عادت خواهد شد پس وقت خوردن نمیدانند
 دقت خنق و آرام میخورانند و این تغییر بطورے فرمود که آن مرید بدل خود عهد کرد که همه
 نمیده و فرموده مقتدایان خود بعمل باید آورد و نباید گذاشت و قبول بدل باید نمود و کوفل

حقیقت آن دشمن نگردد و اگر نیت در خلافت آن دست دهد بطوری عمل باید کرد که نیت
 هم درست ماند و عمل هم از دست نرود مثلاً وقت سحر بیدار مقرر باید شد و یک قبح آب یا یک
 خرمایا بد خورد و هر دو عمل بدست آمد و دعا و نذر یک حاصل شد ارشاد شد در حدیث آمده که
نَحْنُ أَهْلُ الْكَيْبِ وَالْجَمْرِ ارشاد شد خراز و قار آگویند که در سر می افتد و زنده که قتل در شاهی
 و غم جوهر شدن شرفای شهر گزیده و جواب والد ماجد رحمه الله امام علیه السلام و بدون کاظمین هر
 فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضیلتا سبقت و ترجیح او شاه
 حکیم علوی خان که دافعی مجرب طبیب پیدا نمیشود و معاف کنانیدن نورهای مصادره جمیع ارباب
 نشاط و خواندن شعرها پیش شاهنشاه مشهور **س** شمع میگوید باطل نرم با سوز و گداز
 و سر بریدن پیش این سنگین دلاان گلچیدن است و نیز در ذکرش فرمود که رونمای
 بخانه منور خان پسر روشن الدوله می سرانید که سواری شاه بهیکه آمد مروان پنهان کردند
 بزور و بر و شده عرض کرد که سماع من نشنوید چون چشتی بودند شنیدند چنان این بیست
 حسب حال خواندند شمع و اتباع او بهیوش گشتند **س** من خود چست دانکه دنیا یکم هتم
 با تو هم چندانکه دنیا می هستی روزی در فراخ امیر خان پسر سید خایه غلامان خورده و با
 داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم و کشمیر بالطبع خوش سخن میشوند چنانچه
 در عهد صفربنده خطیب از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بهیوش شدند و بعضی
 نشستند و برخی دل گرفته ماندند و آنها که سخت دل بودند میگفتند که آوازش همچو تیر در دل
 میخورد ارشاد شد در حدیث آمده که در آخر زمان قوس پیدا خواهد شد که قرآن را تغیر میخوانند
 خواهند داد و در باشد از آن و آنحضرت فرموده قرآن را بلجن عرب خوانید اگر چه پستی
 و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغیر الفاظ واقع نمیشود و نخواهید بلجن یهود و بد فرمود قرآن
 خواننده را بلجن در آگ ارشاد شد که نوشته اند راست و دروغ خدا دانند که روزی
 دایم که حفاظ لاهور را جمع کرد از یک محله بست پنجاه برآمدند باز ارشاد شد که در دلی حکیم

شاعر بسیار اندوخته و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواضع بسیار
 باشد و همین را علم دانست در تذکره تحفه اثناعشریه فرمود شش نوشته بودند اکتاف کویا
 وَ حَبَابُونَ نَهْ لَكَ الْبَكِيحُ الْمَجْنُونُ عِنْدَ التَّمَكُّرِ ارشاد شد که هنگام سفر که
 معظم حضرت والد ماجد را در ملک راجه پوتانه ثبوت پیوست که یک گنجل مثل کپوه خورد بود از
 جهت زهر رنگ سبز نظری آمد و سر کراپیش می زد می مرد از ارشاد شد که ملا جمال
 هم عصر با دشتا بابر و سلطان سکندر بودی صاحب مقبره و حضرت قطب الدین که در آن
 بحال متجسس لبر می برد اول سر بابر نه میگردید قصه بگوید با مولوی جامی که بحال برکت
 و ظاهری داری سهر وردی بود معا خوب میگفت پرسیدندش که بنام خودم معاکفه گفتند
 فرمود جمع مال و عده بود چیم و مال و عده ده سیع جمالی است ارشاد شد که اگر
 کسی بر قبر جد شریف مرا قیام نمود نسبت ابو الطالی معلوم میگردد چرا که از حلیفه ابو القاسم
 صحبت با دفایده با داشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد از افطار و سحر و عدم
 شنیدن مغز و دشمن و عدم تشب عرق با و بیان و غیره روزانه در چهره شریف و چشم و غیره
 بوم بسیار بود و پندی ماند که ما و غیره احبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
 که رویش به بین حالتش پس از ظاهر نیست که می بیند و باطن ازان هم غراب تر چون
 زبانی میان محمد اسحق صاحب ندبه و مرید و حلیفه حضرت صاحب نقل شنیده بودم و شتاق
 بودم که یقین آن از زبان فیض ترجیح حضور شوم چنانچه تاریخ پنجم رمضان المبارک شش
 اقربا آنحضرت آمده عرض کرد که نلال محورت را که از سابق هم خلل جن بود از وقت شب
 متولی است و قریب مرگ شده او از نمیدهد بسیار غلیظه و غیره بعل آمده کار گشته و ارشاد
 شد که رومال دم کرده میدهم بر گلویش انداز تا بر خیزد من عمل غنیه بخوبی نمیدانم
 و سر چه دانم بر آورد مولوی رفیع الدین کرده اند و خود هم را بخاسته شاید که میا کند بگذارد
 و آن نیز باید دریافت که در وقت زائیدن مرضی که آنرا که گشت نامند نباشند شما محبتنا دارد

سلاش منگ خون نفاس بهشت میشنود آنکس عرض کرد که مریض معلوم نیست و علامتش
 پدید آمدن استدائی مریض چنان بود که وقت شب آثارش معلوم میشد سوره جن و دیگر آیات
 بخواندم صحت شد و مانند آنکه از جهت غلبه خواب سپیدم بلکه غنوم باز عود کرد و بیدار
 شده شریع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضرانی هست
 آوردم سوختم گفت توارین فلیته می ترسانی شش را همراه خواب آوردم که هیچ اثر نخواهد شد
 پس بچین شده که حال هیچ فلیته و تعویذ در رسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
 چه کمال برج است درین اشتهار گوش مریدے فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
 را نام برد که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می شد میگذاشت و باز
 میگرفت چنانچه روزی در همین خانقاه جدا بسیار غشست با نمودند که مردم دیدند و شانه قند
 و متافسی شدند چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدیم که رد و عقبش کردم فریت
 در بند کنایندم بچین بافر گذاشت چون فلان کس که بی سحر و سمست از جن خود
 گفت متقابل آن کس را جواب داد که آنکس مقرب شانزده اجنه است در طاقت مقاومت
 نیست پس آنکس گفت که از رفیق فلان کس از چهاره سیگرنیز گفت تاثیر عمل و غیره
 هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار بخوبی میشود که همچو کس در میان
 اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخون آنکه میاد آفتاب کس گوید
 که بقایه فلان کس با ساکنان دست و ستونان اقربا اجبا فلانرا اید امید به قدرش کم کرد
 لهذا میگردد پس روزی همون جن گفت که شمارا ایدامی شود و حضرت فرمودند
 آری پس گفت میروم و باز نه آمد پس آمد همراه حضرت تا بجایست آن بیمار رفت
 معلوم کرد که بعد رفیق حضرت جن این بیمار را گذاشته رفت و جن گفت و بیدار شد
 و گفت که یک عورت گلوی من گرفته بود و جن برتن من مستطاب بود و در جواب ایلی
 ارشاد شد که آنحضرت در یک طبق یا کدام درجه حضرت عایشه و غیره خورده است

باز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع دیگر چنانچه صاحبان ظریف با پیرداستان و پیر بنابر
 مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب نکاح حضرت خاتون جنت است بهشت ساله
 کسری کم بود بستم پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرص در دسختار با حفا
 د تب بلکه لرزه بسیار از توجه به میشود و جمع مفاصل و جئون و بواسیر و استسقا
 و غیره رفع نمیشود ارشاد شد که تعزیه در مقدمه تب و درد و غیره نفع نمی بخشد
 و در مقدمه روزی دهنه کم و در تب و نفیض بسیار کمتر ارشاد شد که در صیت
 نامه والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین زمانه
 بضاعت میباشد در وقت دفع امر این تدبیر باید کرد که ارواح بزرگان سلف را به
 لیسنت خود باید گرفت این را هم سبط و توسل باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
 این امر است، یازده که توجه به در خصوص محبت و محبت می کنند جناب حضرت صلی الله علیه
 و سلم جناب حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
 چهارمی را نام گرفت از آقایی معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد یا نجم الدین کبری باشند
 پس فرمود مولوی روم در نیمه کبری است مریدی عرض کرد چوادرین زمانه فنا
 و بقا و غیره قوی نمی باشد و خود با گفته ام دلایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
 پس آخرید مرین کرد بعین اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فنا یک چیز است
 حالا باشد یا سابق فرموده من است که حالا اکثر قبای خیالی است مثل سلطنت خواب
 لیکن آن بسیار بی ثبات است و این دقیقه دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توحید
 حال توحید درست و در نیمه پنجم خیال است پس اینهم فرمود که آنچه شود باید کرد غنیمت
 است پس خواند سحرشگر در دل تو گل گذر و گل باشی و بلبل بهتیار بلبل باشی
 توحید ندی و حق گل است گزازی چند اندیشه کل پیشه کنی گل باشی پس فرمود از
 قواعد مقرر است که چون نوبت و با بقوم طلال خورشید مرقع میگردد و در آمد هوا

مظهری خوش از مشهور میشوند در جواب سوالات شیخ لطف علی شرف بزرگ میانی ارشاد
 شد که چنین منشی کسی که بر سر میانی نوکرانند جایز و حلال است و حقه برداری مکروه و سوء و
 گزین و دادن در دار الحرب را نیز در دار الاسلام دادن بکفایت و ضرورت شرعی جایز
 و مقدره غلبت و دروغ سواست نه اشتن جان مال بر اے خوش و ناخوش کسی
 غیر جایز خوش آمد بر اے جلب منفعت و دل خوش اگر زیاده مبالغه نباشد جایز چنانچه
 خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص و غیره حتی الوسع نردد اگر بجهت تملک شود
 صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عید تحب و طعام شبرات جایز و از طعام مصیبت
 نبی آمده متفق نبی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بر معاش بنا بر خدا طلب عرفی
 غیر جایز و خدا طلب حقیقی یعنی رضای خود اند آنرا محض نیت می باید و فرزندان و
 عیال مانع آن نمیند اگر شوند بگذار و شخصی پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
 و در آن الالیش و نجاست الوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
 بسیار محترز باید داشت چارپائی نوب شسته بران برند حکیم اسد علی که فلان مثلان
 تعویذ بر دروازه ها بنا بر دفع و با بای چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
 خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قاصد شامس بگویم یا شامس فرمود که نسبت
 سابق نقشبندیه با غلبه قادریت و مزج چشتیه بسیار لطیف بود لهذا در ادراک آن حظ
 بسیاری ندهد و مالاکنده محض نقشبندیه است کم لذت میدهد هر یک عرض کرد که مردم
 بالعکس میگویند که نسبت چشتیه کثیف است لهذا کیفیت فرموده را هر چند لطیف تر لایذ
 تر پس حکیم صاحب معنی بیژنی پرسیدند ارشاد شد که بیژنی ممبر از ما است است
 که پیش معلوم نشود گو یا صاحبش هم میشود پس هر یک عرض کرد که ایشان مذکور
 بیژنی میکردند چون دریافتیم مرا هم آنچنان حالتها دست میدادند و مشغول نمیشدیم
 و نیز دوا و فو قانی و الوارات مصلح طریقه ما را هم دست میداد که نامش نمیدانستیم

پس فرمود بارگشته ام که همه حال همه بارایش می آید اگر چه باشد تفصیلش داند اندانند
چنانچه من که سلوک بر سه خاندان بخونی کرده ام مفصل می دانم تفصیل کیکیه بادگیه نباید
کرد آنچه بدست آید عمل باید آورد چنانچه نقشندیه فخریه میکنند من لطایف را دانم حالانکه کلام
لطایف در قادییه هم میشود چنانکه چای سرنی یا سه ضربی بنمایند سرش همین است همچنین با بست
تحتانی و فوقانی چشمتی خلاصه لطیف نفس و روح و سر است پس فرمود اگر چه سلوک سوامی
خاندان ثلاثه نکرده ام مگر می شناسم از کلام الله همه احوال بشر طمهم رسا معلوم میشود چنانچه
سابق گفته بودم که شعر الهی عاشقان را بهی کن با خدائی کرده پیغمبر کن
جای خود خدائی خود پیغمبری خود مرشد می کنند چنانچه اصحاب کهف را در مراد از عجب
بودن قصه شان نطق نیست که عوام می فهمند بلکه همین امور است چنانچه خود فرمود نیز
همدین قصه فرموده هر کس را که میخواهم هدایت میکنم و کس را که نمی خواهم هیچ ولی و مرشد
رسبری نمیکند همچنین معنی هائے در مؤسسه بسیار فرمود این وقت یاد نمی آید باید آمد که فرمود آنها
که شغل بی رنگی میکند برای آنکه مقدمه فنا شود مگر چون خوب دیدم در بی رنگی اندکی راهم
فنا شده پس مرید عیض کرد که جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند که حضرت
خواجہ نوشته اند که هر که معتقد توحید و جود می نیست او را فنا نمیشود همین نور می بیند سبب
نصیب او نیست و تجلی آنست که منسوب بذات شود و الا نور است نصیب ایشان همین نور
می باشد فرمود آری همچنین است یا همچنین نوشته اند شخصی آمده از طرف بادشاه بعد
بندگی التماس کرد که چون و با باشد است من هم فردا چهار گهری روز بر آمده در مسجد جامع خواهم
آمد آنحضرت هم تشریف آرند که دعا کنیم پس آنکس پرسید بجز در و با حایر است یا نه
ارشاد شد که منع آمده بنا بر مصلحت که مریض بے بیمار باشند و شکسته دل شوند پس آنکس
عرض کرد که شخصی بزرگ فجائے مصیبت مقروض مرد ارشاد شد اگر در نیتش خیال ادا بود
خدا ادا خواهد کنانید و الا غیر اگر تو نذر داند در شاش ادا نمائید ارشاد شد

که آنچه در مقدمه بیع ذمی و احراز سلم در محققه ملا الهیاد شایخ بهادیه نوشته و علمای تقصبات
 سفره فتوی بران سید هندو چه آنچه بدست محمد مولوی نظام الدین دیده ام مگر من و آیات
 من فتوی برین سید هم و هیچ کس ایندهم از دست او شد که در وقت جهانگیر بادشاه شخص
 عاشق غنایت بود و او شاه چونکه نه هم عاشق بود جهانگیر میگم بود و ایند عشاق را دوست داشت
 سید است برین برای دیدنش رفت و او زیاده تر تحسید بادشاه بیدار کرده پرسید که پست
 گفت منم جهانگیر بادشاه گفت برو بنسب پس فرمود که شخصه اجنبی که نه مرید نه آشناست
 خواهی دیده که گویا بزرگس باجیه و دستار تعلین چوبی عصار درست آمده فرمودند که دیار
 شهر آمده است تدبیرش آنکه از مولوی عجب الهیاد نگری که نقش بر دروازه شهر
 بچپانند چنانچه بر سرش اندوده دروازه شهر چپانندم خدا تا نیرنجشید از هر یک
 استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آنروز که دید و عرض کرد که معشاه غلام علی صاحب قیله بر تو
 اول که مشغول شمشاد سواری بودم ندیده بودم تو آسم بخیر است رسیدان تو آسم از خدمت
 چه کف در میان بود کجا ملاقات گشتی ارشد که من بزرگس های سید
 بودم که بادشاه رسیدند و سلام و مصافحه واقع شد فرمودند که صاحب را چنین شد گفتم با من
 حاضر صاحب دفع خلق الله چه منشا ایقده این است عاگرد یکم دید که مولوی رفیع الدین بهجت
 کفایت گفتم امام سید جامع همه حکم شماسه او شان را یکم دید که با خواستند آورد پس روز
 طلبید و خواند من هم در گوشه دو گانه ادا کرده پس مرا فرمود و طلبید خواستم که تو امض کرده جدا
 نشستم قریب خود نشانید نا هم یکوب و بخت ستم تلپین توبه و کلمه و دعا بود پس ذکر خوبهای
 شاه غلام علی صاحب کرده گفتم طلب فرمایند چنانچه مشرباز عالم کردیم خدا قبول کند
 پس ذکر فرمایان شد که همراه بادشاه بودند ارشد او شرب روز سه شنبه است و السلام
 فلان کس نماز میکرد چون دستهای دهن بر آورد و چند انگریز آغا بودند زبان خود استمناوی
 کردند که از که می طلبید و چه میکنند اینها هم چنین کرده یا معند پس فرمود حکم دعا است قبول کرد

پانصد هزار و ستمصد و سیست هزار گند با خوش بشود پس فرمود در اول عهد انگریز است
 باران بود باد شاه پیاده پانصد گاه رفت و هر یک طلبید در وقت رفتن اندک اندک
 بود وقت آمدن انهم خانه نواب فلان از من سلام کرده گفت برای طلب ابرو باران یار من
 آن نشریت برده بودند گفتم این ابرو که ناکاره بود بنابر ذوق او و طلب ابرو بکار آمد رفته بودیم
 گفت از تقریر صاحب که بر آید غرض که استنزا کرد روز دوم هم بارش نشد روز سیوم خوب بروس
 باران آمد چنانچه ترتیب آمدن نواب صاحب مذکور از شرم در بند کردند از دادم که در یکشاید
 کشادند گفتند صاحب ابرو خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و عذرها کردند از هر پیدی خطای
 نواب عبدالعزیز علی خان که مرید حضرت بود ترقیم کنانید چون کاغذ و غیره خوب بود فرمود
 شیشه صاف اربنا شد گوسفال کهنه باش رند در آستام را با این تکلفها چه کار
 ارشاد شد که بعد نزاع از ارواح اقرباء و احباب کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
 تلقی ذاق میشوند و بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملافی میگرددند از شخصی ارشاد فرمود
 که ترتیب سنگسار در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبدالغنی که خورده ترین همه
 بودند بعد از آن مولوی عبدالقادر از او شان بعده مولوی رفیع الدین کلان از او شان -
 حال آنکه کلان سال از او شان هجدهم باری ماست ارشاد شد ملاقات اقرباء و احباب انداز
 میشود و قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه حامی آیند اگر خوش میباشند باز تلقی میکنند
 و اگر قریب خوابان گرفته نباشد چو بدار یا و شاهای که دعوی ارادت میکرد و زنک اش هم
 نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورده مرصی شوهرش آنکه بدر کرده دهند بارها حضرت بلامنت
 فغانیدند چون اهل غرض بودنی پسندید آنحضرت تا دوازده بلندی یعنی برور فرمود که از گفته قواد را
 بدر کردن نمی توانم اگر تو هم آبی ترا هم بچنان ماندانیکه راضی کرده بر پانزور حاکم آن هم منت
 نمیکند از جسمی هم تمام سون و غیره آغزه و مرید را طلبید مشهور فرمود که از فرزندان
 برادر هم که استوار بندهم و نیز نداشتن آنها برای یقین سیک از تقریر میدار نیست هر یک صلاهی

نمیدادند مرید سے عرض کردیم چنانکه بعد انتقال حضرت شناه ولی الله محدث دہلوی دستار بر
 سر پیر چار فرزند ان نهادہ بودند آنحضرت بہین عمل نمایند کہ سد باب شکایت والنسب بہت
 قبول فرمود بعد از ان مولوی عبدالحی وغیرہ صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزادہ ماہم ممانعت این امر نمود
 کردیم سیوم حضرت دستار با ہمراہ آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شناه غلام علیہ صاحب نواب
 پیر محمد تھان و دیگر روسا بہون عمل بجا آوردند و روز سیوم کثرت ہجوم مردم آنقدر بود کہ بیرون
 از محاسبت شہتاد و یک ختم کلام الله شمار آمد و زیادہ ہم شدہ باشند و کلمہ را حاضر نیست شخصی
 از فرزند ان مجد دواز عالمی گفت کہ بدعت است آن بزرگ گفت حالاکہ این عمل ہزار ہا مردم از
 جناب مولوی صاحب دیدند اگر خواهند گفت مردم قبول نخواہند کرد خاموش باشند ارشاد شد
 کہ می شنیدم بادشاہ فاطمی خواند شاہزادہ سلیم و با بر و جلال بخت ہر سہ فاتحہ خواند پس فرمود
 کہ البشاش را بادشاہ فرستادہ بود فرمود از طرف خود اصالتا و از طرف شاہ نیاہتا فاتحہ
 کردند و نذر ہائو و نذر ایشاوشد کہ عامۃ مسلم را نایک سال از کلام الله و احادیث استنباط
 کردہ می شود کہ علاقہ از خانہ واجامی ماند و اہل تجربہ گفتند تا سی سال مثل از وطنی بوطنی
 رفتن پس فرمود کہ ہند رنج اقربا و اجبا محزون ہم نشوند و مدہم میکنند چنانچہ قصہ حکیم فلان
 و بعد ضبط دیہہ جاگیر نشان صد و پیدہ در طاقچہ و فرستادن نزد خواجہ عین الدین در
 بریلی و گفتن از خواجہ مذکور بیان کرد و در بعضی مرید سے عرض کردہ فساد ہم معونت می
 رسد چنانچہ معونت حال میں بہر خود در مقدمہ جنگ بندہ صلاح دادن دشمنان ماندن
 و از بندہ بار بگفتن کہ بہینم چہ طور میگیری پرسی پور و نیز تانہوز با وجود عدم سوانح بدست نہ
 آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود عورت میراثی کہ مرزہ بود روز سے مرا گفت در
 خانہ شہادتادی است مرا اظہیدید گفتم تو مرزہ گفت خواہم رابطہ طلب گفتم از کہ شنیدہ
 گفت از ہدایت علی کہ او ہم مرزہ بود پس بیدار شدم و تحقیق کردیم حق بود کہ ہمراہش را
 اظہانہ شد کہ مرزہ را بعد دفن بے ضرورت بکندن ممنوع است مگر ازہا بعضی

معلوم میشود یا سیل آید عرصه دو چهار روز سپرده را البته نمی باید بروم باختلاف فصول و مزاج
 می آماستند از ذکر عادت دخل قصه گو ساله برون شاهزادی بر بام بیان فرمود ارشاد شد
ادخل الشمس فی المیزان بركة الماء فی الکنان پس الفاظهای دیگر بیان ساخت ارشاد
شد که کتاب نواد القواد نهایت معیشت در الوقت دستور العمل بود مگر دیگر ملفوظات
 مشتبیه است غالباً که نه باشد و این پنج نمره را یقیناً فرموده اند و شخصی عمل در و دنیا بر زیارت
 آنحضرت در خواست نمود ارشاد شد کدام در رد خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
 باز فرمود بسیار تجربه رسیده که هر که درین امر جد میکنند دیر تر فیضیاب میشود و الا سهل هرگز
 مقدر است می شود در جواب سیلی ارشاد شد که فرزند آن کنیزک تعلق و مال صاحب کنیز است
 مثل چار پای که مال صاحب گاو و بز می باشد مگر شرط کرده باشد یا همت بدو خواه جانب ثانی خرد
 باشد یا بعد در یک رکعت سوره دراز و در دیگر کم و کم هست هر دم میگویند ارشاد شد
 که تقریب عیادت نجیب خان رفته بودم و در آنجا نقل بیرویه هم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
ارشاد شد که ترنجیب الدوله نه صد عالم بود از فی پیروی و ساطع بالضر و پیوسته قاضی
 حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود و در فتنه فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
 باتباع خویش الا عظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
 که مولوی فاضل باراده ملک العلماء در هشت آمد و از شاه جهان که سلطان وقت بود درخواست
 کرد چون بدین مرتبه عبد الحکیم سیالکوٹی سرفرازی داشت حکم شد که روبروی مابعد دست
 بعد سیاحتی هر که لایق باشد ملک العلماء شود از آنجا که کلامه نخوت گفت باز گشت یعنی از شاگرد
 من لیاقت بحث دارد چون در هر آن سیالکوٹی فرزاده را که صرف از پدر خود که بزرگ بود و بخواند
 زمین دکا دیده پسندیده درخواست کرد تعلیم فرمودن گرفت باندک زمانه بی نظیر وقت گردانید و
 در سینه آورده از یاد شاه عرب من کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبد الحکیم بعد در ریاست
 نقصان میرزا بد در صرف روبروی سلطان بر سید ازین کودکی بخیریه صرف چه بر ستم بر سید

محطسه و ششم کلمات شافیه که تعلق از ما قبل دارد و میرزا به راجع است و تفسیر کتاب طلبیده ملائکت
 هنوز در صورت هم محتاج کتاب است و تحت قریلی و ازج شده ملائکت که شاگرد ملان بود و با تقد
 ولایت کرد بعد مرید و در سلطان عالم گیر طغفنه علم و تفسیر و میرزا به ششیده از بهرات طلبیده و تحت
 اکبر آباد گردانید و بعد چند سبب بجز قاضی کابل در هنگام مقام است که بجز این شش موافقت غیره
 است کتاب درست شد و شگردان هم لیا گشتند چنانچه چادر شریفانه که او نمیدگفت همه کتب از میر
 زاده خواندند و شریک سوده حواری بودند میرزا به راجع در فقه کم بود و میرزا به شش و قاضی بخواند سبب
 حضور جد بزرگوار سابق بنی فرمود و نیز میگفت تقریر میرزا جان جان بن است و تقریر خواند جان جان
 من باز **ارشاد** شد که تحریر جاد است یکی مرید و شش تحریر شش و دیگران را هم نام برود و یکی
 مطرب و یکی مرقس مثل صدره و شش باز فقه که جای مرقس است یا **فرمود** تقریر والد ماجد
 در درس و غیره تحریر تقریر اکثر مرقس میشد مولوی **ابو عرو** که در تقریر حضرت هم مرقس است و عوام
 خواص قص میکنند فرمود آنچه نایاب و فانی است اگر خوب شد چه خوبی امور پایدار را باید کاتب
 میگوید که آن پایدار قوت نسبت مع الله است پس فرمود اگر چه تفسیر هم بهتر است مگر در فقه عجائب
 تقریر شده باز در تقریری **ارشاد** شد که وقت رحلت جلیز رگوار این دهره هندی بار بار
 میخواند **س** بات جزئی یون که کاری بن کی رازی یکی پتیری نامی در بر ششیکه جای
 مرید **ع** **مرشد** کرد که حضرت شاه عبدالرحیم صاحب قدس سره که آنده طریقه از خلیفه ابوالفهم
 کرده بودند در خاندان چشتمه و قادریه و نقشبندی که خلفای شیخ ابوالعلی را بود و مرید کردن میتوانستند یا نه
ارشاد فرمود و چنانچه توانستند لیکن اعتماد چشتمیت از جد خود کرده بودند چون داشتند نسبت
 انبج چشتمی و نقشبندی که بود آنده کرده بودند همون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را بهم
 همون غالب بود بعد از آن انقلاب شد **مرید** سر من کرد که تا هنوز نسبت ابوالعلی از قبر
 ششین حضرت بود و در وقت دلووم میگردد و فرمود **ارشاد** فرمود که چون والد ماجد بمکه نهد
 رسیده حضرت امام حسن را بخواب دید که چادر سبزه بر سر انداخته و قلم عیانت کردند و فرمود این قلم جد من

است بعد از آن برموده یان که نام حسین هم میاید چون اندک فکرم تراشیده بدست وادار اجوداوند
 در آن وقت حال نسبت و علم و تقرب و در گون شده چنانچه مستفیضان سابق هرگز احساس نسبت باقی
 نگذردند و در تشریف هم به سبب یک نوع ازین نسبتها می شود هر چند قدرت تعلیم در هر سلسله جادها
 داشته اند مگر تالیفات و کتب نویسی که در علم و علم بود مریدی القاسم کرد که زمانه از سابق هم
 چنین است چنانکه در ملاحظه سلاطین و شیوخ و قضاة فقرا و عدم یافت تغییر شیخ فرید الدین و قصه نشان
 حسین فرید عطار از بهال تبریز و خدا و گفتن بهار الدین ذکر یکله جانشین الشیوخ را نشان ندادی و
 نذر او که مشغولی و دیگران بحیثیت مشغولی او نمی رسیدند تا او استم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
 کسی را از کسی که مقدار است می شود و الاخیر فرمود اینهم است و می تواند که طلب و شان عالی باشد
 مرید سخن کرد که تاریخ زدن به ارشاد فرمود که بی جمیع حکم آیه قرآن فانتشرها فی کل رفق
 زمانه شوبیده فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و هر دم و هر وقت بیاد خواهی آمد چون آنمرید خواست
 که هیچ غم کند و فرد جانی ضروری است چه تا آنکه چون برادر عزیز القدر و خضر فضلی زبان مولوی ضعیف الدین
 صاحب را استقل و دوست و غیره بیماری عامه طاعون لاحق شد حضرت دو بار در یک روز تشریف
 بردند مریدی در آتش راه عشق که در زندگی ایشان احیای خاندان بلکه عام دینی بلکه هند است
 خدا سلامت دارد فرمود که اگر جاهل هم می بودند مرا بچنان در د بودی احوال که فیض رسان هستند همه عالم
 در دست پس فرمود که ما از زندگی بجز نامی نیست آنچه هست از ایشان است باز فرمود نزد خدا
 جل شان همه بندگان برابر اند و حیات و ذوق غنی مطلق است چه بر او که ام لیاقت نرود و شخص الیق
 دارد چون روز دهم عیادت فرمود نوعی تسکین معلوم شد مریدی دانست که در حضرت
 به قدرت گشته عطای صبر شد غالبه بمیرند وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
 را بنا بر تلاوت تبارک و تعالی فرمود میخوانند و ختم بخاری شریف علما میگردند خود در مرقد
 و در آن نشستند بود و استفسار می کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
 عنک به تسلی دیگران پراخت بسروان آمد و خدا دم را

و در آن وقت که در آنجا بود

از جانب قبر ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر تپه والد شریف بنابر خود داشته بود خادم تکرار کرد فرمود
 مرا منظور است لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رجعت
 شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خداوند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است مرا
 شد فریدی را بنا بر توجیه که اگر جا بعد قبر نماند باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد ویری آن نیز
 باز آمد نفسا کرد عرصن کرد که جاکم بود مگر جایی بیا بر قبر شریف خواهد شد پس جباره بیرون آوردند شکم
 می بارید و خیاره را از دست هم گرفت مردم گفتند حضرت پیشین پیش جنازه روان شوند از شاو فرمود
 که من قصد پیشین دهم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود هم مقدمه من منظراری
 است در کوچ میگرداند میگردم مرفعی او از همه پس نماز خیاره ادا کرده اذن عام داد و مردم را رخصت
 فرمود پس در مقبره رفت لحد طیار میکردند قریب جنازه پیش قبر وال با جود خود مراقبه دارنشته ماند
 بعد دفن بغش مردم را فرقی کرده گل از دست خود هم یک کف داد و تاب و از ایشان صاحب
 عرصن کردند فلان شخص مرا سه ساله لاخته کنانیده که در آن تلقیو بنده بیهوشی هم نوشته ارشاد فرمود
 در زندگی خواندن کلمه و در وی محض و البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر تیر بپس
 دفن میگویند پس بعد استویر قبری پاشی و چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شد و
 نمکین بود پس بزنانه دفته در مدسه آمد مردم را دواع میکرد و تشکین میداد و فرمود که مرا خیار
 رفته بود یکی برادر حقیقی و دویم بستانه گاهی مرا تقریبی داد که فرزند است سیومی شیر دایه من
 نوشیده چهارم شاگرد حاضران عرض کردند که منظر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طاعتی ندارم دیگر
 ناکه شد و در وقت گریه پس جنازه مردم را از میان حالات منع میکرد و میگوید ان الله و انالیه
 ما چون خوانید مریدی عرصن کرد که معلوم میشود حالات تلخ بهانه گمان می نمایند و آچنان
 کشت و کرامت کم میشود و گواهی گمان و غیره باشد ارشاد شد آری همچو حال قبول دعا که
 سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر خباثت سابق ازین آنچه عمل با کشت
 میشد چنانچه در اجا و خوشان مشهور بود که فلان را بسیار کشت میشود بلکه سوای او کس نیست

در اذان بزرگ و در دفن

حالا آنقدر نمانده اول بیماری دویم شیوع کفر بدعات مگراز خود و مقصد آنچه شود شود و نترند که
 ارشاد شد که می شراب را گویند و یاده اند که گرم کرده و چهارم حصه سوخته را می بختند و شلک
 در سه حصه یک حصه سوخته را که نزد ابی حنیفه بقدر غیر مسکه جایز اند که نشا باقی ماند اند اندر بعضی
 سرام و منصف که آنرا چه بگویند که نزد جمه حلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
 یک است یا نه یعنی که حاصل بمقتود هر دو یک است والا اسلام بمعنی القیاد ظاهر و ایمان انقیاد باطن
 بشرط انقیاد ظاهر و الا فاسق است اگر القیاد باطن و نداشتنه باشد منافق میگویند نه مسلم مریدی
 سخن کرد غرض سایل آن بود که از قرآن و حدیث مسئله که آنکس میگوید موافق مرضی خداست یا
 نه ارشاد شد امر دشوار است کمال خبر داری می باید چر که در حق تفسیر کننده برای خود و
 عید کفر آمده علم بسیاری باید مگر تفسیر نکند بلکه یا تا دلیل گوید بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلالت
 تفسیر نکرد و چنانچه ما این علم خوب میدانم در بعضی درس بچهار پنج و هفت طور تا دلیل اشارات
 طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه تا دلیل مشهور است که ادببارک الله و تعالی که حضرت موسی را حکم فرمود
 گا و کرد قوم گفتند با ما سخنیه میکنی گفت توبه که من سخنیه باشم باز تحقیق گا و کرد و فرج شد و مطلب
 رسیدند تا دلش آنکه مراد از گا و فرج گا و نفس است بجد و جهد نه بزل و در وقت جوانی که مردمان
 او را خواسته دشواری برقرار باشد و خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و تقویت بسیار یعنی قطع
 الموفات البته وصول او را میسر آید و دیگر اشارات که از کار عشاق بسیاری آید چنانچه کسی قصه
 پداوت یا لیلی مجنون را مطابق حال معشوق خود فهمیده متلذذ و شایق شود و غرضیکه در من باب
 خبر داری بسیاری باید حال سماع هم چنین است باز فرمود عمن کرد که باز هم جواب نشد غرض
 که مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد و مسئله اندیانه ارشاد شد که البته قرآن
 به هفت بطن آمده و آنحضرت هم بعضی بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
 حضرات صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ رز بهان چنانچه سب
 عب الوهاب بخاری که مشهور بسید مجتبی رودی در نجاشهرت دارد تمام قرآن را در لغت آنحضرت کرده

انقسام شراب و حکم

در انقسام شراب از قرآن حدیث و تفسیر قرآن
 توان علم بسیاری باید

این سخن برای کودکان است یا در کتب طغیان بسیار است عرض کرد و آنکه است ارشد و ارشد
 بلا چاری برای طفلان ساعتی و در وقت درست است مردی عرض کرد و طالب علمی سینه است که
 درین تصویر یک قطره نیست پس تمام نشدند ارشد و ارشد است مسئله پنجم است که اگر
 نباشد مضایقه ندارد و اگر سر باشد تمام خصم نباشد تا باین در جواب سایل ارشد و ارشد
 گرم را میگویند و گرم سینه را طغیان هم میگویند نیز ارشد و ارشد در بار برداری خانه در اصطلاح
 ایشان میگویند ارشد هر روز خان چهر میبوسید چو نوش کنید بطبعی گل غنچه نیست که به پیش کنید
ارشد و ارشد در اصطلاح ایشان در ده گانه ارشد بخش برکان خودی سر این استقامت فیهود ارشد و ارشد
 که دنیا سری است ایمن یا ملتانی و اتمام آن بیان کرد و فرمود سابق مرادین من دخل بسیار
 بود چنانچه ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آید حالا حاضر
 میکند یعنی قلب جوش میکند بعد از آن مرص هم حایل میگردد و در جواب سایل ارشد و ارشد
تقصیف یعنی آنکه لفظ را غلط خوانند و صورت خطیش بجا باشد و هر فرمود و در محاسبه بسیار بکار می
 آید بسیار از نو خواهم تند شری با به تصحیف و به تعلیل به تردیث - ضد شرقی غریبیت
تصحیف غریبی عونی تلبیث ریع تردیث بهار با تصحیفش بهار باز تردیثش یوم باز تعایشش سو
 باز تردیثش شعر باز تصحیفش شعر باز تردیثش بیت باز تردیثش و باز تصحیفش و باز
 تردیثش توشه باز تصحیفش بوسه قصد شاعر نیست باز ارشد و ارشد شعر شیم بکش ازت بشکر جان من
 بین انفع لا تمکتر بهر تکیس ارشد بیان من و لفظ علی شد ملاجمالی در فن محاسبه استادی به
 نظیر که جمع مال و مده یعنی جم یا لام و مده یعنی ارشد و ارشد که بیان
 معصوم و محفوظ به فرق است ارشد و ارشد است عدما کان وقوع را گویند و حفظ عدم وقوع را
 گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال از مراد است سلوان فلک که ممکن است نزد ما چنانچه تصد
 حضرت یوشع وقوع آمد و آشنا است که برای تعظیم شب که در آنوقت بود جنگ نیکو دند روز قریب
 فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد یا تعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود و چند
 ساعت نافع آفتاب سکون کرد مردی عرض کرد و کرامت ادلیا در آسمان هم اثر میکند فرمودند

نیز

نیز

لیکن بنابر خاطر اولیا و آسمان لطف آمده چنانچه بنابر حضرت علی کرم الله وجهه آفتاب بعد غروب
 نایاب شد این از سکون زیاده شد که آسمان گردش بر یکس نمود و آنچنان بود که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم را بعد نماز عصر انار وحی ظاهر شد تکیه بر انوار مرتبه فرموده و در غشش شد و افاقه بعد غروب
 روید نماز فوت شده بود و عاگرد آفتاب باز در غروب آمد تا نماز را داشت مرید عز منکر و
 ازین خبیث معلوم شد که بمقابله فرض رعایت ادب واقع شد فرمود بر حضرت مرتضی فرض لطف
 همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسنین بارها انجین بوقوع آمده گوئند اظلام نهفتند
 روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنابر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بودند نزد
 سفیان و غیره رؤسا که فرستاده بنابه جنگ نه آمده ام مرا بگذارید که ادای عمره کرده بروم پیشتر
 جواب دادند که امسال برگردانیده بی سنان نجات آمده عمره ادا کن و الا در میان خواهند داشت
 که ترسیم و عثمان را گفتند که آمده ادای عمره نمائشان گفت و الله سب رسول من نخواهم ساخت
 و نیز عثمان از دستیکه معیت کرده بودند از سبت بیاس رسول صلعم شرمگاه خود گاسته از ان
 دست ساس نکرد و نیز حضرت علی بعد از آنوقت کات صلح نامه بود لفظ محمد الرسول الله بنشت
 کفار قبول کردند که بن عبد الله نگارید اگر رسول خدا میباشم بر اخلاص میکردم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
 رسول الله را بخور و بن عبد الله بنویسید حضرت علی گفت و الله هرگز خواهم کرد هر چند فرمود قبول
 نکرد آنحضرت از دست خود مخوف فرود در وقت این ارشاد و عز منکر و حضرت
 و بعضی حضار را دست داد بعد از ان مریدی عز منکر و که نیز معلوم میگردد که در وقت
 وحی آنحضرت میپوش میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میشد آدانیست عجمی صدای جرس
 می شنید در ان آواز زوت پیدا میشدند و دویم آنکه جبرئیل بصورتی متمثل شده می انداخت بر
 صورت و وجه کلی که خوش و خوش پوشاک عرب بود درین مذکور هم آثار وجد بر آن حضرت دیر مدتی
 مفهوم میگشت و بجه گفتنی بود میگفت آنحضرت و بعضی محاب میفهمیدند و بعضی اوقات آنحضرت
 هم بدیر میشاخت و سیوم آنکه گاهی چیزه در ان القایشند و گاسته در مقام میدید آن هم حجت

از سبب حضرت عثمان
 از سبب حضرت عثمان
 از سبب حضرت عثمان

است در کشف اولیا گاه هر حجت نمیشود مردی عرض کرد که این طور کشف اکثر الاهیتم میشود
 فرمود مشتاقان این انتقام کشف را نوشته اند گاه هر بار که از ایاها گویند گوینده معاد بود یا
 مجهول بلکه اکثر مجهول میباشد در خواب یا بیداری گاهی وجد که خود بخود چیرے را دل قبول کند
 و گاه هر شوق و گاهی القاد این اکثر میشود که در خواب دل گواهی داد که این رسول الله است چه
 معنی سابق را مردی عرض کرد که حضرت بقدری داین را حضرت خود فرمودند مردی عرض کرد
 گاه هر چیز را بنظری آید بی دراقبه و توجه قلب چشم فرموده اینهم می باشد باز مردی عرض کرد که اکثر
 چنان شود که از قبر یا بطور دیگر چیر یا معلوم میشود مجلاً اول صامت می شود و دوم غلط هم می بود
 هر چند تعبیر بحسب غلطی نخواهد بود آخرید گو یا چیرے می باید مخطوط گشته گفت حق حق بعد از وقوع چون
 مطابق کردم موافق بود بعد از آخرید مردی عرض کرد که با وجود احتمال غلطی کشف بعضی بزرگان نسبت
 بکشف خویش غلطی روا ندارند حدیثی است که در حکایتی ارشاد شده بود یا شاه عبدالعزیز آن که
 مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرض کرد که بعضی بزرگان غلطی در کشف
 اینها هم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراهیم فرمود در تعبیر غلطی شده تیر و در تقریب
 از مردی استفسار فرمود که شما که اچھے صاحب را دیده اید آخرید عرض کرد که از دها که تا دینی در حد
 اکثر بزرگان مشاییر حاضر شده و ارشاد و توجه گرفته ام خوابان آنها را چند طبقه تمیز ساخته ام و این
 ضمن قدری احوال بزرگان دها که و شاه غلام علی صاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه
اچھے صاحب ایا اعتبار علم و عمل اهل بن میدانم و دیگر شاه لغت الله صاحب را ساکنین پهلوانی
 و قدری قدری حالات هر جامعه نسبت و کیفیت بیان کرد در ضمن مذکور را جابھوج شد ارشاد
 فرمود که از تاریخ فرشته و غیره نوشته اند که راجا جھوج نامی مالک اوجین از ریات بکرا بیت
 شق قمر را چشم خود دیده از بخوسیان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خسوف و کسوف مذکور در
 کتاب نیست مگر خاطر راجا جمع نمیشد نا از بسیار جانشین که شخصی در عرب باین نام دعوی نبوت کرده
 عند الطلب حجه شق قمر کرد چرا که سحر در آسمان اثر نمیکند راجا را محبت پیدا شد با سلام و پیام ست کسر

دل حال غلطی در کشف

را امتحان خودیکه بابارتین زاردار باورچی خود را معیه با نجاشه و برگ تبنول بطریق امتحان و آرزوی
 گفتگوی هندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود که کیم نکل بعد آزان تحفه طلبید و از ار
 بند و اسباب برگ تبنول از قسم شرقی طلبیداشت بابارتین که ماند و دیگران بخوشی مراجعت کردند
 چنانچه بابارتین که بعد رحلت آنحضرت آمده در فلان شهر هند مشهور و معروف است و راجائے
 دیگر هم فلان مشاهد شوق فر کرده بود و محبت پیدا کرده شخصی الثماس کرد ایمان را جاشد فرمود
 البته محبت بلا شبه پیدا کرده بود و هر یک عرض میکرد که حکم قبول دعوت چیست ارشاد شد مطلق دعوت
 سنت است مگر امام احمد بعضی علماء دعوت و بیعه یعنی طعام شناسی را واجب کرده بشرطیکه منکر
 نباشد خواه قبل خواه بعد در عدم قبول اگر چه اما این نیز نوشته لیکن بجا فرمود مگر ابی هریره میگویند
 که عسکان کرد خدا و رسول را هر که دعوت و بیعه قبل نکرد هر یک عرض کرد و مسافرے را که
 رفتن جائے منظور است در صورت اجابت دعوت حرج میشود ارشاد شد اگر برائے دشمنی
 نباشد عذر کند هر یک عرض کرد که اگر کاسب حرام مثل قوال اجرت گیر فرامیرنواز و درویش یا
 دیگر وجه دعوت کرد و گفت این طعام از وجه حلال یا فرض ساخته بخت ام حکم انجسیت -
ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد شد که دعوت اگر ذاجب است واجب اگر
 برائے سنت است سنت و اگر برائے امر یا حرام است قبول آنهم سنت خواهد بود بشرطیکه منکر نبود یا
 تذلیل خواسته باشد مگر آنکسی دلیل باشد که آنحضرت دعوت حجام و جولاہہ مثل آنها قبول فرموده و
 در قبول دعوت نه کس شهور کر اہیت از جهت اختلاط نجاست کراہت باعتبار کسب نیست بلکه
 اگر دست و پا شستہ طیار نمایند باید خورد و شخصی پرسید که در حق جولاہہ آنحضرت بعد از آنکه فرمودند غلط است
ارشاد شد دعوت کسانی که کسب آنها حرام است مثل کچنی و غیره قبول نباید کرد ارشاد فرمود
 که در حدیث آمده که در طعام و بیعه قطره از بیست اندازند یا فرمود و اینهم آمده که بدترین طعام طعام بیہ
 ست از آنجست که اغنیارے طلبند و فقرارے رانند هر یک عرض کرد که دست را که بعد طعام
 از آردیشوین حکم انجسیت ارشاد شد که بعضی فقہا منع میکنند چنانچه مولوی نظر محمد صاحب کہ خوب

عالم بود بسیار زجر میکرد و دوزی پستیس والد ماجد سطرحد بود آنحضرت فرمود که از برای داد و حدیث نقل
 میکنند که آن حضرت جامه خون آلود و حصی لخته را برای صفائی از نمک شستن فرموده بود چون
 نمک هم چیز محترم است طعام هم محترم پس در شست که آنرا آرد و غیره و اگر چه اردن هم باشد رست باید
 شست لیکن اگر چیزهای دیگر سوائی طعام که این ماده بکار می برند بهتر است دلا آرد هم جایز
 باشد **سبب** لا دلائب لا شش هم است لک کططل شهر و کوته است ارشاد شد
 اطلاق در در دلی توی و چهار نیمه گهری و در حیدر آبادی و دو کم است پنج گهری در در بغار است و
 پنج گهری در در ملک هم در میگویند بعضیها بایست گهری شب میشود که عشارتزد بعضی فرض نمیشود و
 آنکه دو گهری شقی احمر میماند و از ده گهری صبح میشود و صاحبین میشود و نردانی حدیث واجب نمیشود
 از یک تا این ملک چهار گهری در نزد طلوع فرق و از دلی تا بنگاله یک گهری زدند و دو گهری
 تحت فطین شش شاه را زد و شب میشود از بر طلوع آفتاب اندازه هفت روز و پنج در دنیا
 نو بر آورده فرنگیان فرق شب در زیریند و است موافق کرده و سابق این میدانستند که در شانزده
 درجه آبادی بود حالا انیطرت فرنگیان بایست پنج درجه آبادی قرار داده و دریافته اند و در تکه که بعضی
 اتباع حدیث و بعضی اتباع فقه میکنند دلیل خود را در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون
 حدیث بصیحت است اتباع آن ضرر در چون نهی بعضی اکابر صحابه مثل حضرت عمر و حضرت علی در عدم
 جاندهم و محبت بیع ام دلد و غیره بعد ثبوت حدیث صحیح متروک شده پس قول بی حقیقه هم مجتنب است لیکن
 متابعت هر یک را در هیچی است یان ما جو خواهد شد چنانچه آنحضرت سیر بر بی قرئنه فرستاده
 بود و فرمود نماز کنید مگر در بی قرئنه بعضی بظاهر عمل کرده فوت کردند و بعضی نماز را کرده فرستاده
 و دانستند که مدعا از جلدی است آنحضرت بی استماع به یک بهتر فرموده همچنین قصه استخراج وقت هر یک
 معایبه از کلام اسد شریف مد یاره قسم خورده که سابق بلیه ایست فرمود که اجتهاد تا آنجا است که حدیث
 بصیحت فرسد در جواب سوال فرموده که آنحضرت شش و بیست و نه گفته گما فتا تا ای ادعای نمایند و فارسی
 از سیرانی آنچه آنجا معمول بود دانسته نیرمان غریبی سید و فقط پیروی ادعای هندی صاحب اتباع

در حدیث و فقه و کلام

در حدیث و فقه و کلام

فرشته کرده ایمان فارسی از قبیه شیراز بود یا آباد در دامن شکم پدر موافق محاوره تورانیان که با
 طرف را پس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سیلی ارشاد شده که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه
 معنی بر الفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر نیست در
 حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر اینها لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم بخواند
 بعضی علماء که بی عمل اند در حق شان هم مذمت آمده و باز فرمود خدا علم دین است و دیگر علوم هم بمصلح
 است باز فرمود که از متنی سال نوعی تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوائی محقق حدیث و تفسیر
 نینخواند و منی برسد و طالب حق نمیشد حالا بسیار رواج این شده که احادیث مریدی عرض کرده که در تائید
 طاق انعام و نجاح منفع است فرموده نزد ما مسلمانان تائید هیچ کس باید مگر نزد زکیه و حسن بخانه آید و نزد
 سایر کتب یعنی خبشه یا دوشنبه اگر باشد بهیچ وجه در روز قضا است ارشاد شده که بدینی در حال
 التیاب نزد ما هر چه اثری ندارد و هیچ حقیقت نزد علماء ندارد مگر بعضی اهل کشف تجربه خود نقل کرده
 اند مریدی عرض کرد که اگر حافظ بعد ختم تراویح ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و اینها که
 جایز نمیدانند تنقش اند مریدی عرض کرد که نافع منوخ در حدیث چرامبرین نکرده اند ارشاد شده
 کرده اند لیکن این شبیه گاهی بر طرف شدن نیست جهت اختلاف انرا مریدی عرض کرد که چون حدیث
 صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل شبیه منبوضیست یا تاویل بامنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد اینست
 صنعت است خواهیم گفت مجمل آنکه مذہب فقها آنست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر جرح
 کنند و شبه و احتمال آنکه دلیل نیست بیکسو نهند یا از فرموده درین مقدمه اختیار حضرت الدین حجت
 است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان یا فعل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کند و الا ترک دهد چرا که خالی
 از سبب سکوت همه هان نیست و این چنین شاید چهار حدیث خوانند بود و آنچه ثابت شود عمل نماید
 در آنچه نداند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند فَاَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ارشاد شده
 که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یسین بیکبار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یسین
 ده بار خواند برابر است پیروی سوال کرده که هنوز در هم رسائی تا ذات بخت میشود ارشاد شده که فنا

و بقاء نمی شود مشاهده هم حاصل نمیکرد و سه خلالت پیمبر کس ره گزید ؛ که برگزینزل نخواهد رسید
 پس فرمود توجه بذات بحت بهم میرسد و نوعی صفاتی نیز حاصل میگردد و میدانند و معلوم شد پس قصه
 شیخ علی همدانی یا همدوی در فتاوی بقاء بوی بد و کمی انگشت بیان فرمود شخصی عرض کرد که بعد از منوخ
 کلمه که اسلام حقیقی است نماز و روزه فرض میشود یا بعد از طهارت و تنهائی از شاد و شند که دور کن
 ایمانست کیل تصدیق و دوم افراز را نیز رکن فرموده اند از طهارت اگر در بر یکی کس هم باشد قصاص
 نماز و روزه باید کرد شخصی عرض کرد که خواب دیده ام که چهاردهم ماه برآمد فرمود و باد مرگ خواهد بود
 باز عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود و مولوی رفیع الدین مروند آفتاب غروب شد
 باز از شاد و شند که شخصی در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی شکل است شخصی که پیچاره در پیش
 عوارض دنیا مبتلا بود و در وجد گفتن گرفت قبیل داری شکل است در جواب شخصی از شاد و شند که اگر کسی
 براسه شال شدن دیگران قرابت طول کند جایز است چنانچه عکس آنحضرت بعمل آورده یعنی می فرمود
 که بعضی اوقات میخواهم که طول قرابت کنم چون میگویم که طفلک کنیز که میگردد قهر میخاکم پس قیاس بالادلی
 شده که حد هر نماز نکته عجیب است و اسرار باست یعنی نماز جامع عبادت است نظر و پایی دل به
 اعضا را پای بند میکند لهذا دست بر دست لیکن بکار آوردن است و الا متفرق شود مشغول بطور خود
 گردد و وضع قبض سرد آمده اکثر آنحضرت و صحابه کلهها بر وضع یعنی دست بر پشت دست بی گرفتن دست
 از خضر و بنصر میکردند اگر بگویم در دست است بعضی صحابه گفته اند و فقها میگویند از شاد و شند که بعضی
 اوقات ترک امر معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر مومنان علیه السلام را از نوافل منع نکردند
 گفتند بزن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد ای ایته الدینی بنهی عبد ۴۲ اذله تو برائے
 وصل کردن آمدی ؛ و بارائے فصل کردن آمدی - پس فرمود علمائے فقهی درین جا علوسکت صوفی
 منش این حال را می فهمد که چنین هم میشود و میکند و باز سالیان را در جمع زود منع کرد انش و دیگر بود یعنی طمع
 مال دنیا از شاد و شند سال تاریخ ابراهیم کوردی است . **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
 یا فرمود و سال تاریخ تولد امام اکبر علیه السلام که آنحضرت عجلای و قائم مآلک آنحضرت عبد الاحد نقشبندی

نایب زینبیه الماجده سجده علی النقی ص ۱۰۱ اول یوم الارشاد شد که بعضی خبر در هر ملک میشود
 مثل خسرو سگ بعضی مخصوص است بعضی بلا مثل جاموش در هند و مصر و بغداد و روم و حجاز و عجم یافته
 نمی شود همچنین قطیف و شافیه و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورد و پدر من وقت
 رخصت از مدینه از او تا خود عرض کرد داد خوش شد که هر چه خوانده بودم فراموش کردم الا علم دین است
 حدیث ارشاد شد و الداجل و الدجال بود و قصاص غار در پنج حضرت توحید دارد چهارده
 ماه در حرمین بوده و سکه کرده بعضی جا او تا میفرمود یعنی این حدیث تو بفرما و در سکه اجازت نوشته
 سندان من کرد اگر چه بر این است در جواب سالی ارشاد شد هر جا تو که حلال است لعاب
 پس خورده و عرق او همه پاک است تا حلاله نشود یعنی مردار و خوار آن زمان مکرده است بی عیس
 مرغ را سدر و زنگاو را هفت روز نباید خورد و در تذکره ارشاد شد که هرگاه حضرت علی در بازار کو فیه میگذاشت
 کو دکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تفتخ فرمود بلی علیها علمه اسفلها طعام باز
 فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت را سنده بود عهده ابو بکر سنجو
 وقت کو دکه که با وصفت ضعیف کمال نشو و نما بود و در عهده عثمان شباهت در وقت عثمان الخطا ط که
 چیز درست و خیر نادرست و در عهده علی پیری باز فرمود که صحابه کس در سنده آمده خالین
 ولید بن مغیره در وقت عثمان صوبه دار کابل بود قلعه حیره بنا کرده او است و عمر قدیم درین وقت فتح شده
 بود از اندلس تا کابل در طول و قدیم در عرض و طوقه آنکه بر شهر س و ملکی که در وقت خلافت شده
 سوا اسلام و رانجا رانج نیست گویند با هم طایف دارند و جانبیکه آنحضرت فتح کرده سوا ای اسلام نیست
 در جزیره عرب نام مشرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شمار نیاز از مدینه ابل خطا
 و حق چنانچه غالب شد چون چنگیز خان و غیره ایذا بابل اسلام رسانید و عجمش را تا آنکه شمار گذارند غلبه
 این قوم قدر است ارشاد شد ملاجی از فرزندان امام محمد شیانی است شیان قوم عرب است
 چون مرید س را در خطه خط طایفه باظهار کمال نقصان و صورت فرقیش آمده او متوجه بود در
 رفتن رفتن چون قصد بمباری کرد بر ای تخفیفش منع فرمود و عصبانیت که نباید اتفاق رفتن شود

فرموده و تصریح گردیدینه چو باستی پیش منی باز فرموده حال قلب تو خوش معلوم نشود و شک دارد
 فرموده خوشی موجب ترقی میشود و فاسد تمام معرفت که همیشه ششاش بشاش میماند هر وقت ترقی
 در ترقی میماند هر پیدی سوال کرد که بعضی علما میگویند که ریش بر طریق عادت آنحضرت میباشد
 نه بر سبیل عبادت فرموده بلکه از بعضی احادیث معلوم میگردد فرموده که خلالت یهود کنی یعنی رسالت
 محجبه و قصر شارب و نیز در حقیقت انبیاء آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت موه که هر پیدی
 پرسید که مقدار ریش چقدر باشد که در حال این نبوت رسیده حق همین است لیکن بعضی مثل عبادت
 بن عباس کثیف از ریش بجهیده شدند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
 از قبضه بود در ریشهای حسنین طویل و دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود آنحضرت دعوی طول
 بهمین هر دو را که بیجای بودند قصر میفرمودند یا از ارشاد فرموده که آنکه مورچه میکند آن بچه خلق است
 آنقدر باید که بنیده ریش پندارد ارشاد فرموده که از کفار که غرق عادت میشود چه توان گفت
 ارشاد فرموده که غرق عادت شش قسم است اول معجزه که بمقابله کفار خواه از بنی خواه از ولی پیغمبر
 از آنحضرت یا از خواجیه معین الدین و ویکم که است از بنی یا از ولی سیوم ارماس که پیش از نبوت
 صادر شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود چهارم برای عامه مومنین مثل اجابت دعا و غیره خواه
 زاهد باشد یا فاسق پنجم آنکه از کفار که بمقابله دعوی وقوع یا بد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
 کشیدن جانب ضلالت او را تا بعین او را تفضل من نشاء و نیز ارشاد فرموده که چون خوب تامل
 کردم شاید در آن زمان سابق ازینها استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چپ
 از دور با اخبار و در طلبیدن از سخن با منتر یا گاهی از قدری صفائی ششم امانت که
 مخالفت دعوی واقع شود چنانچه مسلم که کذاب را اکثر واقع شده خیالی بنا بر او قبائی خوب فتنه
 آورد خوش شده گفت بخواه هر چه خواهی گفت یک چشم گل دارم دفع شود چون دست جبر پیش
 مالید گوشت هر پیدی عرض کرد اگر اینچنین امر از نیکان صادر شود و ارجه باید گفت فرمود تنبیه
 درین ضمن پاره ذکر فقره اول شاهی و غیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقات نباید کرد بسیار

که در ته حاصل سینو و بک ملاقات از هندو دنیا داران چندان مکدر نیست ارشاد شد کاجو
 آید بناید گفت چرا که پیش از زبشت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل غزل میر علی
 زندانی به بیوت رسیده در آن نیک نیست یعنی چهل کس جهان طلبیده بودند بجان هر کس رفت
 و غزل هر یک گفته داده اند هر کس یا هم نزع کردند چون معلوم شد هر جا بود یا زار شاد شد که
 غزایل به دست خود بقیض جمیع ارواح بقول هم میکنند و توابعانش سعی در تکمیل آن می نمایند باز
 شد که چها در فخر هر یک ملک مقرب رشب یرات عنایت میشود حضرت هر قیل را حکم می شود که در لوح
 محفوظ حوادث اسمال را مطابق نمود هر کار یا بکار کنان آنکار سپرد نمایند پس فقر سوت مصائب
 امراض بقید شخص وقت حواله حضرت غزایل و تابعان او شان میشود و فقر رزق و بارش باران پیل
 شدن جوب و غله و میوه یا و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق هر کس حواله حضرت بیکائیل
 و توابعان ایشان میشود و فقر شکست و فتح لشکرها و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدشات
 مثل قطبیت غوثیت و ابالیت و در داشتن عبادت عبادان و ذکر ذکران و قرارت تالیان حواله
 حضرت جبرئیل توابع ایشان میشود و فقر تقیع ارواح حیوانی و انسانی و مقدمات این کار مثل نکاح
 و از دواج خواه بر وجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل بنمایند و الله اعلم بالصواب ارشاد
 شد که تاریخ تولد غوث الاعظم صلی الله علیه و آله شهر سنینش کامل و عاشق تولد بود
 و قاتلش دان تو معشوق الهی پادشاهات در پافند و شست و دود بجزی ارشاد شد که ماده تاریخ بکار
 و ادق حدق رعاش حمید اومات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قران شاه عالمگیر مورخی گفت
 سنقر آت قلات منشی باز تاریخ حفظ فی لوح محفوظ باز فرمود بادشاهی انگشتی پوشیده تاریخ خواست
 شاعر گفت انگشتی بار دیگر پوشید گفت دوا انگشتی ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت جلیل الدین
 و حضرت قطب الدین که بفاصله دوماه رحلت فرمودند خواجہ جو یا فند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
 دام ظلہ اشعار عبدالغفر آن خلف خاندان فضل پادشاه کو کیست لطیف از لایا و تمول
 پادشاه که در راه بود که با شیر دایه پادشاه را در اینو بدل ردشش حلول پادشاه قدسیان که تراویح توقبول

ماده تاج بهین مصره اخیر است هر یک عرض کم و گه گویند بدن حافظ را زمین نمی خورد در کتاب
 آمده است ارشاد و شد در کتابی ندیده ام لیکن به تجربه ثابت شده چنانچه محمد علی نامی مرد بزرگ
 به چشم دیده خود نقل میکرد که در گجرات شاه دوله راه سه روز آن طرف لاهور بلب دریا چنیا و که کلان
 ست و قبر بودند مردمان بخون دریا افتد و از کشته جا و گیریدند کفن یک لاش میل بود و دیگر سفید
 و لاشها سالم چون تفحص کردند هر دو حافظ بودند یکی بطهارت کمال تلاوت میکرد و دیگر چندان
 مراعات منظوم نمیداشت بزرگ پرسید که در غیر طهارت یعنی جنابت بضرورت چه حکم است مثل
 تعلیم صبیان ارشاد فرمود کلمه درست خواند الحمد لله گفته باز رب العالمین گویند چنانچه زن جلیض
 با دیگر راجایز است باز ارشاد فرمود که حضرت سید راجی حامد شاه که از پسران ماند و سلسله
 تاجان بزرگ منتهی میشود و قریب شصت سال میشود بعد از آن نادر شاه در مکان مانک پور شاید بر مزار
 شریف نشان درخته شده بود از چیت نوبت بگذردن اقتاد مردم شهر بلکه اطراف شهر جمع بودند
 دیدند که لاش مسلم است و کفن سفید و عجب ترا که ریش کلان شده و مو سبزه نمونوده و عجب
 ترا که بر یک کتف رمال مسواک بر جانب دیگر تسبیح همه صحیح و مسلم این قصه را گردی نقل نمود
 اند چنانچه محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پسر زاده سادات قطبی متقی و بزرگ در آن مجمع حاضر بود
 بلکه بعضی از فرزندان آن بزرگ را فحش شده بودند نیز کفوض کردند بمحاسبه این که است باز
 ارشاد و شد حکما در مقدمه اما سیدان میگویند که در بدن هر که پیه و گوشت کم باشد نمی آید و تنگ
 میشود و مردم مسلمان میگویند که کرامت الهیست چنانچه این خرق عادیست نقل حال صاحب لایل
 اخیرت بهم چنین است بلکه پیشانی آن بزرگ کسی دست نهاده بودند خون آلود گشت همچو زنده و تمام
 بدن تر و تازه بود بلکه تمام محرابه نمیشد مردمان محسوس کردند این نقل هم تواتر ثابت شده بزرگ
 پرسید که حکم نماز نیست اول ظهر که بسبب جماعت فوت شده چیت ارشاد و شد تسبیح و اگر خدا بهتر
 والا غیر مکرر طریقی ادا گفتگو است بعضی قبل و در کعبه سنت و بعضی بعد آن بخیز میکنند و هر یک
 وجهی لطیف بیان میسازد هر یک عرض کرد که تا شمسوره آید و وقت آید و آقعه که در لفظ بزرگان می نویسند

راست نیست ارشاد شد که هیچ سوره که معمول بزرگان است نصیحت سوره از حدیث ثبوت رسیده پس برای قضای حاجت بعد صبح دو رکعت از وقت اقامه بدشام یعنی شب حضرت فرمود که هر که ما دامت کشفه نکند با دو بخوابد هم رسیده مبارک بن عشا قبل خفتن در دفع عذاب اهر و خواص تا آنکه بنظر دهم بعد عتیر خوانند به ثبوت رسیده بزرگی پرسید که اهل اسلام از چند سال در پست متان و خلافت خلفای عباسیه تدرین ایشان و اندازسانی شان بسادت خوبی شان برین ضعیف است ملک هفت قلم سلطنت هر یکی از پنج حصه و هر یک حصه احوال اهل اسلام باشد الین تدرین که غلامان ملام محمد و غزوی داد و پدین از طرف سبانیان و از طرف خلفای عباسیه فتوح ملام قصه یازده باز آمدن محمود و ساختن مساجد غلبه اجماع الباقین داد و رشید شدن محمود اران و دل سیه سالار و بعضی که است تدرین الین تدرین مباحث و غایت اهل دیار و علم قادر شدنش بر کینه که بود در یافت که آن از شرف الین هر دوری که محرم و بود میان فرمود و هریدی درین اثناعصر که چون شب و نیمه ظاهر اند و طهارت فقط و علم و باید و علم و غرض است بر محنت چار و خواست فرمود و شد و آنهم حسان الی است بآتش اهل احوال قبر چلی پرسید ارشاد فرمود که محمد الین نامی بزرگند سابق از آبادی اهر و آنجا بود و چهارم دیگر و هر یک نام هر کسی گفت که از فرزندان خواجه معین الین است فرمود شاید از فرزندان ایشان بوده باشد چه مردم در فرزندی آن با که در بصره شریف حجاباده گفتگو میکند و دختر شاهان نامش بود که بسیار متفقد بود و جوهر گوی خود را برادران حضرت سپانیده و این تاجاکی و غیره اهر کرده و سلسله نسب آنهاست که در دست ختمگر در عقب حضرت شیشه نیست چنانچه خواجه غانگو الیاری بی شبه از فرزندان حضرت است عقبه زند شاهی نامی صاحبزاده و حقیقه قطب الین هم بود لیکن بنگارند در تخریق کرد و از تشریف نرانی حضرت معین الین کی بنابر ملاقات قطب الین بگیری بنابر فرمان جانی بنابر بصره نزد پادشاه فتن ایشان با پیچ و پوست و زکات و سبزه و اذغال و خمر و خوش الماظم و دست معین ملاقات نشدن آن بزرگ سبب نبود و از تشریف و قول ضعیف تشریف آید و بنابر ملاقات فرمود هر چه و بزرگ بخواه چند سال عدم قربت شان که مشهور است بیان فرمود و نوقت سبب ضیق فرصت نقلی نمی آید نگارید است انشا الله خیر بشر فرصت یا خود هم گشت هریدی هر که که تاریخ تولد حضرت گریا و باشد فرماندار شاد و فرمود که از تخریق علی ششم شده کتابهای این تخریق به برادر خود دام باز فرمود و خمر را بخواه انداخته ایم فرمودش کرده ایم به الاحدیه دست نکار سیکندیم یعنی سوادان شریف و خیر و اولاد است باز فرمود و شصت از قرآن شریف نام تاریخی بنده بر آورده بود و فتنه فتنه جلایه هریدی هر که که دست نهاد است از فرمود عورتان که در تخریق امانت کنند و وسط صفا ستاده و جایز نیست مگر در فرض کرده عالی سواد که نعل بعد شرف فرمود و در تخریق امانت شاهی ملک است ای حردای که نعل لازم نمی آید لیکن محض تا جمع دال و شد که در دست محمد چهار شاعر و معتمدی سعدی اندونی فرمودی معتمدی بیج شاه گفته است توانی که دست بجا گاهی بود و در گریه و مسلمان بپی گویند و تخریق تسلیم و تسبیح و اهل تخریق و گران و در جالب است اند که معتمدی بجه برده برده گویند شرف الین بومیری است ارشاد شد که حضرت چار که بصره رسید داد و پدین برین بی شبانه از پسرانش بعد در شرف تخریق است بجه برادر دنیا خیر برای کفن و نیز موی مبارک باد شان سید و ستی که دره بود که در پس نه دشتی بر سید که تخریق

معنی ہائے دیگر درین امر فرمودہ اند چنانچہ احوال نادین حضرت شیشی در ہائے فوقانی و دنیائی
 و غیرہ بیان فرمودہ در جواب فریبے فرمود کہ عرب مور کلان را مور سلیمان گویند شاید ہمین
 مور باشد لیکن پاس ہر دو باید الناس علی دین ملوکہم قول عقل است شخصی عرض کرد
 کہ ہر اید میخوانم و تلویج و توضیح خواندہ ام ارشاد فرمود کہ چنان مطالعہ روی تو کردہ خرم
 کہ دل ملال گرفت از مطول و تلویج باز فرمود کہ روز سہ در مجلس با مرا پیر سیر و دند و علما
 و فضلاء ہم بودند در این بیت میخواندند کہ در کثرت و قدری تنوان یافت خدا را + دن شجر عشق است
 کتابی بہ ازین نیست - درین اثنا ز سنے السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمود و علیکم السلام -
 ہر یک سے عرض کرد عورات را ہم جواب باین لفظ بود فرمود صفائے نیست این حکم غیر محکم
 است اگر عورات انجمن محل شہوت باشد ابتدا ہرگز نباید والا بہت را ہم اگر نہ کند باز فرمود از ابتدا
 جوانی وقت شباسب از رقص و غیرہ ممنوعات تنفر یعنی داشتیم چنانچہ عورات جوان بچہ دیوار بنظر مے آمد
 تا آید و امر بر خود بسیار ترسان بوم حالا ہم کیے ازان ہا ہستم کیے غیبت کہ البتہ استماع آن محض
 سخن آمد حالا انداخت بخشیدہ پناچہ مے یعنی کہ بطور مے دفع بسیار مں اگر کسی قصد گفتن میکند
 دیگر مزا سیر کہ حالا ہم ازان مے ترسم بچہ و استماع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیہ السلام
 سوال کرد کہ ہمیں ہم گاہے فرمودہ اند ارشاد شد آری دوبارہ آن چہ بود کہ در جوانی شنیدم کہ
 قصہ خوانے خوش گو آمدہ است ترغیب احبا قصہ کردم ناگاہ آواز مرا میر و قصہ بگوش رسید
 خواستم کہ نیر دیوار نشنہ شنیدہ را مے مقصد شوم بچہ نشستن خواب غلبہ کرد چون چشم باز کردم صبح
 بود بار دیگر ہم ہمین ماجرا ہمین امر ارشاد فرمود کہ قصہ بخود و زور ہم گنہا مے است چرا کہ اکثر
 قصہ زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس بیفائدہ شد مخصوصاً
 نملات شان و استعداد قابل ثبوت باز فرمود حضرت باقی باقی غم کرد کہ تنہا باشم مردان را
 جواب دادند و کہتہ رہے نہ دیکسے را جاسے فرستادند مام الدین کہ خلیفہ اجل مے بختہ فزی
 داشت اگر چہ ہمہ صاحب کمال بودند ماکن تا پیر زندہ مے باشد نوے از طرفی مے باشد سبب

محبت است خواست که بعد از شهادت بر اقصای کعبه گرد چون در کبر آباد رسید زیر دیوار ایستاده و بایستاد
 نشست تاگاه آفتاب بر او افتاد و این بیت می سرودند که تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندکش تا من هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی پس بوشه و فروخته کرده مراجعت
 کرد و پیش شیخ می نشست خواند و مستحق باشد که در شیخ هم در کنار که رفت و ترک خلوت بالکل
 نمود و ارادت داشت که آنحضرت فرمود که خطوط را بعد از نوشتن خاک آلوده باید کرد که بر آید
 اصلاح مطلب تاثیر می دارد هر یک از حقیقت خطاب بی که مراد بی و غیره میگویند
 پیر سید ارشاد شد در اصطلاح توران بی امیر را گویند و بعضی بیگ را هم همین قرار میدهند
 و بعضی میگویند رفت و رفت بیگ شد و بیگم هم از همین اعتبار است میم تا نیت اصطلاح خود در
 بیگن اخل کرده اند و در اصطلاح شان خان بادر شاه را میگویند اکثر بادر شاه خود را خان
 میگویند بزرگه سوال کرده که حکم مسجد طوائفان هندو کیان است نیت طوائف خوب
 و مال هندو احتمال خوبی دارد من از جایز شاید که ثواب بنا بر مسجد بنیاد بگذرد حکم مسجد بدان خواهد شد
 باز فرمود که موجب قاعده مقرر کرده بارها گفته ام مسجد مال منسوب نمی شود و مال حرام
 مثل زنا می شود و بدین محل فرمود که امیر می مخالفت حضرت امیر مسجد از منظار و ساخته بود حضرت
 امیر چند بیت نوشته بودند مضمونش آنکه شنیده ام که تو مسجد را از چنین مال ساخته چرا از مال
 خود ساختی مثل تو چنین که زنی از اجرات زنا طعام بپاکین میداد اهل عقل تمیز گفتندش
 این که ناکبر می طعام بده کسی را صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کردند در وقت حضرت
 که ام خط بود ارشاد شد که خدا تعالی همه همه نوشتند حضرت علی موجب خط کوفی شدند چنانچه
 هر چه بنویسند آنحضرت نزد خود داریم و قرآن شریف در خط حضرت امام حسن علیه السلام در مسجد
 خط کوفی ثلثین موجبش شاید غلیل باشد از آن ثلث شد و از ثلث شوق شد و
 از تعلیق و چون هر دو را با هم کردند تعلیق شد و سوائی خط و صنایع مثل گلزار و سر و هفت
 قلم مشهور و اند باقی متروک گشته ثلث و ثلث در میان و تعلیق و تعلیق شفیه که

بسیار خوب صورت است ارشاد فرمود یقیناً قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
 موجود است بلا شبهه و شک خون شهادت شان هم در آن موجود فرمود کاتب به صحابه
 همین علی و عثمان بودند و در خلافا شاعرسته بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی مایه مگر عثمان در فخر خود
 میگوید گاهی شکر گفتند ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز جمعیت سس نکرده ام پس
 در توصیف عثمان فرمود در وقت شهادت خود شمشیر را بر خنجر با سلاح را بر شمشیر جنگ بودند
 فرمودند که از شما سلاح اندازد آزاد کردم و از دیگر میانه که سست بودند فرمود که من ستم نمی خواهم که
 سیف بر کمره گویان کشم پس تو صیغ صبر و ثبات عثمان و عدم قصد ایدائت کل گویان و پاس
 گویان فرموده فرمود این بزرگان بر ایک آفتاب دور کمال می خود یک بوده اند سبحان الله
 سبحان الله باز فرمود عثمان همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شد و سر خود برانید و اوقات بگذرد
 ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیا و فرارشان آمده است و مکرده نیست پیش آنحضرت هم کردند
 اینقدر تنظیم لی و مادر و پدر درست است و بین ایشان بزرگ که اندر می رسید که تقدیر و قدر
 وجود تمام شد گفت مثل آنها که از آن برآمد مطلب تواند شد مگر تقدیر آن زبان مبارک
 منظور است نشد ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبدالحکیم مکرودند
 وجود چنینی بعضی او گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عند الفرمست
 خواهم نویسد باز آن بزرگ گفت خلاف مجدد خواهد شد فرمود باید فهمید که اتباع پیرو سکو
 و ذکر و افکار باید و معارف کشفیات خود است اگر همچنان با شد مجدد هم خلاف پیران خود
 حال آنکه حضرت باقی بالله و عبد الله احرار و غیره اکابر وجودی بحضرت بودند و نیز غوث الاعظم که پیر
 است جنبی ماضی و معین الدین پیر ماضی و قطب الدین جنبی باز آن بزرگ پیر رسید
 که حضرت نقش بن چه مذهب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کسی به راحت تقدیر این معنی
 فرموده مگر بارشاه و در قرآن و حدیث هم بارشاه آمد و چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
 که فرموده اگر مثل من از بالا آسمان اندازند در زمین سفلایم هم بر خنجر افتاد

باز فرمود که سخنی دیگر هست که بسیار کمتر می‌نهند یعنی بلی الهی را که بر او ایستاده و در هنگام بعض
 اوقات همین خود را سمی بنده مثل حضرت علی که فرموده من کشتی نوح را تسکین داده بودم و من
 باعث قیامت ام و من زنده غیر میر بنده ام یا بزرگان دیگر که در خویش تن تجلی الهی می‌بینند مثل
 موسی که در فاروید یا مثل آن جناب که دست من بردست جمعیت کنندگان یا تو نردی سنگ
 ها را خدازده و فی الواقع یکشت سنگ چشم هزار کس کو رسنه توانست کرد و حضرت عثمان
 را همین معلوم شد که دستیکه بدست خدا رسیده چرا سبب ذکر است و طوریکه یک کوزه
 آب اندر ریازند و تنیکه قید سب و جدای دریا آب را ملاحظه نماید بے تامل خواهد گفت منم که در
 من کشتی می‌رود و من در با ام و من در کبر باد هستم و من در سارنگو بودم غرضیکه اینچنین
 میگویند و این را تجلیات گویند و وجودی و شهودی همه قابل این تجلیات هستند
 مانند اینکه این حال اسما در نفس الامر در هر شئی هست یا نه این تحقیق دیگر است و چون نیک
 تامل کردم غرض هم موقوف بر تحقیق این امر در نفس الامر نیست بگویند و انتهی سوا کذا است
 که تجلیات الهی شده و اگر نشود ولی نشد و چون ضعف بسیار بود دین تقریر چه در آن حضرت
 برافروخت و تقویت نور و یفرمود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد که بنده را واریت
 که می‌بینم تمام عالم یک نور شده و باز از آن نور سبب ختمیرو گاد آدم شد و روزی می‌بینم
 که من می‌گویم یک که سال با خدا یعنی نزد خدا نشسته بودم و پنجاه هزار سال در آنجا بودم باز
 چون چشم باز کردم هیچ نه بود فرمود مقدمه توحید است همچنین میشود این آنای خود را گم
 میکنند اشاره بطرف خود که می‌کرد و حالا بطرف خدا می‌گردید و عرض کرد که در جواب
 سوالات حضرت تحقیق مسئله نفس الامر وحدت و وجود فرموده اند جائی تقریر صاف
 شسته منحنه نفس مسئله باید فرمود که برائے متابعان حضرت کافیت احتیاج لائل
 عقلم و نقلی و اثباتی است باید فرمود و تحقیق حضرت و حوائج همه بنده بود و نه انشا الله و خواه
 نویسنده شش در خواست دفع بیماری بادشاه است که در ارشاد شد که یک بنر نر

پنج الاعضاء زیادہ از یک سال بھمر گئے کہ باشد دس ہر دو گوش او پہنکد آشتہ بعد غسل
 دوس با یک کسے سورہ یسین خواندہ قریب بروقت شب بطوریکہ در میان مریض رہے
 نگذرد بختہ صبح بہ نیت من نفسہ بنام خدا فرج کند شفا خواهد شد نہت حصہ سرد چہار
 پنج حصہ دل یک حصہ ابی باقی حصہ کہ تقسیم ساکنین پوست یک حصہ با یک فلوس
 ملا جلال الدین دوانی سے درخاناہ و مدبر گشتیم بے - انصاف کہ در پردہ ندیدیم کسے -
 دیدیم بیٹے یہودہ گوی چندی سے + مانع شدہ ازدوست بہانگ جرسے + حضرت اہل اللہ
 سے در صحبت اہل دل رسیدیم بے - بس وروینہ کنان زباہر کسے یک نفسہ
 از چشمہ آب زندگانی قدسے - وزارتش وادی مقدس قے - در تعریف
 تشریف بردن والدہ ماجد خود و بدگفتن صاحبزادہ در حق شیخ آدم بنوز و ناراضی شان سے
 شخصہ بخوردہ گیری ما عجزان فتاد - زان زد کہ در طریقہ مجذوم ادیم - گفتیم کہ من
 راست بگویم ز ما منج - تو آدمی یہودی و ما آدمی شیم - صاحبزادہ کلام نواب لا برائے
 بسم اللہ آوردند آنحضرت اول کل گوئیدہ از اقل اقرار خوانیدہ مبارک باد گفت درین اثنا
 ذکر نواب روشن الدولہ و پیر پرستے شان ہمیان آمد فرمود مقبرہ شان را کہ قریب قدم ہنر
 است من خود دیدہ ام کہ بخط زرین بر غلاف قبر اللہ محمد وہم کہ نوشتہ بودند حسب کہ
 ارشاد فرمود کہ درین خبر زمان احتیاج از کتاب مناہی برائے ملامتے شدن نیست جز
 کتابہست گیر ملامتے شد شخصہ از فرج نمودن بز و غیرہ بنام بزرگے سوال کرد شاہ
 فرمود کہ ممنوع است فرج بنام خدا کردہ گوشت تقسیم کردہ ثواب تقسیم گوشت بروح بزرگ
 نذر کند و سوائے ہنگام بقر عید قربانی از طرف بزرگ ہرگز بنام کسے فرج نباید کرد ارشاد
 شد کہ نہ صد کس معذ فرعون معہ مال متاع بالکل بدعائے موسی غرق شد نہ ہر چہ
 توہا سیکر و موسی پذیر نہ نمود حق سبحانہ تعالیٰ با موسی گفت کہ تو سخت سخت دلی کہ چندین
 الحاح نہی اگر با من چہارم آن تضرع میکردم بخیم مریدے عرض کرد

که آن حضرت حقیقه خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست مشهور کرده اند اگر کسی خود کند از طرف آن
 خود نماید شاید که ثواب برسد و پدر برسد ^{شخصه} سوال کرد که ختنه نو مسلم بالغ باید کرد یا نه ارشاد
 فرمود خنثیه منع میکنند بدلیل آنکه ختنه راست است میدانند و دستر عورت فرص و شافعیه ختنه را هم
 فرص میدانستند اما تجویز میکنند متاخر خنثیه بنا بر صلاحیت جائیکه خوف ارتداد و باشد ^{بجای}
 جائز داشته اند ^{شخصه} از لباس عرب پرسید فرمود حالا نه پانچامه و غیره می پوشند
 سابق البتة بند می پوشیدند ^{شخصه} پرسید که من عرف لکم فقد عرفکم به حدیث صحیح است
 فرمود در کتاب صوفیه دیده ام باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد این وقت ضعیف
 غالب است باز فرمود قدری سپاس خاطر شما بگویم ازان قیاس نمایان یعنی چنانچه روح شما
 بچک بدن نیست و همه جا هست همچنین این تقالید در همه جا است و میرا از همه ^{شخصه} میگوید که تو در پنج مکان
 نمکائی ز تو خالی - اگر تیر قدر هم ندانند البته ^{شخصه} نه شناخته باشد ^{شخصه} پرسید
 که حدیث انا اجد بلا میم و آنا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتقدیم کمتر
 و هیچ نیست باز ^{شخصه} از معنی سخن اقرب الیه من جبل الوری سوال کرد فرمود علیا قرب
 علی صوفیه قرب وجودی میگوند و همچنین جا بجا در قرآن آمده ^{شخصه} از شان مجاهده پرسید
 ارشاد شد شانه عظیم است یعنی چهار چیز است - شیطان - نفس و خلق و دنیا
 ازین همه باید جنگید هر چه از روزه و نماز و لذت و خطایق مناسبت وقت و اندام عمل آرد میگویند
 بالکل تباہ هم نشود چنانچه سر بر آید هم ادبم بر آید دفع غصه ادبم را حکم کرد که بر آید اسب دان
 ولید باشد بعد یک سال استقامت کند که طمانچه بر ولیدش از دست کسی زد تا آخر گرفت از
 قصه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شاهی مرگه بود که بدیع الدین مدار را
 از دین یهودی اسلام ساخته بودند شجره لیسان بچند واسطه تا عبداللہ نشان بردار میرسد
 از او نشان بصدیق اکبر میگویند کار مدار تمام نشده بود بطالب آنحضرت در مدینه رفت و از ارباب و از
 نجف و کربلا و فائده با برداشته حکم شریف به بند آمده در کاپی بود و باهندوان هم صحبت ^{و انشراح}

چنانچه فرسے باجوگی خلوت داشت که بادشاه بنابر ملاقات آمده شاه مدار متوجه حال شد
 بادشاه غصه کرده برخاسته رفت و از ملک خود بدر کرد شاه از اینجا عبور کرده تصرف بحال
 بادشاه کرد که آبله با پدید آمدن سوزش افت و مردمان سلاح دادند که رجوع بشاه نمایند
 بادشاه غیرت کرده نبرد شاه نیا مد مگر نبرد سلاح الدین سوخته که پیرش اورا لقب داده بود چو
 سوخته عشق خلیفه نصیر الدین بچراغ دہلی رفت او شان کرتہ خود عنایت فرمود و رفع سوزش شد
 بلع الدین ناراض شد گفت در ادلا تو ولی نشود سوخته او شان گفت سلسلہ تو بر باد شود و
 بدلاہ گرد بعد از انان برخاسته بکهنه و از اینجا در مکن پور استقامت کرد شخصی پرسید کہ در
 وقت نسبت چیزے فرستاده بود حالا نسبت موقوف شد بازے طلحہ حکم عیت فرمود
 کہ اگر بے نیت شادی کردن داد واپس خواہد شد و اگر بے نیت نسبت داده انچه بچرخ شخم
 باقی واپس ہند از قسم نقد و زیور و اگر بطور عیدی وغیرہ کہ بعد نسبت میدہند ہرگز واپس
 نخواہد شد ارشاد شد اول کہ سایہے افت نسبت و ہفت مرتبہ زیاد ہستہ افتد
 چہنقد آخر دین ملک نیم قدمے ماند باز تلاوت آیت الم تالی ریک کیف مد انظر فرمود
 ارشاد کرد بخدا غیر خدا در دو جہان چیزے نیست - بے نشانست کہ ز نام و نشان
 چیزے نیست - باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرمودہ است کہ صدق
 توئے کہ عرب گفتہ قول لبید است جائے کہ گفتہ الا کل شے ما خلا اللہ باطل دین اثنا مذکور
 سخن اقرب الیہ من جبل الوریب و علی العرش استومی و حدیث لبط علی اللہ و اینما کہتم -
 در پیش شد حالے موافق ظاہر چیزے تا دلیل کرد آنحضرت فرمود کہ لفظ اینما کہتم و سخن اقرب
 الیہ لبط علی اللہ را خیال باید کرد و علم وغیرہ را باید فہمید باز فرمود نذر علیے ظاہر و باطن بچ
 پنج اشکالے نیست ہر جا ظہورات است مہشلہ ہمین آدمی است کہ واجب القتل و
 واجب التعظیم و در دیار و چو کبیر اینچہ انسان در افراد خود موجود است یعنی مرتبہ ان نیست
 است نہ کہ انسان من حیث ان انیت ہر جا موجود ہست و فی نفسہ موجود نیست و جسم ہر جا

سو بود است عرش هم جسم و فرش هم جسم و عطر هم نجاست هم لهذا گفته اند اگر نسبت
 مراتب کنی ز تعلق اینها منع کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسی جایز کرد که نام مرتبه جامع است هر
 نبی باین بااست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بعبادت انداز بیان فرمود که در پیشگاه
 ذیجل شکست ثبوت یقین پیدا آمده دانستند که تحقیقت دیگرے موجود نیست و فرق مراتب
 ضروریست و هر چه برائے هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و بنایک باید نمود و قبل ناپاک
 نباید خورد و تقرب به ارشاد شد که در وصایای و معمولات بجهل گو آمده که روز بارش
 روز میش و طرب و لواحق آن بود و روز آفتاب روز در بارعام و روز ابر بے بارش روز شکار
 و روز هوا بے شدید روز نوم مقرر کرده بود باز فرمود باز فرمود امر و روز نوم است مردان
 جمیع شده عرض کردند که حالاً هیچ بزرگ در مقام دنیا نباشد و او بسیار امر لازم است
 چنانچه حضرت بابست دوم عرض میباشد و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند
 که چنان همیشه بود که مالش در کتب و ولایت پوششند و از فضل الهی در روم و شام و
 مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
 و در کتب است و حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه فیضیاب شدن ارشاد فرمود
 که در وقت محمد شاه بادشاه است دو بزرگ حساب ارشاد از هر خانواده در دلی بودند و این
 چنین اتفاق کم میشود چنانچه بنحله ایشان شاه دوست محمد قادری بود روزی بر سید بزرگ
 که رسد شکالدم است گفت هر چه میفرماید و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل نیست که خدا
 یک خرمهره خرمهره ام و آن چنان است که روزی بنا بر ملازمت سلطان که ملازم بودم
 رفتم بودم دو بصر در میان کمالی خدمت شدم از حرا حی و آب طلبیم نبود از سقّه و غیره هم بودم
 قریب پلاکت بودم ناگاه قریب اجیرتری دروازه از سقّه ملافی گشتم یک کوره آب که بقیه
 یک خرمهره فروخت میشد و دستیاب شد بنحو ستم که بنوشتم ساقی بلجابت تمام ام
 نشستی خود طلبیم چند نفس ننخو است لیکن غلبه کردم وادم چون آنکس شروع نوشیدن

خنک و سحر و جلی الہی در نفس خود می یافتیم آنکہ بعد چند سہ ترک دنیا کردم اصل من پنج مہینہ
 مابعد ہمہ طفیلہ این اشراپ شد کردم باز فرمود ہر کس کہ قصد چیرے میکند و بچہ تمام مطلب الدین
 می یابد مریدے عرض کرد کہ این حدیث است فرمود درشل آمدہ و نیز فرمود کہ من دلج
 بابا دلج نیز ہچمین است ہر کہ دوید گرفت نہ ہر کہ دید گرفت کار قسمت است و نہ کردہ ارشاد
 شدے تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم - ماطاقت تیمار و بیمارند از بیم - در ذکر امر و
 پرستے مرزا مظہر جانجآن و وجہ تسمیہ شان و خوشگوشے و خوشگوشے و نازک مزاجی ارشاد
 شد کہ حدیثان بجان خدمت کار عالمگیر بادشاہ بود ہنگام تولد شان متوافق معمول است عا
 نام کرد فرمود کہ تو جانے فرزند تو جانجآن باشد روزے فرمود کہ حال دار الضرب اما و خانقا
 فخر الدین شدیم توڈ ہلکے یعنی ما انکار فہم درین اشراپ زرگے از بیت اللہ آمدہ قد نبوس کردہ آب
 ز فرم نیاز نمود از چہار پائی بنابر تعظیم آب فرود آمدہ استاد شدہ بعد دعائے قدرے نوش جان
 فرمودہ ہمیدے داد و دیگر جافران مجلس تبرک داد بزرگے فرمود مذاہب فرم قدرے شورینیت
 دارد این آب شیرین است شاید بسیار آفرینش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقد خائبہ ایم
 در حق ماہر آئیکہ با آن نام باشد فرم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ
 حدیث صحیح آمدہ کہ آب ز فرم بہریت یکہ بنوشد امید کہ حصول مطلب است و ہر کہ آب ز فرم شکم
 سیر بنوشد آتش و فوج برو کار نخواہد کرد و بعضے تجربہ کاران مے گویند و مے نویسد کہ آب ز فرم در شب
 قریب کنارہ مے آید و نیز فرمودہ کہ جانوران پرندہ از بالای سقف حرم نکلے پرند و نیز درندگان
 آہور کہ داخل حرم شد پس مے گذارند و باز میگویند مریدے عرض کرد کہ کلام خرق عادت
 مستم در اہل اسلام است فرمود در کہ شریفہ مرض جذام نیشود گاسپہ شدہ و خواہد شد ارشاد
 فرمود کہ بیت المقدس ہم معلق بود میگویند بادشاہ بنابر مصحفی کہ بعضے زنان را وضع حمل
 از بہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس شوہنودان ہم است
 یکسر داد ہر سہ میگویند باز ذکر تعظیم اماکن بجا آن آمدہ شخصے گفت کہ وہ شاہ مردان کہ در وقت

بزرگ کرده اند که سه هر کجا نام دوست قریب انهم - عاشقان را چه کار با تحقیق - فرمود اگر
 رفته عشق شود شاید جائز باشد و الا مرد و شیار را امر تحقیق ضروریست خصوصاً احتمال هم نباشد
 ارشاد شد دروشنی سوائی غرض بر قبر نباید کرد و مسجد نباید ساخت ارشاد شد
 که دو ماه میشود که بنا بر زیارت سلطان المشایخ رفته بودم بحجب کیفیت بود کسی با فرامیر میسر میشد
 لیکن مرا ظلمت شد متوجه آن نبودم باز کسی سجده کرد و ظلمت آن اثر کرد کسی انچه شاه
 مردان پرسید ارشاد کرد در تلخ قبری با صدوقی بنام شاه مردان نهاده اند
 حال آنکه آن جا انحضرت نرسیده و کرامت بسیار مثل ابرصه و امکه دفع برص و غیره امراض
 میشود و قصه این پنجه چنین شنیده ام که در وقت عالمگیری یا امیر سنیعه مجتمع شده گفتند
 مرده و دفن در قبور سنیان میشوند قبور را باید ساخت که دفن شیعه باشد چنانچه
 پنجه کشنده مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در اینجا نهادند ازین جا این قصه
 بعد سه ماه بموجب یاد خود که با عماد آن سفیدی گذاشته بودم نوشته ام چون خبر
 عالمگیر رسید از دکن تقیه خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچه خراب کردند باز بعد
 مردن عالمگیر سستی سلطنت آن سنگ با سنگ دیگر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعیان شد
 بیگات و غیره مکان ساختند تا در عهد مرزا نجف خان و غیره کمال و رونق گرفت حالا از زیارتگاه
 عوام خلأن خصوصاً شیعه شده است بسیار هجوم میله میشود و زور و فتوح می آید
 و مجادان شده اند و حق بر رگه که طلب عاجز آمدن عاجز کرده بود ارشاد شد که
 ما دعای کم اختیار بدست مختار است مثل آنها نیم گفته اند - و اگر جهان بگردد
 پائبله کن - اگر پیچو منی - یابی باز پله کن - چل صبح با خلاص بیا بر در ما - که کار تو بر نیاید
 از ما که کن - این مقوله حضرت بھاء الدین نقشبند است فرمود چه روز است در جواب
 ارشاد فرمود که اگر زن سه یا مرد ده سال تمام شود گوستان و میض نشد - به آمده نماز
 و روزه فرض میشود در جواب سائل دیگر فرمود که اگر امام راضع از خاشتن و شستن با نان

با حرمت قویہ دست کرد نماز رفت اگر سبحان اللہ یا شاره بانگشت کرد نماز درست است و تنگ کرد
 فرمود که شیخ علی خیزین را تعصب با مردم نیست در مقدمه مذہب بسیار بود و نالیندیر
 لاکہ طوائف ملوک بود و نادر شاه اشجارا کشت این گوشت آمد بعضی گوشت که خزانہ
 آنجا بستش بود و بعضی معتقد دست غیبش فی الواقع خرج امیران داشت و از کسے چندان
 میگرفت مردم ہنر خصوصاً سراج الدین آرزو تہیہ العافین در طعنہ و تخطیہ شش نوشند
 بعضی جاحض تعصب است قدرے عمر بیت ہم داشت و فارسی درست میرا نست ملان
 ہنگام کہ بدلی آمدہ حویلی کرایہ کردہ بود بر در آن فقیر بود بدستور فقرات ماہائے پیران صبح
 خواندے روزے صاحب خانہ تفتیش خیریت حویلی وغیرہ کرد گفت تمام آرام است مگر این
 تذکرہ الاولیاء را از دروازہ بردارید نیز مرزا گرائی وغیرہ شرح جمع شدہ آمدہ بود مد شعرا با ہنر
 و تحسین با با ہم میکردند بر مزاج نازکش گران باز بر جاستہ رفتن شان دادہ بنفشہ یا کمر
 کہ شنیدہ بودم دیہندہ کہ میشو چنانچہ بر حویلی من امر و زکاۃ افتادہ بود شخصے عزیزی کرد
 کہ در شجرہ حضرت نام من دیگر نوشتہ مردم دیگر میگفتند فرمود این جبین میشود و منیرے نماید
 بلکہ نامہائے دیگرے ہند چنانچہ بندہ را عورات سیتہ میگفتند و ہمیش آنکہ و شب بسپنجیم
 رمضان وقت سحر تولد شدہ بودم چون والدین را کوہک بسیار مردہ بودند مگر برائے من
 آرزو کمال بود و دلان ہنگام بزرگان بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاہ
 محمد عاشق بموہوی نوہ محمد وغیرہ معتکف مسجد ہدائے بودند پس ما غسل دادہ در محراب
 انداختند گویا نذر خدا کردند پس بزرگان ما قبول کردہ از طرف خدا انعام کردند ارشاد
 شد کہ بہمت ضرورتے در قریب شادی بر فیل سوار شدہ ام والا اتفاق نیفتاد و سخت
 تکلیف کشیدم و آخر پیادہ شدم ارشاد شد کہ بچو فیل فطن و زیرک بزرگ دیگر
 جانور نمیشود چہ درین ملک چہ در ملک دیگر مگر عقلا وغیرہ در قصہ اش ارشاد کرد کہ در زبان
 سابق در عہد ما قبلانی بود کہ با خیالے اشنائی داشت روزے در زری پارچہ سرنج

مید و نیت چون فیل بالبع از پارچه مرغی محبت دارد دست خود را دمیدم آنسو می انداخت خیاطان
 سوزن می زد چون از دریا مرا حجت کرد و قریب به کاش رسیده آنکس که آورده بود بجا نمیش
 انداخت که پارچه بازگشت در زنی اقرار کرد که جرم من بود و نیز ارشاد شد که قریب عهد
 من فیلبان بادشاه مرو بادشاه خواست که بکس دیگری بگو گویش که خورد بود و فیل بسیار
 بزرگ و بهتر و آنکه سبیل با شمع این خبر بدستی و شومی آغاز کرد و سواری نمیداد و آب چاره
 نمی خورد و هم فیلبانان حیران شده عرض ببادشاه کردند بادشاه حیران بود که ناگاه زیر کس
 حکیمی دانست و فکر کرد طفل فیلبان قدیم را بر بند چنان کردند رام شد بروفا و خطن او آفرینها کردند
 در جواب سبیل ارشاد شد که قصص لطیف یعنی علو که دران فرمان بادشاه را می برد
 و بهت در رسم بود که بر سر سبیل می برنزد و بخورد دیدن صوبه داران و غیره تعظیم میکردند و در ولایت
 حبیب نیر گریبان می سازند پس دران انداخته می برند ارشاد شد که اگر تمام
 قران در نماز نشنود شنیدن قران نمیشود اگر چه یک آیت هم باشد و در فرض باد زمین نباید
 کس نباید و فیل مضائقه نیست تعریف خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر و زکریا
 و ترویج و تسبیحات شان در خلال محافل ما با فرموده بکمال مرتبه تعریف نمود و زکریا خراج
 در اهل ایرانشاه شد که بخانه قمرالدین خاں عورات غسل اخیر از گلاب میکردند و بخانه دیگر نواب سه
 جید و حبیب را هر روز نگل و پان برائے عورات میرفت شخصی عمر حکم کرد که با وجود استعداد این
 امر این متضاده قوی بود و محاسن حضور بجا است این قوت ملک است کار بیشتر ارشاد
 فرمود که چشمه و اسبیت و به تجربه آنکه خادم علم حدیث را اگر چه حسن از ضد تجاوز کند خرافات
 نمیشود و محاسن برجای بار شد و بنده از خودی همین کار مانده پس تغییر حقیقه خواب فرموده اند
 میراثی که در کتب خواب ارشاد میشود و یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آری
 بیند را مفهومی میکرد و سه قسم خواب را تغییر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کس میکند
 مزاج مثل غلبه حرارت و برودت و غلبه رطوبت و خشکی که خویش میکند پس فرمود فرق و امتیاز خوابها

و شوار هست چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابه دیده بود که گویا سر مار بریده اند و ^{می} ^{نقطه}
 حضرت فرمود شیطان نیست که ترا بترساند چه که دیدن تعلق از سر است چون سر نماند چگونه دید
 بعضی گفته اند که خواب میباش بود آنحضرت پس از تعبیر فرمود فلان خواب واقعه حضرت بود که سر است
 بود خواب قابل تعبیر و بای غیبی که اسمعیل نام فرشته است ملک انبیاء که آنچه
 شد نیست بکلم خدا بیشتر بنیاد ساری هم بکلمه است و دیگر رویا می ملکی آنکه در
 افعالی حیرت منجلی جمود و وضو غسل بشرطیکه خیر معتاد باشد چنانچه وضو برد یا قرآن در
 کعبه یا محافل قس علی هذا استیوم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهد متبرکه که در دل پنهان
 رویان الهی کیشش قلب با جسم به توسل میل چنانچه انبیاء را همین می باشد
 فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر باشد فرق میان رویای الهی و غیبی بلکه جمیع
 سخت امورات مشکل است کلمه بصورت بد چهره منکر را بنیاد چنانچه خواب زبیده
 خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نه چنانچه در مکمل شده سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
 که در وقت امام جعفر صادق شخص از سفر آمده قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
 دو غنم بر فسخ زانش میبایگند متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
 فرمود بسبب خبر آمدن آن تو از مقر امن موئے زهار می برید فرمود عکس آن در وقت
 فرج میر قریب نهاد شخص در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل و غیره اسباب همراه است از حاکم
 تقسیم خدمات میکرد و ملکی با حباب می بخشید و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
 که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفت با جوشن و هم گفته بود ایشان
 حقیقت امر میدادند اگر بگویند تعبیر سلطنت داده بودند عند المراجعت چنان اتفاق
 شد که در بازار اسپ افتاد و پایش شکست و پیش رزم کرد و کله با باور رسید بهنگامه
 بر پا شد باد شاه غفر میباید رسید گفتند فلان منصب دار این حادثه شد تخت
 راستاده کرده به شهید فرمود بر دارند تخت از دو کان گرفته پیش پیش شاه و فوج

تا قلعه بروند ارشاد شد منجمنان را بچنین غلطی افتد پس فرمود که سلطان علاء الدین را
منجمنان خبر دادند آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه بر کنگره بادشاهی کشتی
خواهد رفت بادشاه تعجیر شده بسبب جرات فرموده منجمنان را قید دارند زنها را کس از شهر
برکوه نرود چنانچه هر روز مسجد و منظر بودند که ناگاه ابرو باد پیش آمد و اندکس بارید و بر طرف شد
بادشاه از منجمنان پرسید که ساعت گذشت گفتند آری و نیز گفتند که کشتی بر کنگره روان
معلوم میشود چون دریافتند ننگی از کنگره خم شده بود و پوست بادام بر آن افتاده بود و موجود
مع کاسه در دست در آن بادام در آب جمع گشته بود کشتی میگردد معلوم کردند که این باعث
غلطی منجمنان شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با منجمنان سروکار سرے بود ابو شمس منجم را
حکم کرد که هر جا که یابند بکشند چنانچه گویند نوز که خود رفت و گفت ادا کبلی را سرنگون
کرده بر لگنی آب پر کرده نهد و بر آن نشسته چون مرادشاه بنا بر مجلس رفتند نیا رفتند
آخرش از منجمنان خصوصاً از ابو الحسان و غیره پرسید که باست بعد دریافت عرض کردند
که جانب جنوب است در شهر س که گردا آب است دوران مناره ایست آهنی بر آن
مناره نشسته است بادشاه دانست که حرام زاده ایست جلای خواهد بود پس منادی امر
کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یک که گفت چون در نجوم حکما آثار ظاهر میشود چنانچه
آدم کم عقل معتقد نگردد و فرمودید اعتقادے اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را هم اینقدر
اعتقاد از نجوم است چنانچه از بعضی قاروره بعضی حالات بنص معلوم میگردد و همچنین از بعضی
علامات و قوا علامه نجوم حال حادثات معلوم میشود این باعلامات اندک سیما نیست اگر
خدا میخواهد بظهور آید و الا لا ذکر تا اثبات نجوم هم است مثل تاثیراتش و غیره اشیا باشد
شخصی از دور آمده در میان سخن عرض کرد که حضرت قطب زمانه اند ارشاد شد مستغفراً الله باز
فرمود از همین جهت زمانه خرابست که همچون قطب اند پس فرمود حضرت بهاء الدین ذکر یا طلب
بادشاه وقت بلی آمده بودند حضرت نظام الدین اویسیا ضیافت کردند در میان طعم

سرکہ انگور ہی ہم بود حضرت رکن عالم سرکہ را از میان ٹھوٹیش کشیدند و پسندیدند حضرت سلطان المشائخ
فرمود از جهت وطن جواب داد کہ از ہمین جهت ترش است پس فرمود چھین حال
قطبیت است باز فرمود در میان کتب حضرات چشتیہ مسطور است کہ پیش جنازہ حضرت
سلطان المشائخ قوالان میسر و ندان غزل سے سرو سیمینا بھو امیر دی - سخت پھری
ایسے مایروی - اسے تماشا گاہ عالم روئے تو - تو کجا بہر تماشا مایروی - پس
سلطان المشائخ را وجہ شد چنانچہ دست بلند کرد حضرت رکن عالم قوالان بلند کردہ دست
را در صندوق کرد و ہمین بزرگ نماز جنازہ ہم خواند شخصہ عرض کرد کہ از آواز تبسم و ضو ہم در
نماز می رود ارشاد شد ضحک مصطلحہ فقہی اسے مرتبہ دارد و تبسم کہ ندان پید شود و آواز نہ
بر آید ازین نماز نہ وضو میرود و ضحک کہ خود آواز شنود و دیگران اگر و پیش نہ شنود ناقص نماز است
حققہ کہ دیگران ہم شنود آن ناقص وضو و نماز ہر دو است ان تجربہ نوشتہ چہار ملک گویا ہر چہاں
بابوران است - عرب بر شتر کہ در ہمہ کار فیل و گاؤں در بہت رو اسپیڈ و توران و قاطر در
ایران بازار شاد شد کہ خیر انسل بنیشو و عقیقہ است روزی محمد عارف نامی بزرگ
بہجت نمود و اظہار کرد کہ ہر چند عزم بعیت از مدت بود لیکن احوال خوبے دیدہ ام کہ گویا
ہر دو دست بندہ گرفتہ اند لہذا عجلت نمودم ارشاد شد کہ معلوم نیست کہ دیلا طہین
تیمو - یہ بہر اختہ نہ میکنند و این روایت شاید غلط باشد مردم میگویند پس فرمود آبا
و اجدادشان مجوسی بودند و سوائے دریت حضرت ابراہیم ختنہ در پچ قوم نیست و نبود مگر بنی
علیہ السلام نختون متولد ہر شدند سوائے حضرت ابراہیم و چہ سابق و چہ لاحق حضرت ابراہیم را
خدا برائے اعلان این رسم نختون نکرده بود حضرت ابراہیم اولاد خود را ختنہ میکرد پس فرمود کہ در
توریت دیدہ ام کہ این داع خدا بود براہیم و در ذریت او ہم چنان جاریست گویا خادگان خدا
غلام او شدند پس فرمود کہ مجوس البعا دیکند برین سرکت پس جواب ہا گفتہ اند یکے ازینہا
آنست کہ نکلا میگویند در عضو و کشوف او را کسب لذت کم میکرد لہذا این عفو را کہ مباد

شهوت جماع است این حکمت کردند و نیز می باید که بر عین بدن هم علامت باشد اگر چه
 و غیره می کردند خوب نه بود پس چنین کردند که مسنور باشد و چون در وقت غلبه
 شهوت بیدار تبسم شود و از حرکات بازمانده داند علامت کیست ارشاد شد که معنی
 رجب عند اطباء است که قرب الشمس و جود الامطار و معنی صیغ قرب الشمس و فقد
 ان الامطار معنی خریف آنکه بعد الشمس مع فقد ان الامطار معنی مشتتا بعد الشمس
 معکثر البروج و الامطار این امر فصول در ولایت است اما در هند و مصر بعد الشتا تبسم
 که آفتاب نزدیک می آید و بارش نمی شود و بعد الصیف ربيع است که قرب آفتاب
 و کثرت الامطار ان می باشد و در آنکه بهار در برشگال میگویند خریف و شتا بدست
 پس و گزندیان و تقریرشش رت و نام آنها و پنهان فرمود پس ذکر سخن غیر منضبطه
 آمد ارشاد شد که کسی بی و مجنون بی معنی گفته چنانچه میگوید سهیلی زردی بچه بخلم
 میگرد بفارسی تبسم - بابای تو یازده نخود داشت - دخت میزد و اسفناخ میگذاشت
 ارشاد شد که ملا شفق شاعر را بادشاه وقت گفت شعری دروغ مگوئی گفت سه
 چشمان تو زیر ابرو است - دندان تو جمله در دهان است - بادشاه غصه فرموده
 که باز راست بگو گفت سه درسم قند گریه که نه خورد - در بخار خردوس شرح تراست
 مردمان رامیان این هردو چشمها زیر ابرو ان زیر راست در حدیث شریف وارد است
 که اصدق کلمه قالها الفاع قول بی الاکل شعی ما خلا الله باطل این مصرعه را خواهر فرمود که
 سخن بی بسیارش کفارده آن میگویم شهنش نقل کرده که فلان مجذوب ا دست و پا روز
 پنجشنبه جدا میشود در جواب ارشاد شد که در کتاب ندیده ام مگر مشهور میکنند و الله اعلم
 بالصواب در تذکره ارشاد شد که روزی در عهد نجف خان شهنش از اسب او افتاد
 چون توپ را از ان راه می بردند ضبط نتوانست کرد توپ هر معصی بود و زنگوان بران
 شهنش گذر کردند مردم دانستند که مرده باشد بعد مرد را بهرا برخواست و نقل کرد که بعضی پادشاه

دیده شدند و باقی هیچ آسیب بمن نرسید گویا کسی بر دست نهاد و گذرانید این نفس را در آن مقبضه
 برادر من و شاگردان و یاران حاضر بودند و دیدند و در قفسه من هم بودم که برای دزدان مردم محافظت میکردند اما
 عسলাম خود را بگمان زد و گوئی انگ نواک کس آه میآورد و منفسه بیرون دیدند و بر دشت
 بر سینه بر سینه بالا سینه پستان هر دو گولی رسیده بودند اندکسے پاریس سوخت
 شده و ضرری به بدن هم نرسید بود فی با انما ده پنج ماند چون این دو قصه ایدیم و شنیدیم یقین یافت شد
 هریدی عرض کرد که تیراج سنت بود است یختم کلام الله را شنیدم و دیگر تیراج بود که تراست ختم اول سنت دیگر فضیلت
 سینه را با نام محمد گفته بود یک ختم تیراج باید خواند اگر کسی نام شود یا بعضی پس نام و بعضی تنها حساب شمار باید کرد و
 بعد از همه ایاد کرد ارشاد شد که بعضی بقیلت آن حضرت بنام است چنانچه نام افضل چچی حضرت گفته خواب تو خوش بود
 گویا که از بدن شما پاره گوشتی بر کرده در نهاد من نهاده اند فرمود که غاطه حامله است پس خواهر زاد بکنار تو خواهند نهاد
 همچنان شد باز فرمود که صدیق اکبر را در تو خوابی یا در دست بود چنانچه غایب خوابی یا که گویا در خانه من است که اول
 گزیده اند چون آنحضرت انتقال فرمود گفته اند که در کس گیر که بهترین اهل اند فون غایب شد چنانچه در ارشاد
 که فرق در بین دنا است که بنا افتاد است این غایب ضارب مثلاً و بنی مینی است که عارض شده است
 ضارب از وزن فاعل کا هر با لاق بنا بر بنی هم آمده است کا فلی المذبح اطلاق بنی گاهی بر بنا و بنی آمده است
 ارشاد شد که با پوش نو پوشیده نماز خواندن جایز است ثابت شده است آنحضرت ارشاد شد که در عهد امام شافعی امیر
 که ضو خوب نیکو و چون مردم می گفتندی پسندید روزی امام زد او رفت و عکود که من ضو خوب بنی نام پس مرا
 تعلیم نمود چون آنکس بنی است تعلیم کرد خود هم بنی شد فرمود طریق ارشاد چنین است به تجربه رسیده که چون
 بالاستقلال کسی گفته شود که نمیکند مگر در من باز فرمود که عمر شافعی پنجاه سال به ترقی یافتی بود از امام محمد
 بسیار ملات داشت یا زار شاد شد جمیع امام چو من می بودند تو را امام علم بسیار رسید و ذهن فکی و نظر لوصول
 و امام محمد بنی محدث کلان بازار شاد شد که چنانچه او طریق باطن چهار اندیشیه قادر و نفستند و هر و در هر
 حاجت را اند چون بر طریق شافعی اقصیت هم رسیده است به طو در خوب اند چنانچه هر چهار امام بر طریق خود خوب اند
 هر یک طریقه را معرفی دارند چنانچه امام مالک و ابوسعید که صحبت با امامیه شده است عیدیه شان عمل حدیث مدینه

حدیث کوفی و عراقی را گذشته معمول است همچنین شافعی جمیع حدیث را جمع کرده آنچه از آن مرجع و صحیح است
 بنا بر عمل بر آن گذشته و امام احمد بن حنبل بر حدیث بنا کرده اگر متعارض شود ترتیب کرده بعضی را بعضی را
 جالبه بعضی را اگر حلال حرام گنجد بگویم بر جرئت شود چنانچه عرب گفته اند که شافعی نه سبب اگر سوسه شود چلی خود
 باز قننه نماز بنی قریظه و نماز عصر و عمل صحابه و نه یک است اصعب است اشتباه حضرت بیان فرمود در یک قصه خبر آورد
 اکسیر است و آمدن برای استفسار و حکم مخالفت هر چهار صحابه و توثیق هر یک را شد و سهام نام مضمین فرماید که کثیر
 احادیث پیش می آید که شریع را می آید که بر او حق می یابیم قبول میکنیم و الا قبول نمی یابیم لیکن بر سبیل و بلکه
 معنی از آن خوب نمی شناسم شاید شخصی داشته باشد یا سیاستا فرمود چنانچه مسئله فتنه و جنون از مسخره و کفر ظاهر
 حدیث دلالت بر آن دارد ولیکن خلاف قاعده کلیه باز فرمود که قیاس الی حنیفه از کسی خود نه بر آورده بظاهر
 حدیث ترجمه نمیدهد بلکه آنچه خلاف اصول کلیه که قرآن شریف حدیث مشهوره باشد میشوند می پسندد و اصل ایراد هم
 نمی زند بلکه تاویل آن بنیاید پس فرمود که در دنیا هم چنین میکنند که آنچه در سنه خود و این نوشته می یابند
 خلاف آن گوید وایت از یاد شاه کنند تاویل بنیاید پس فرمود میجوید قواعد خود را هر چهارند نه سبب اند اما سبب
 قاعده کلیه نه سبب نمی و موافق قواعد حدیث و تفسیر آن نه سبب اند چنانچه اکثر محدثین شافعی گفته اند بگنجای
 که خود چهارند و میفرمود اگر چه بسیار بزرگ بود لیکن خطا در اجتهادش اکثر می بود چنانچه در مسئله رضا عتبات شریف
 بزرگ برای همین از بخارا بدر کردند و درین محل عالمی عتبات که تمام عرب به حنفی اند فرمودند اکثر عرب
 شافعی و روم و بغداد و بخارا حنفی نگرفتند که دو حصه حنفی و سیووم افضی اند و ایشان را ذکر زیارت بزرگان آنجا
 خصوصاً شاه علی محمد صاحب توجه شان بحال مریدی ارشاد فرمود که مقبول است بدانند این چه نوشته عظیم
 است و ترا خدا تعالی اغنی کند که ارشاد شد سید احمد از قبیله بنی رافع فرزندان عیصر صادق علی اری بودند
 وفات روز پنجشنبه سبت و دوم جمادی الاول سنه پانصد و هفتاد و هشت در عمر هفتاد و ارشاد شد قاضی نام
 دار السلطنت مصر است بعضی جاچنان اتفاق می افتد نام شهر و ملک یکسان شود مثلاً شیه و گجرات بعضی که نام
 فرید گشته بود طلب شغال کرد ارشاد فرمود که این وقت لطف و دیگر متوجه است به طرفیکه متوجه یسارندیش و فر
 دیگر خواهی آمد در جواب ایلی ارشاد شد که اگر در اعتکاف احب وقت ندرت بیرون رفتن نیاید عبادت مرفوض اند

جنازه و حضور مجلس علم و گرفتن توجیه که آنهم بجمعه حضور مجلس علم است کرده باشد حاضر شده باشد
 و الا لا و در اعتکاف سنتی بے تذکره وقت نیست هم لباس پیر و ادای نذر واجب اعتکاف و صوم رمضان
 شریف اگر نیست رمضان کرده باشد میشود و الا صوم در ماه دیگر داد کند و ترجیفه اعتکاف بی صوم
 در نعل سوامی رمضان درست است و ترو بعضی نه ثم اقل الاعتکاف بالنفل بجمعه لدی الله استاذنا الا قبل و اکثر
 الهنک عند النانی و سکت فی مذبح الشیعی اگر در مسجد داخل شود و نیت اعتکاف نماید از پنج سجده جااست
 در تذکره ارشاد شده که سکنه و فرزند را از جمله انگیزان باسن صحبتها داشته اند و فرزند که قابل قابلیت و دست
 است از سن چیری خوانده و سکنه را بل است از جهت من بیم کو و کان گو که اشیایان را چندان اعتقاد از
 تعویذ و طهارت نیست لیکن با خطرات رجوع کرد و بختین العاق افتاد که فرزندان هستند و پیشین هم دوسه
 بار آمده لیکن باطل بر خلق چنانچه روزی برای دیدن مولد در شهر کنه رفت و قصد کرد بجای مولد
 بنائی طیار کند چنانچه نیا کرده بود و دیگر درست است چنانچه حسب ذکر پرسیده بود ارشاد شده که پیشین
 انگیز سوال کرد که باعث این چیست که آب چاه شهر کنه بعضی شیرین شده است گفتم از دو
 جهت اول آنکه چون آبادی میشود قاذورات اثر در زمین میکند با طبع آب را خلل میکند چون
 ایران شد آن چیز را موقوف گشت باز بدستور بهتر گشت و نیز در آبادانی بر آب آه با نیامند چون
 دیران شد راه پانصد گشت آب در زمین نفوذ میکند پس شیرین میگردد باز فرمود که سئیس حساب
 که قابل دوست بود و بنده را هم طلبیده بود و سخن است که بیاید غرضیکه معرفت تفصل حسین چنان
 که محمد کامل بود و چون منزل میکرد راضی میشد حافظ نور اسد را که خوشنویسش کامل بود تقریب کرده
 ملاقات کنانید قطع کنانید ندان ادل اول همین نوشته بود که در اخلاق الحسین گفته هرگاه نفسا
 خذ لهم اسد پس همین است خالص صاحب داد کامل نام شدند پس فرمود که لطیفه خوب گفته بود در الحکم پسند
 افتاد یکبار در فرنگ شاعری مدح با شاه میکرد چون با شاه شکست خورد مدح مسلط هم شنید چون
 باز با شاه آمد باز بدستور حاضر شد و روزی با شاه گفت تو رفیق ما انجام حاضر میشدی و من می
 گفتی غرض که در آنچه مدح شما میکردم اظهار توبیخ و شتم مدح او ندادم باز ذکر تهنه و در خوشی است جویش

حسن رضا خان را از تفضل حسین خان و قبول نکردنش بمیان آمد پس فرمود که شخصی هم نام
 من در اکبر آباد صاحب شرح های نسخه مختصر مسیحی بکشت لفظ نوشته بود و شاید همان در ایران فرستاد
 جواب انهم نشد آنکس و مسئله تقریر کرده بود که خلاصه اش آنکه سنی و شیعی قایل تو اتراند و حال است
 خلاف آن پس کتمان امر حد تو اتر هم غلط و حال باشد اگر حضرت علی را خلافت شده بود پس خد پناه
 آدم کتمان کردند محال لازم آمد و ثبوت بلکه وجود حضرت علی و جناب بغیر غلط گرد و بر همین دو مسئله
 بنا کرده در حقّه تجوی این هم داخل است این بخش را شرح کشت لفظ هم کرده ارشاد شده که عیادت
 بشب روز موقوف نیست هرگاه خواهد بود و منع آن غلط است ارشاد شده که شخصی از حضرت قبله
 عرض میکرد که در خبریه رفته بودم آنجا سوائی نار جیل واهی از قسم طعام نمیشود و مگر اینکه از ملک بگیرد
 چنانچه آنس ارشاد و دو طعام از ترکیب همین هر دو پزیدن میدادیم از سید احمد صاحب که اجلائی شلفا
 حضرت اند عند التذکره ارشاد شده که دنیا جائی بکثیر است اگر بستر شود بهتر است باز فرمود که سابق این
 در دل میگفتم که مادر پرتالم احسانها کردند مگر که خدا ساخته در بنده انداختند باز چون مولوی نضر الدین صاحب
 دیدم که سوائی یک سیر که در اینهم همیشه خود که در کهنه اده آمده بود و تشکفل پرورشش آن بزرگ بود
 و آنجا یکمال پی ستمت سیگند را نیده لیکن در فکر احباب چنان مصروف بودند که مردم در فکر اهل و عیال و غیر
 پس شکر جناب آفریدی کردم مریدی عرض کرد که اسپاده عقرب است خریدیم بانه ارشاد شده که در حدیث
 آمده نخست در سه چیزان و حویلی و اسپ می باشد شکر که انرا سمند و شر غه گویند و مشکلی بچکلیان مجمل بهتر
 می باشد پس فرمود شهر سمند سیه را نوی پی نشان با هر جا که یابی بر روز نشان و پاپس
 فرمود و ارجل در حدیث منع است و ستاره پیشانی را تجربه کاران بدو اند این را اکثر اهل تجربه
 دانند ارشاد شده که خوب سیاح خوش چوب است به عرب میر دید در حدیث آمده که عثمان سقنه بنوی
 از سیاح کرد بود و اهل بصره از اهل کوفه میگفتند که من از سیاح و حاج و دی سیاح اکثر ارشاد داریم بخوان اگر
 ساجاد و عباد و بیگانه این سه چیز نهند شهرت شخصی عرض کرد که در سیاحت دیده ام که سنگ اجماع
 بنیمیم همه میکنند و میسوزند فرمود در کشیر در شاد و پادخت چلغوزه از کمال و شیت بچو شعل میسوزند ارشاد

فاعلم که یکی از مستفیضان جد شریف بود صاحب توجیه و کشف چنانچه هرگاه حضرت
 میکرد برادران خود را برای تعظیم اونی فرستاد بلکه طعام مرغوب که حضرت همطایر میکنند
 نمه پیش آمده که حضرت بخانه اش میرفت شمع در راه افتاد این بزرگوار خود را جلوه
 می کرد که فلان جا افتاده است جلد بود بسیار فتنه می یافت چنانچه ارشاد شد که محمد مرتضی
 در حور ربی بی شریقه مذکور در وقت حیدم از زبانی والد خود شنیده ام تحقیق است درین شب که نیست
 وجه این چنین قصه های تاثیرات سنگ و چوب بسیار شنیده ام لیکن این مثل دیدن است و قریب الحمد
 نیست که محضر مرتضی بطور شایقان جفت قرقره پرورین کرده بود ناگاه یک کوشید بکمال دقت پرور
 شنید و بعد چندی یکی از آنها پرواز کرده رفت زیاده باعث ملولی گردید بعد بفرقه یاکم چوبی در پنجه گرفته
 افتاده خود کور داد او چشم خود بالی بنیاشد کور کور بکمال لیاقت آن چوب را در دست
 و بسته روانه شد که بابی یاران خود گوید ناگاه جنازه دید روان پیش پیش دو پهلوان سیاه و
 یکدستی میکردند درین تعجب وان شده از هر که می پرسید او میگفت دیوانه است همچنین این شخص ناش
 ان تابیزن شهر رفت ناگاه در قیامی سفید خالیک ده همراه مرده رفت این شخص شور کرد که جوان زنده را
 همراه او دفن میکنند مردم او را دیوانه گفته ناخوش شدند او از پهلوان سیاه گفت که مرا می بینی امر کسی نمی
 یزدن عمل نیک بدام پیش بر جنازه همین معامله میکنم انوقت عمل نیک خالیک ده همراه رفت مایلین کرده داد
 شخص معلوم کرد که ناشر چوب خواهد بود چون از دستار برکنده پیچ بنوا از آن پس پانده بود بسیار کور بنیاشد بعد
 می سرسرم بکار آید همچنین حجریر فان هم از همین طور یافته اند یعنی بجه خفاش از عفرانی میکنند او میدانند که برینا
 ده است حجریر فان می آرد و اخذ میکنند همچنین در کستان حجر مطریعی هرگاه زیر آسمان دارند ای می بار و عجایب
 ثیرات سنگ چوب است خوب میدانند ارشاد شد مرتضی امن هم می بود لیکن قصه اتفاق پرسید آنچه
 جهت صیبات مولوی جلد صیبا سوال کردند که جانوران اکشف میباشند فرسود بطور حبلیت یعنی خوش شایر
 مانند ارشاد شد که مژ در حدیث میم که با او یوب مجابی طلیل القدر بر قبر حضرت نهاده میگردد پس این
 میل را از مستفین فقها که تبار بوسه قبر دارد و پدر و پیرم شد منع میکردند بجات شد احمد شریف علی که چون مرید

را خط طلبت بر ضرورتی بحال تا کید از طعنش آمد و مود که این بار رفتن تو بسیار گرانست هر روز که
 یاد خواهی آمد آن عزیز دوست که فسخ عزم نماید فرمود چون بیداری ضروری است ضامولی از نیمه اولی سگ
 پاتریج و وقت معذورانه جانبی سه سینه و تقاضا شد آن مرید و زکده فرستاد که اگر ایجاد بشود همچون جاحان
 رخصت شوم فرمودی آنچنان بعد از شش لغت باشد از آن مرید که منتظر بود و هم طار رخصت یکشید عذر دیررسی بیان فرمود و بد
 آن عزیز و زکده که باز بخیر تو به یکم دستگیری نکردی و اما علم بشود مصافحه بعیت تازه فرمود و از طرف بعضی مردم
 اینها تا آن عزیز تو به مصافحه نموده و معیت کرد و رخصت شوم گام رخصت آن عزیز بر پای شریف افتاد و دست بسته عرض کرد که
 هیچ عمل و بضاعتی ندارد که بر آن دل بندم مگر محبت حضرت که در دل خود می پاید و همین او سید کجاست می بخار و امید ارادت
 که محبت حضرت در تریاید باشد بر آن بماند و دیگر بر آن حشر شود و درین اثنا بر آن مرید قش طبع کرد و از راه قدم شریف گشته
 میگفت ای کجای میگردد می گفت بعضی مردم بنابر نیات عاقبت بعضی بنابر تنقاده قلبی علمی عالی مرید شریف و زکده
 محض بنابر عشق با حق می رسیده است و نخواهد که همیشه در وقت استیقامت درین قیامت عشق با حق باشد و چنانچه در دنیا
 محبت شده و در حق محبت باشد آنحضرت هم بار او بر پشت و دفع هر سکه باشد بنده را نگذازد بنده را حاضر
 منطوق است کار از بهشت ارم نه برای و درین اثنا همه مردم و زن غلام کنیزان حاضران از راه میگفتند و
 راهم جدی در گرفت اول که قدیمی بنابر غبطه در رخصت خاسته بود و تمام قد بر خاست و سر خم کرد و گونا گرفته اشک از چشم
 مبارک می ریخت و تو چه میداد پس آن عزیز در خواست برک غلیظ بلو سه که بفرستی و عده فرموده بود کرد و بنیاد آراشاد
 پده آن پادار دست خود خواست که غلیظ گشته که در پائی شریف بود و میگذاشت و دست خود غایت که چون از اندرون محراب
 با پوشش تهر و نو فرستاد و مرعی آن عزیز همین گشته بود آنحضرت هم ارشاد فرمود که همچون باشد شیرینی و میوه از این و آن
 بان مرید که است کرد دنیا بر خشتش تا درین محل سر او دو سه دروازه آمد و مردم و آن عزیز و آنحضرت همه در گریه بودند و آن
 بدرخواست آن عزیز و عده با هم بودند دعائی از دایا محبت با ملاقات کیا و نیز بود و بحال محبت غایت و عاگواران
 اشک نیز آن رخصت فرمود و مود که سر رسیدن چسبید و مردم را از آن برای دان داد و اکثر خدام و ادیان قریب کس
 ناشاوره آمدند و رخصت کردند

الحمد لله والمنة که منو ملفوظات طیبات زبانه الکاملین قدوة الواصلین حضرت مولانا شریف
 عبدالغفر بن صاحب دلموی قدس سره بگاه ولیعهد سلطنت طبع بوشید

اعلان

بر شما را به باب بصائر پوشیده سپاد که حسب

منشاء قانون بستم ۱۹۶۷ تمام حقوق این کتاب را

مستطاب محفوظ و مصنون است بنا برین هیچ کسی را

نباید که به هر چه بعد طبع این کتاب در اثر بی پروا و از

به هر قدر که جلد باشد و در کار باشد از احترام یا

واله ماجده ام آقا شیخ عبدالهادی عظیمی

میرزا طالب قزاقی

الکتابخانه
مکتب شیرالدین

ف

CALL No. { ۲۹۷۵۴ } ACC. No. ۲۳۲۰

AUTHOR عبد العزيز محمدت دہلوی شاہ

TITLE

ملفو

۲۹۷۵۴



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

